مجله هفتگی- شنبه ۲۹ جدی ۱۳۵۲ - شماره - ٤٤

مرگ استاد برشنا ..

بهترین فلم های جهان...

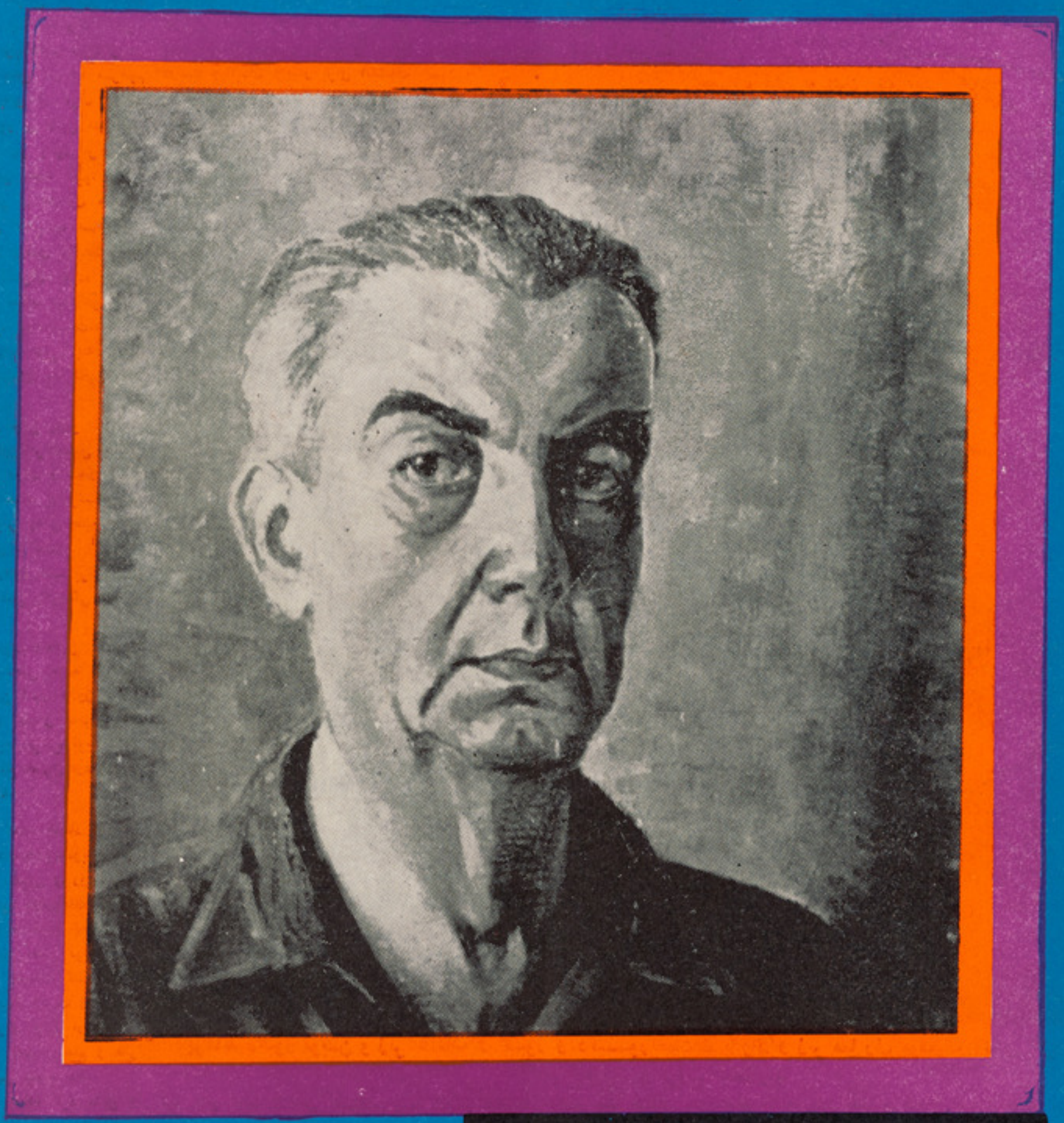

پورترت استاد برشنا

اثر خودش

رئیس دولت وصدر اعظم در محفل فاتحه مرحوم استاد بر بشنا اشتراك کردند

بناغلی محمد داؤد رئیس دولت وصدر اعظم قبل از ظهر ۲۸ جدی درمحفل فاتحه خوانی مرحوم استاد عبدالغفور بر بشنا اشتراك نموده وبروح آن مرحوم اتحاف ادعیه کردند.

همچنان در محفل فاتحه مرحوم برشنا که۲۸ جدی از طرف وزارت اطلاعات و کلتور و فامیل مرحومی درمسجد جامع شیر پور بر گذار شده بود بناغلی محمد نعیم، دکتور محمد حسن شر ق معاون صدارت عظمی ، اعضای کا بینه، مامورین عالیرتبه و عدهٔ زیادی از علاقمندان مرحوم برشنا اشتراك نموده بودند.

جنازهٔ مرحوم استاد عبدالغفوربرشنا نویسنده، شاعر، دراماتیست،موسیقی دان ونقاش معروف کشور بعداز ظهر ۲٦ جدی در شهدای صا لحین بخاك سپرده شد.

پوهاند دکتور نوین وزیر اطلا عات وکلتور بعدازتدفین تاثرات عمیق بناغلی محمدداؤد رئیس دولت و صدر اعظم رانسبت وفات استاد برشنا به بازماندگان مرحومی واهل مطبوعات و دانش ابلاغ نموده گفت:

قاید ملی ما وفات استادبرشنارایك ضایعهٔ بزرگ علمی وفرهنگی برا ی کشور خواندند.

درمراسم تشییع وتدفین جنازه مرحوم برشنا بناغلی محمد نعیم، دکتور محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی، بعضی از اعضای کابینه ،عدهٔ ازمامورین عالیرتبه ،برخی ازنویسندگان و ارباب قلم وجمع غفیری ازعلاقمندان اشتراك کرده بودند.

پوهاند نوین گفت: استاد بر شنا نویسنده چیره دست ورزیده وباتجر به بود که باسبك سلیس و روان وافکار عالی وابتکاری خود موضوعات بکر را بوجود می‌آورد وبه منصه تحریر میگذاشت. وی یك محقق فولکلو ری وادبی بود که به اصالت کلتور و فرهنگ افغانی ایمان داشت وتمام قوت وانرژی خودرا برای تبارز ارزشها ی فرهنگی وموارث باارزش علم و هنر این سرزمین کهن بخرج داد.

پوهاند نوین اضافه کرد عشق و علاقه لایتنا هی استاد برشنابه مطبوعات ،کلتور، فرهنگ و هنر افغانستان کرانه نداشت گویی و ی برای هنر ، علم وادب خلق شده بود. استعداد خدا داد وی قدرتی بود که بصورت نامریی جریان ادب و فرهنگ مارابسوی ترقی وتعالی میبرد . امتیازات و اصالت فرهنگ ،موسیقی ادبیات ، فولکلور ونقاشی مارادر این حوزه تبارز میداد ونسل جوان ما را شعورانه باخبر میساخت که فر هنگ ودانش افغانی برتری دارد ، تبا رز دارد انکشاف پذیر است و با ید درست وباایمان وایثار برای انکشاف احیای آن جدوجهد صمیمانه و پاك بخرج داده شود.

وزیر اطلاعات وکلتور ازخدما ت صادقانهٔ هنری ، فرهنگی و کلتو ری مرحوم برشنا باقدر دانی یاد آو ری کرد وبو کالت از اهل معارف و مطبوعات کشور تاثرات عمیق خودرا به باز ماندگان مر حو می ابراز کرد.

بعدا دکتور نعمت الله پژ واك وزیر معارف وپوهاند دکتور نوین به نمایندگی از اهل معارف و مطبو عات وبه پاس قدر دانی از خدمات صادقانهٔ مرحوم استاد برشنا ا کلیل گل رامشتر کا بر مزار مر حو می گذاشتند .

بناغلی میرسعید بریمن رئیس اداری وزارت اطلاعات و کلتور سوا نح مرحوم عبدالغفور بر شنا را قرائت نمود .

همچنان بناغلی غلام علی امید یکی ازشاگردان مرحوم برشنا به و کالت هنرمندان افغانی ازوفات استادبرشنا اظهار تاثر نموده برایش طلب مغفرت کرد.

مختصر معر فی استاد بر بشنا

مر حوم استاد عبد الغفور برشنا پسر مرحوم امیر محمد درسال۱۲۸۵ درکابل متولد گردیده ،بعد ازتحصیلات ابتدایی در مکتب حبیبیه جهت اکمال تحصیلات عالی به المان رفته‌اومدتی در رشته های مختلف آرت و رسامی تحصیل نموده ، مو فقانه به وطن عودت نمود .

استاد برشنا درسال ۱۳۱۵ بحیث معلم مکتب صنایع کابل مقرر شده‌وتا انجنیر عبدالله برشنا پسر استاد مرحوم ازپیغام تسلیت رهبربز رگ ماوحکومت جمهوری افغانستان ابرا ز سپاسگذاری نمود.

استاد عبدالغفور برشنا در اثر مریضی که‌عاید حالش گردیده بود روزه۲جدی‌بعمر٦٦سالگی‌درنادر شا ه روغتون وفات کرد.

اخیر سال ۱۳۲۱ بحیث معلم در آنجا وظیفه محوله را باکمال اهلیت‌انجام داد.

درسال ۱۳۲۲ بحیث عضو ریاست تعلیم و تربیه و در سال ۱۳۲۵ بحیث مدیر مکتب نجات و درسال ۱۳۲۹ بحیث مدیر نشرات رادیو کابل ودر سال ۱۳۳۳ بصفت آمر مکتب صنایع کابل و سپس بحیث مشاور وزارت معارف عز تقرر حاصل کرد .

مرحوم استاد برشنا در ادواروظیفه داری‌خود چه در وزارت معارف‌وچه‌در اطلاعات و کلتور هموا ره مورد تقدیر واقع شده وبه اخذ مکافات نقدی نایل گردیده ، چنانچه در سال ۱۳٤٤ به اخذ مدال رشتین مطلا و درسال۱۳۳۷ به اخذ نشان درجه سوم معارف نایل گردید.

مرحوم برشنا به زبانهای دری، پښتو ، آلمانی و انگلیسی وارد بودو آثار سود مند ادبی و هنری از خود باقی گذاشته است .

وفات مرحوم برشنا علاوه از اینکه یك ضایعه بزرگ برای اهل معارف و علاقمندان هنر و کلتور محسوب‌میشود فقدان وی یك‌ضایعه بزرگ علمی‌نیز تلقی میگردد .

پوهاند دکتور نوین و زیر اطلاعات و کلتور و دکتور نعمت‌الله پژواك و زیر معا رف موقعیکه اکلیل گل‌را به مزار مرحوم استاد برشنا میگذارند

۲ملیاردو ۷۳۴ ملیون‌متر مکعب گاز به‌اتحادشوری صادر گردیده است

دوملیارد و هتصدو سی و چهارملیون و هشتصدو نه هزار متر مکعب گاز در سال ۱۹۷۳ از شبر غان‌به اتحاد شوروی صا در گر دیده است .

انجنیر تیموری معاون پروژه‌استخراج و انتقال گاز به نماینده‌باختر گفت پلان صدور گاز در سال ۱۹۷۳متناسب با سال ۱۹۷۲ میباشد .

صدور گاز شبر غان در میزان۱۳٤٦ آغاز شده وتا ۱۰ جدی امسال چهار ده ملیارو پنجصد و پنجاه‌ملیون‌و چهار صدو بیست و پنج هزار متر مکعب گاز بخارج صادر گر دیده‌است .

قانون ترافیك نافذ شد

قانون ترافیك بعد از تصویب‌مجلس‌عالی وزرا ومنظوری رئیس دولت‌وصدر اعظم روز ۲۵جدی درجریده رسمی نشر ونافذ گردید.

این قانون بمنظور نظم ترا فیك وجلو گیری از هر نوع حوادث‌که‌وقوع‌آن متصور باشد بداخل هشت فصل وپنجاه ونه‌ماده تدوین شده است .

درین قانون اصطلاحات ترافیکی‌مانندجاده عامه ، ترافیك جاده ، اشارات‌ترافیکی ، علایم ترافیکی، واسطه‌نقلیه وغیره توضیح گردیده است .

همچنان درین قانون راجع به‌وظایف‌پولیس ترافیك‌و قواعد سیر وحرکت‌وسایط نقلیه موادی‌پیشبینی‌شده‌است درین قانون راندن و سایط نقلیه‌که‌فاقد لوازم و تجهیزات باشد منع‌قرار داده شده است .

به همین ترتیب قانون جدید ترافیك‌شامل مکلفیت های اشخاص درحادثات‌ترافیکی واحکام جزایی میباشد .

سیمینار آمران اطلاعات و کلتور افتتاح گردید

پوهاند دکتور نوین موقعیکه طی‌بیانیه ای سیمینار آمران اطلا عات‌وکلتور ولایات را افتتاح مینما یند.

پوهاند دکتور نوین وزیر اطلاعات وکلتور سیمینار آمران اطلا عات‌و کلتور ولایات راقبل از ظهر روز ۲٤ جدی در تالار محمود طرزی‌درکلوپ مطبوعات افتتاح کرد.

پوهاند نوین هنگام افتتاح‌سیمینار طی بیانیه ای مکلفیت های وزارت اطلاعات و کلتور راتوضیح نموده‌راجع به‌نقش ارزنده مطبوعات وتقدیم‌اطلاعات مفید وثقه در پرتو نظام جمهوریت و همچنان راجع به مسؤولیت های اهل قلم و مطبوعات بصورت مفصل‌روشنی انداخت .

درین سیمینار که سه روز را دربر گرفت مطابق پروگرام‌راجع‌به‌مشکلات آمریت های اطلاعات و کلتور برای پیشبرد مطبوعات سالم روی منافع علیای، جامعه افغانی بحث و مذاکره صورت گرفت.

قرار یك خبر دیگر:

پروگرام همکاری فرهنگی‌و ثقافتی‌بین دولت جمهوری افغا نستان ودولت جمهوری یوگو سلاویا برای سال های ۱۳۵۲ و ۱۳۵۳ ساعت سه بعد ازظهر دوشنبه ۲٤ جدی توسط پو هاند د و کتو ر نو ین و ز یر اطلاعات و کلتور و بشاغلی سو باجیك سفیر کبیر یوگو سلاویا به امضاء رسید .

طبق این روگرام یوگو سلا ویا برای افغا نستان چهار سکالر شپ‌داده ویك فلم هنری را بوزارت اطلاعات وکلتور اهدا خواهد نمود .

همچنان هیات انسامبل هنری، بین مملکتین مبادله خواهد گردید .

پو هاند دوکتور نوین بعد ازامضای پروگرام گفت :

طوریکه از متن پروگرام هویداست افغانستان و یو گو سلاویا تصمیم دارند تا همکاری متقابل مثمر تر و مفید را درساحات کلتور ، اطلا عات ومعارف ادامه ووسعت بخشند .

پوهاند نوین افزود این نوع‌همکاری بین این دو دولت یك امر طبیعی‌است زیرا افغا نستان و یو گو سلاویا دو مملکت بی طرف بوده و در انکشاف و تعمیم سیاست فعال و مثبت بیطرفی چه در کنفرانس های دول بیطرف وچه درملل متحد باهم همکاری نزدیك داشته اند .

سفیر کبیر یوگو سلاویا ازعقد این پروگرام که اولین موافقتنامه بین‌دولت جمهوری افغانستان و یو گو سلاویا میباشد اظهار خوشی نموده وامید کرد که همکاری بین دولتین در ساحات اقتصادی و تجارتی نیز وسعت‌یابد .

میوه خشك افغانی به‌ممالك ساحه خلیج وشرق میانه

صادر میگردد

صادرات میوه خشك افغانی شامل پسته، کشمش ، بادام و چار مغز در آینده قریب به ممالك ساحه خلیج وشرق میانه آغاز میگردد .

هیات افغانی که برای مطالعه‌بازار یابی ومذاکره در بارهٔ صدور میوه و سبزیجات افغانی به ممالك ساحه‌خلیج وشرق میانه رفته بود عصر دیروز هنگام مراجعت به کابل ضمن اظهاراین مطلب گفت: از مفکوره صدور میوه‌و سبزیجات در بازار های کویت،بحرین ابوظبی ، عربستان سعودی و دوبی ازطرف مقامات تجارتی و تجار آنکشور هابه گرمی استقبال شده است .

رئیس هیات گفت که صادرات میوه تازه و سبزیجات نیز در فصل‌آن به این ممالك صورت خواهد گرفت .

وی نتیجه مذاکرات خودرا با منابع تجارتی کشور های، ساحه خلیج مثمر خوانده گفت در بارهٔ صدور میوه و سبزیجات افغانی بین تجار افغانی و تجار آنکشور موافقه صورت گرفته است .

درین هیات‌که ریاست آنرا بشاغلی سرور بیات مدیر عمومی انکشاف صادرات وزارت تجارت بعهده داشت یکعده از تجار و صادر کنندگان نیز شامل بودند .

ژوندون

شنبه۲۹جدی ۱۳۵۲ برابر با۲٦ ذیحجةالحرام مطابق ۱۹جنوری۱۹۷٤

مرگ استاد برشنا

استاد عبد الغفور برشنا نقاش برجسته ، نویسنده وشاعر باذوق موسیقی دان و آهنگساز چیره دست دیده از جهان بست. اودیگردر میان‌مانیست‌ولی‌هرگز اونمرده‌است. زیرا آثاردرخشان اوهمچون اسناد ارزشمند هنری برای همیشه باقی‌خواهد ماند. برشنا خدماتی که درراه پیشر فت هنرانجام داده‌است‌باو جاو دانگی میبخشد .

برشنا بحیث یك هنرمند در بین‌اهل هنر ودانش مقام منیع دارد. آثار بر شنا در زمینه های مختلف‌هنری واجتماعی در رشد و تکامل هنر نفوذ وتاثیر بسیار داشته‌وشا گردانی زیاد را در رشته های مختلف هنری تربیه نموده است.

استاد برشنانه‌تنها درداخل‌کشور بلکه درخارج نیز چهره سرشناسی بود و آثار هنری او درنمایشگاه‌های‌جمهور یت عربی‌مصر، هند،نیویارك اتحاد شو روی ،ایران، بلغاریا وترکیه مورد تائید وقدر دانی فراوان هنرمندان خار جی قرار گر فته‌است.

استاد بر شنا آثار زیادی درنقاشی‌بو جود آو رده و فعلا در خانه اش بیش از۲۵۰ تابلوی نقاشی داردکه‌قرار است پسرش این آثار را برای استفاده هنرمندان‌ونقا شان‌بدسترس‌وزارت اطلا عات و کلتور بگذارد.

برشنا محقق و تاریخ نو یس نیز بود و در این اوا خر بالای زند گی وهنر بهزاد نقاش معروف‌افغانستان‌کار میکرده است . کتاب مذ بور که «هنرو بهزاد» نامدار برای نشروطبع بدسترس انجمن تار یخ گذاشته شده است .

برشنا آثار زیادی را در ز مینه‌تاریخ وفر هنگ ازالمانی به دری بزبان شیوای تر جمه نموده‌است.

برشنا در راه رشد موسیقی‌مصدرخدمات زیاد شده وکا مپوز های معرو فی از او در داخل و خارج‌شهرت فراوان کسب نمو ده‌است.

او نمایشنامه های زیادی رابه رشته تحریر در آورده ودر رشد تیاتر نفوذ بسیار داشته است . استاد درهمین‌اواخر بیاددوران‌جوانی درام کمیدی بنام «شربت غیرت »نوشته است .

برشنا، استاد بزرگی است که‌تعین ارزش واهمیت آثارش بسیار دشوار است . یکی از خصو صیات‌بارز استاد برشنا عشق و علا قه فراوان به کار وز حمت بود. او درسالهای جوانی و حتی در اواخرعمر باشور واشتیاق به کار ومطالعه‌میپر داخته‌وباپشتکار وحوصله‌فراخ در فرا گرفتن و اکتساب دانش‌میکو شیده است .

استاد برشنا هنرمند بسیارمتواضع و مهربان بوده و درمراوده های شخصی اش نهایت صمیمی‌وخوش قلب بود .

اهل مطبو عات، دانش و هنرمرگ استاد برشنا را یك ضا یعه بزرگ خوانده‌وفقدان همچو یك‌هنرمند بزر گ راکه سر تاسرحیات خویش وقف خدمت در راه هنرودانش نمودخلایی‌بزرگی دانسته‌اند.

صرف تحولات انقلابی واقعی کشور را قادر خواهدساخت استقلال ملی خویشرا تحکیم نماید وبا اطمینان بیاری خداوند بزرگ (ج) در شاهراه ترقی اقتصادی واجتماعی گام نهد.

محمد داؤد

رئیس دولت وصدراعظم‌افغانستان

در دفتر مدیر

صبح سرد وابر آلود روز پنجشنبه‌هفته‌گذشته وقتی بدفتر آمدیم، همه خوشحال بودیم ، خوشحال بودیم از اینکه ور قی‌ازبرف روی زمین پهن شده بود و هنوز هم بشدت میبارید .

منظره‌فرود آمدن برف از پشت پنجره‌هاتماشاهی بود ، برای اینکه پس از یکسال فرود آمدن برف از آسمان برای آدم یك‌نواخت نیست . و برای اینکه هر چیزتازه واقعا کیفیتی دارد . واز همه بالا تر برف این مهمان آشنا پیام آور سال نیکو و حاصلخیز است .

همکاران مجله با یکدیگر میگفتند :کاش‌این برف باری برای چند روزی ادامه پیدا کند .

ـ مدت هاست زمستان آمده ولی برف راباخو دنیاورده است .

... و حالاکه برف می آید بگذار تاچندروز بدون توقف ببارد.

ـ سال‌آینده حاصلاتی فراوان خوا هم‌داشت . و ...

و بعد هر کس مشغول کار روز مره‌خودمیشود . تاساعت یازده بجه هما نروز برف بارید ولی در آخرین دقایق نزدیك یازده‌بجه‌وبیست‌و یابیست‌و پنج دقیقه بود که فقط دانه های کوچك برف در فضا بنظر میخوردو بعد برفباری آرام شد ودیگر نبارید .

کسی از میان همکاران صدا زد . دیگربرف نمی آید !

همه متوجه شیشه ها شدند. واینبارتبصره‌ها بنحوی دیگری آغاز یافت .

ـ اگر برف نبارد ... ؟

ـ حتما می بارد، این نمونه اش بودآنقدر ببارد که خسته شوید .

راستی این یکی بسیار امیدوار بود وطوری صحبت میکرد که گویی می خواست قناعت خودش را فراهم کند . در هرصورت خدا زبان این دقیق را نیك ومبارك کند .

تا آخرین دقایق عصر روز پنجشنبه که‌این صفحه زیر چاپ میرفت برف نبا رید و حتی همان سطح نازك برف صبح هم ،ازروی زمین پرید .

امیدواریم تا روز شنبه که‌مجله‌بدسترس‌خوانندگان عزیز قرار میگیردتوده‌هایی‌ازبرف روی زمین ، پهن شده باشد .

ع، هبا

اساسات حقوقی زن و شوهر در نظام خانواده

قانون اسلامی با مراعات ظرفیت‌وشخصیت زن ، به اراده و خواهش وی احترام قایل میشود و تمایل و رغبت او را هیچگاه فراموش نمی نما ید، ازینرو به (ولی) و آنکه زن تحت اداره و سر پرستی اش قرار دارد اجازه نمیدهد مو ضوع ازدواج‌او را بتاخیر افگند و درحالیکه مردی‌آیده‌آل‌و دلخواه، طلبکاروی بوده‌وزمینه‌ازهرحیث‌برای سر براه ساختن اینکار مساعد و شرا یط معقول نیز فراهم باشد، باز هم تعللی‌از خود نشان داده کار ازدواج او رابه تعویق اندازد •

یگانه دلیل زنده در ینباره این است که هر انسان از غر یزه جنسی برخوردار بوده و انگیزه های طبیعی و انسانی دروی بیدار است و این حقیقت ایجاب مینما ید تا راهی برای پاسخ گفتن بمقتضای این غریزه موجود باشد

محروم ساختن زن از ازدواج ، گذشته از آنکه کاری است بر خلاف ایجابات‌طبیعی و غریزی انسانی ، همچنان برای غیر عادی ساختن صحت و مختل شدن عاطفه وی و بالاخره متضرر نمودن عقل و فشار آوردن بر اعصاب او ، عاملی بس موثر و قو ی بحساب می آید و جز از دواج هیچ چیزی دیگر قادر نیست زن را ازین خطرا ت خرد کننده ، نجات بخشد •

اسلام حق از دواج و صلاحیت انتخاب مردی مشخص را بحیث شوهر از حقوق ثابت و منحصر به فرد زن دانسته ودر صورتیکه زن با ازدواج با کسی حاضر نشود هیچگونه صلاحیت و حقی بر اولیای امور زن نمیدهد تا او را در از دواج با شخصی که اصلا نسبت بوی رضایتی ندارد مجبور سازد ، زیرا از دواجیکه در آن‌محبت و عشق نجوشد ، فاقد همه ارزش بوده و جز بدبختی و جدایی آینده ، ثمری بجا نمیگذارد •

حضر ت ابن عبا س روایت میکندکه زمانی دختری که پدرش او را بدون اجازه و رضای او و بدون آنکه نسبت به شخص مورد نظر علاقه ای داشته باشد ، به‌شوهر داده بود ، از موضوع بحضور پیامبر اسلام شکایت برد ، در نتیجه آنحضرت (ص) او را اختیار و صلاحیت مجدد فرمود تا اگر بخواهد دوام بدهد و اگر نخواهد عقد ازدواج را فسخ نماید •

هر یك از زن و شوهر حقوق ثابتی بر دیگر دارند ، زن بر شوهر حقی دارد و شوهر نیز حقی بر همسرش دارد که‌اینك حقوق هر کدام را حسب آتی بر میشمریم :

الف ـ حقوق زن :

یك ـ تهیه نفقه زن که بایستی‌ازطرف شوهر شی بدون کم و کاست و بدون‌آنکه ازاسراف وافراط پیر وی نماید، صورت گیرد و حداعتدال در زمینه فراموش نشود قرآن کریم در باره چنین تصریح مینماید: (باندازه توان و قدرت مالی خویش نفقه و خرج کنید و ••• خداوند بالا تر از آنچه به بنده خویش داده است ، او را مورد تکلیف قرار نمیدهد) •

دو ـ فراهم آوری لباس و پوشاکه‌برای زن قرآن کریم ضمن این فرمان خویش (و... رز قهن و کسوتهن) بصراحت این حق زن را اثبات وتحقق می بخشد•

سه ـ تهیه خانه و مسکن که اثبات‌این حق‌زن‌برشوهرش ،درقرآن کریم ضمن این امر آسمانی : (اسکنوهن من ...) واضح ومبرهن شده است•

چهار ـ بر قرار ساختن عدالت و مساوات‌تام بتمام معنی در میان زنان ، در صورتیکه بیش از یك زن در قید نکاح و از دواج‌مرد باشد و درین باره ارشاد حضرت پیامبر اسلام بحدی‌جدی‌است‌که‌درصورت عدم‌مراعات عدالت و ترجیح یکی بر دیگری ، شوهر را مستحق مجازات شدید میخواند •

پیامبر بزرگوار اسلام ، خود در میان همسرانش عدالت‌وبرابری رادر منتهای کمال آن در نظر میداشت و میگفت : (خداوندا این است تقسیم و عدالت من در آنچه بدست من‌است ودر آنچه اختیارآن منحصربقدرت‌تو بوده و اراده من دخالتی در آن ندارد و یا بعباره دیگر در آنچه از دست من سا خته نیست ، مرا مورد مواخذه قرار مده) •

این اظهارات آنحضر ت (ص) اشاره‌بر آن است که محبت طبیعی و قلبی که از پرتو قدرت خداوندی بوده و اراده انسان در آن تاثیری ندارد ، شامل اصل عدا لت بین زنان نبوده و شوهر ازین رهگذ ر مواخذه نخواهد شد.

پنج ـ رهنمایی زن و روان نمودن او در راه حق و حقیقت و جلوگیری از نزدیك شدنش با آن محلی که جز شر وفساداز آن متصور نیست و اکنون با مطالعه این فرمان قرآنی هیچگونه ابهام و تاریکی در زمینه باقی نمی ماند : (••• خویشتن را با اهل و خانواده خویش از عذاب درد ناك آتش ••• نجات بدهید) • زیرا شوهر نگهبان و سر پرست زن بوده درین راه مسوولیت بس خطیری بعهده دارد •

شش ـ شوهر باید با همسرش یك معاشرت و زندگی نیکو و پسندیده درپیش گیرد ، چنانچه ارشادات متعدد قرآنی در همین مورد وارد بوده و بر قراری این رمز اساسی زندگی سعادت بخشی را در میا ن زن و شوهر شی تاکید میفرماید •

هفت ـ داشتن اخلاق نیك در برابر زن زیرا خداوند (ج) حق زن را ضمن فرمان آسمانی خویش نهایت بزر گ وانمود کرده است وهمچنان تاکیدوهوشدار حضرت‌پیامبر اسلام‌که:(در باره زنان‌خدارا ازیادنبریدزیرا ایشان در دست شما و تحت اداره شما اند آنان را با مانت خداوند گرفته اید و به‌کلمه خداوند ، تماس با آنها را بر خویشتن حلال و روا ساخته اید) این مطلب رابیش ا زپیش روشنی می بخشد •

بقیه در صفحه۵۹

شخصیت های بزرگ اسلامی رامعرفی میکند

قاری عینی

خالد بن ولید(ض)

خالد «رض» در جاهلیت:ـ

موقف خالد «رض» پیش از گرایدنش به اسلام چنین بود که با رسول خدا «ص» روش خصما نه و دشمنا نه اختیار کرده با مشرکین‌درجنگ هائیکه میان آنهاوپیغمبر اسلام رخ داد اشتراك کرده بود چنانچه درجنگ احد جانب را ست سپاه مشرکین موقع گرفته در جنگ د یگری لوحه وشعار بزرگ کافران را در دست داشت، زمانیکه پیغمبر اسلام ویارانش جهت قضای عمره داخل مکه شد ه کعبه را طواف نمودند بیرون مکه بود وتاز ما نیکه حضرت پیغمبر ازمکه نبرامد بدانجا مراجعه نکرد•

اسلام خالد «رض» : ـ

خالد بن ولید «رض» درسال‌هفتم هجری بدین اسلام مشرف شد خداو ند همچنانیکه بااسلام آوردن‌حضرت‌عمر «رض»اسلام‌راقوت بخشید بااسلام خالد «رض» نیز عزت‌اسلام را افزود ، علت اسلا م وی این بودکه برادرش ولید قبلا به اسلام گرویده بودواز باقی ماندن برادرش درحال کفر خیلی‌اندیشه داشت، نا مه ایکه نمایا نگر دوستداری پیغمبر اسلام بوی باشد چنین نوشت: تعجب میکند با ینکه باچنین رسائی عقل‌توو امثال تو رسالت اورا قبو ل نمیکنید». وازو خواست که باسلام آوردن خود هرچه بیشتر سعی بعمل آورد .

چون خالد (رض) نامهٔ برادرش را خواند خداوند سینه اش رابه اسلام فراخ‌گردانید و بمدینه جهت ملاقات پیغمبر اسلام ومسلمانان شدن سفرکرد ، در عرض راه باعمر وبن‌عاص وعثمان بن ابی طلحه که آن دو نیز جهت انقیاد به اسلام رهسپار مدینه بودند مواجه شد ، آن سه تن داخل مدینه شده واردمنزل پیغمبر خدا (ص) گردیدند . چون پیغمبرخدا آنهارابااین حالت دید به‌اصحاب خویش‌گفت: «مکه قطعهٔ از جگر خودرا بشما فرستاد» یعنی مردمان باعظمت آن‌بشما رو آورد .

خالد (رض) به پیغمبر اسلام پیش شد و گفت : ای پیغمبر خدا سلام‌باد برتو ! بیقین شهادت مید هم که خدائی جز او نیست و اینکه تو فرستادهٔ خدائی .

پیغمبر (ص) جواب سلام اورا داده گفت : سپاس خدائی راکه ترا هدایت‌کرد.

خالد (رض) برایش گفت : ای، رسول خدا ! خود میدانی که من در مقابل حق‌راه عناد و دشمنی را گرفتم و با مشرکین در جنگ ها اشتراك نمودم ، بخدا دعا کن که مرا ببخشد .

پیغمبر «ص» فر مود: اسلام گذشته را محو می سازد . خدایا خالد بن ولید را ببخش و از تمامی موانعی‌که جهت قبول و نشر اسلام ایجاد نموده درگذر .

خالد و رفقای همسفرش اسلام راپذیرفتند اصحاب به اسلام آنها خرسند شدند،درحقیقت اسلام خالد صفحهٔ جدیدی را دراسلام که ممنو از ایثار در راه خدا باشد بازکرد .

جنگ های آن در اسلام :

خالد (رض) از فرصتیکه باسلام گروید در تنظیم صف های مجاهدین سعی فراوان نمود در تمامی معارك اشتراك کرده پیروزی های بزرگ را نصیب جهان اسلام گردانید ،جنگ های آن به دوره های سه گانه ذیل تقسیم می شود:

ناتمام

نویسنده : کاظم

یك آزمایش دیگر درالحاق دو کشور عربی

روسای جمهور تونس ولیبیا اخیرا اعلام نمود که برای الحاق کشور های شان بایکدیگر موافقه کرده اند. این اعلامیه بعدازمذاکرات سری بین حبیب بورقیبه رئیس جمهور تونس ومعمرالقذافی رئیس جمهور لیبیا در جزیره تفریحی و توریستیك جرباواقع در تونس به صورت ناگهانی باطلاع جهانیان رسانیده شد ، باشنیدن این خبر یك باردیگر مردم جهان عمیقا نه متوجه جهان عرب شدند . خبر مربوطه آن تقسیم مهمترین خبر روز ازرادیو ها ووسایل نشراتی جهان پخش گردید . همچنان این موضوع نزد اکثر مردم جهان یك سلسله سوالاتی را ایجاد نمود .

چه ازیك سواین آزمایش درجهان عرب مکرر صورت گرفته ولی تا امروز موفق نبوده است وهم از جانب دیگر درحالیکه سایر کشور های عربی به فکرحل معضله بزرگ تاریخی شرقمیانه میباشند ومتوجه آنندکه چطور اسرائیل سر زمین های عربی رارهاکرده وبه چه‌اساس خواهند توانست یك صلح عادلانه ودایمی را درین منطقه تاسیس نمایند ، و هم اگرایجاد صلح ممکن نباشد چطور ازاتحاداعراب دربرابر اسرائیل توسعه طلب وآله دست استفاده خواهد شد . کوته اینکه درداخل امواج عمیق وشدید این گیرو دارها ازدواج جدید تونس و لیبیا اعلان گردید .

الحاق های قبلی :

بااعلان الحاق تونس و لیبیا نخستین چیزیکه حلقه های خبیر را بخود معطوف میسازد همانا تجارب گذشته ایست که‌به نحوی ازآنجا بین کشور های عربی بعمل آمده است .

درسال ۱۹۵۸ مصر و سوریه الحاق خود را اعلام نمودند اما این الحاق به سرعت ازبین رفته و خاموش گردید . همچنان در همین سال عراق واردن فدراسیونی را تشکیل دادند که این امر محض شش ماه دوام کرده و خاتمه پذیرفت . درسال ۱۹۶۱ باز هم مصر، سوریه ویمن به سویه وسیع ترنسبت به گذشته به تشکیل یك کانفدراسیون پرداختند ولی این اتحادیه هم درعین سال تشکیل‌خود ازبین رفت .

والبته بخاطر خواهید داشت که مصر مساعی خودرا برای الحاق واتحاد باکشور دیگری از کشور های عربی متوقف نساخت. چنانچه درسال ۱۹۶۳ پلان دیگری درین زمینه تشکیل شدکه باساس آن بائیست مصر (به نام جمهوریت متحد عربی) ، سوریه وعراق با هم متحد می شدند اما همین پلان هم ناموفق بود .

بالاخره پلان اتحاد مصر ولیبیا بمیان آمد وبرای نخستین بار فکر چنین اتحادیه درسال ۱۹۷۱ ایجاد شد اماباساس پلان مرتبه تشکیل این اتحادیه به تدریج ودر داخل مراحل مختلف بایدصورت میگرفت ولی طوریکه هم اطلاع خواهند داشت معمرالقذافی ومردم آنکشور دربی تشکیل عجولانه این اتحادیه بودند . اعتصابات ومارش بزرگ مردم لیبیا بسوی قاهره برای تحقق دادن این اتحادیه درسال ۱۹۷۲موید آن است که‌کارتشکیل اتحادیه پلان شده بائیست تسریع می شد اما با آنهم طوریکه روزنامه نگاران‌گفته‌اند این پلان هم در ریگستانهای شمال افریقا مفقودالاثر گردید .

باین ترتیب آزمایشهای گذشته بین اعراب درزمینه ایجادیك‌اتحادیه عربی درهرحال باعدم‌موفقیت مواجه گردید . شاید خودخواهی هایی برده است که باعث ناکامی چنین اتحادیه شده باشد ویا هم‌ممکن است دست بازیهای خارج از جهان عرب مخصوصا قوایی که آرزو نداشتند عرب بانیروقوت دربرابر دشمن مشترك خود اسرائیل ویا مداخلات خارجی دیگر عرض وجود کند باعث این عدم موفقیت هاشده باشد ویاشاید اختلافات فکری و عدم توافق‌شرایط اجتماعی واقتصادی ممالك مربوط باعث آن شده باشد وامکان داردکه پلانهای اتحاد آنقدر عالمانه وآفاقی تنظیم نمی‌شد ودایما برای ایجاد چنین پلانها از عجله وسرعت کار گرفته می شد وبناء به ناکامی آن میانجامید .

تجربه تونس ولیبیا :

گرچه موضوع اتحادیه والحاق جهان درسالهای اخیر حداقل یك سابقه ۱۵ ساله دارد وبورقیبه و قذافی هردو شاهد همه این اوضاع بودند . اماطوریکه ملاحظه میشود اعلامیه اتحاد آنان همه غالباوقت زیادی رادر بر نگرفته وعجولانه اعلام گردید، وعلت این اعلان را از درنگاه باید مطالعه نمود . نخست ازجانب قذافی وآرزو های سر کوب شده وی مبنی براتحاد با مصر وهم عدم مشوره سادات باقذافی راجع به شروع جنگ ماه اکتوبر سال گذشته عیسوی .

طوریکه قبلاگفته شد قذافی آرزو داشت که تشکیل اتحادیه بین جمهوریت عربی مصر ولیبیا هرچه زودتر تحقق پذیرد چنانچه وقتی سایر پیش آمد هادر زمینه کارگر نیفتاد مارش بزرگی تنظیم شد که برمصر فشار آورد تااتحاد را امضا نماید .امبرخلاف پلان مارش کنندگان لیبیایی که میخواستند به قاهره برسند ازطرف قوای مصری متوقف ساخته شدند وبرای‌شان اجازه‌داده نشدبه‌قاهره برسند واین‌امر خود مقامات لیبیایی‌را متاثرساخت.همچنان معمرالقذافی بحیث رهبریك حکومت انقلابی وبحیث یك عرب و مسلمان شاید غالبا این آرزو را داشت که مخصوصا مصر ازهر نوع پلان و حرکت خود دربرابر اسرائیل اورا آگاه ساخته وازوی مشوره خواهد جست امابه‌جنگ ماه میزان سادات واسدبدون مشوره باقذافی پرداختند واین عامل دیگری بودکه باعث تاثیر قذافی گردد بنابران وی در پی ایجاد اتحادیه ای باتونس‌افتید.

ازجانب دیگر بورقیبه در مسایل اعراب مخصوصا معضله اسرائیل و اعراب با صطلاح‌روزنامه‌نگاران عربی وشاید هم خودش راه لبرالیستی‌را دنبال میکند یعنی طریقه ایکه به هیچوجه موردنظر اعراب نبوده وبه آن اعتباری قایل نیستند .مثلادر حالیکه می بینیم سلاح نفت بحیث مهمترین سلاح درجنگ اخیرکارداد ومردم جهان اعم ازمخالف وموافق آن به این قوت ونیرو اعتراف‌کردند امابر رقیبه‌باری این امر رابزبان‌خود عربها هم تلقی کرده و نشان داد که باآن موافق نبود . همچنان کنار آمدن بااسرائیل راچه درگذشته و چه فعلا تایید وسفارش میکند . این نوع طرز پیش آمد وفکر تاحد زیاد بورقیبه رااز جهان اعراب منزوی ساخته بود. بناء پیشنهاد قذافی مبنی براتحاد تونس ولیبیا شاید به بهترین نحو مورد قبول بورقیبه واقع شده باشد چه بدینطریق‌شاید بتواند رهبری رامخصوصا در بین کشور های عربی شمال افریقا کمایی کند . چنانچه وقتی تصمیم خودرا مبنی بر اتحاد اعلام نمودند ابراز امیدواری شدکه الجزایر و موریتانیا هم‌به‌آن به‌پیوند ند.

بعداز روز اول :

به تعقیب اعلام الحاق لیبیا و تونس مصرازآن به نیکویی‌استقبال کرد امالجزایر آنرا بباد انتقادقرار

بقیه در صفحه ٦١

طبیب و فیلسوف بزرگ

ابوعلی بن سینا

(۹۸۰—۱۰۳۷م)

تحقیق از: ع.ح. شرعی

ابوعلی بن‌سینا فرزند نامور بلخ یکی‌از اندیشمندان عالیمقامی است که دانش و فرهنگ شرق رادرشرایط قرون وسطای در نخستین صف مدنیت جهانی قرار داد وسهم بزرگی درین راه ازخودبجا گذاشت.

ابن سینا که در اروپا بنام او سینا شهرت دارد، درقطار متفکرین چون ابونصر فارابی، ابوریحان بیرونی، ابومعشر بلخی، عمرخیام والخوارزمی درردیف اول قرار میگیرد. اودانشمندی انسیکلوپیدیست، طبیبی بزرگ فیلسوفی ژرف اندیش، ریاضی دانی چیره دست، هیئت شناس دقیق، موسیقی شناس ماهر ودرعین زمان عالم ورزیده طبیعیات، فیلالوگ نویسنده وشاعر توانا بود.

ابن سینا درماه صفر سال ۳۷۰ه (اگست ۹۸۰) دریك دهکده نزدیک‌بخارانام «افشنه» ازپدری بلخی الاصل بنام عبدالله ومادری‌به نام ستاره بانوزاده شد. در سال ۹۸۶ عایله‌اش ازدهکده، به بخاراآمدند وابن سینا ازهمان آوان به‌تحصیل دانش علاقمندگردید. ودوران کودکی و جوانی ابن سینا مصادف به‌آخرین سالهای حکمرانی سامانیان مخصوصا حکمرانی نوح بن منصور سامانی (۹۷۶—۹۹۷) بود. درآن روز گار در اثر مبارزات طولانی مردمان آسیا وبخصوص در نتیجه پیکار هایی که‌بسرکردگی ابومسلم‌خراسانی حارس سریع‌ومقنع بالمقابل عباسیان صورت گرفت، در آسیای میانه نخستین دولت ملوك‌الطوایفی —دولت سامانیان‌بوجودآمده‌بود گرچه این دولت مدت بسیار طولانی نپائید، باآنهم درطول موجودیت آن، دانش، هنر و ادبیات نسبتا رونق یافتند. درمرکز دولت (بخارا) دانشمندان ورزیده ای‌که به طب، فلسفه، منطق، ادبیات، حقوق، فیلالوژی و تاریخ اشتغال داشتند وشاعرانی که بزبان های عربی ودری شعرمیسرودند، گرد آمده بودندودولت جوان‌میکوشیدبقدر توان‌برای‌رشد تمام ساحات دانش وهنرزمینه مساعد بوجود آورد.

درچنین شرایطی، ابن سیناکه از استعداد شگرفان، حافظه‌ای قوی، ذهن تندوذکای سرشار بهره مند بود، بفراگرفتن علوم متداول وقت آغاز نمود وهنوزده سال داشت که سراسرقرآن رابحافظه سپرد ودر سنین ۱۰—۱۳ سالگی بتحصیل مبادی ریاضی، منطق، فقه وفلسفه پرداخت.

درآن روزگار نسبت بعلوم طبیعی نوعی تعصب وجودداشت، اماابن سیناز ناحیه پدرخود (عبدالله) که میگویند منسوب به فرقهٔ اسمعیلیان بود. درین مورد هیچگونه محدودیتی احساس نمیکرد واین مایهٔ آن شد تادرراه فراگیری تمام رشته های علوم آزادانه گام نهد.

مناقشاتی که درفامیل دانشمندان پیرامون مسایل مذهبی روی میداد درعلاقمندی بیشتر اوبه تحصیل دانش وتشکل تصورات علمی اوتاثیر مثبت داشت. او آثار علمی هند باستان رانیز آموخت وکوشید آنها را همه جانبه فراگیرد. بدون توجه به صغرسن زیر نظر ابو عبدالله ناتلی به تحصیل‌فلسفه وتحت نظرحسن بن نوح القمری بتحصیل علوم طبیعی پرداخت وتدریجا به کار طبابت آغاز کرد.

ابن سینا همزمان باآموختن آثار متفکرین بزرگ شرق، میراث علمی وفلسفی یونان باستان مخصوصا آثار ارسطو، اقلیدس، بطلیموس، جالینوس، بقراط، فیثاغورث، فورفیریوس ودیگران را نیز بدقت وپیگیری تمام مورد مطالعه قرار داد وهنوز در سنین ۱۶—۱۷ سالگی قرار داشت که بصفت حکیم طبیب بااستعدادی شناخته شد.

ابن سینادرسال ۱۰۰۰ پس از سقوط دولت سامانیان توسط قراخانیان، به خوارزم که یکی ازکانونهای مهم تمدن شرق بودروی آورد ودر حلقه علمی علی بن مامون که‌از بزرگترین دانشمندان آن وقت متشکل بود وحیثیت اکادمی آن زمان راداشت، شامل گردید وبا دانشمندان ورزیده ای نظیر ابوریحان بیرونی، ابن مسکویه، ابوسهل مسیحی، ابوالخیر خمار و ابونصر عراق پیوند وآشنایی یافت، اماچندی بعد در اثر مخالفت دربار غزنه که ساحه نفوذ خودرا طور روزافزون گسترش میداد، بمهاجرت مجبور شد وازطریق شهرهای ابیورد، طوس ونیشاپوربه جرجان رفت ودرسرای قابوس بن دشمگیر بصفت طبیب معروف پذیرفته شد وباشاگرد معروف خود ابوعبید جوزجانی آشنا گردید. ابن سینا ازسال۱۰۱۹تا۱۰۲۱ درهمدان بحیث وزیر کار کرد، امابه نسبت عدم سازش باحکمران آنجامدت چهار ماه زندانی گردید ودرسال ۱۰۲۳ به اصفهان پناه برد.

ابن سینا بعدازآن زندگی خودرا وقف تالیف‌آثارعلمی میکندوکتب‌علمی معروفی‌چون «کتاب القانون فی الطب» «کتاب الشفاء»، «کتاب النجاة»، «کتاب الانصاف» ورساله های درباره حساب، هیئت، نباتات وحیوانات ومنطق وفقه فلسفی «حی بن‌یقظان» محصول این دوره اند.

اوطی این مدت بساختن رصد خانه ای در اصفهان مصروف گردید ودرسالهای آخر به نسبت‌گسترش جنگهای‌ملوك‌الطوایفی وبه‌نسبت سهم فعالی که در جریان حیات اجتماعی وسیاسی میگرفت ناگزیر شد در شهر های اصفهان، ری وهمدان آواره گردد. تااینکه در۱۸جون سال ۱۰۳۷ میلادی در شهر همدان بعمر۵۷ سالگی زندگی راپدرودگفت.

زندگی ابن سیناازخلال ترجمه حالی که خودش نوشته ونیز ازخلال نوشته های شاگردش ابوعبیدجوزجانی بخوبی میتوان آشنا شد.

فرهنگ کهن شرق، دانش وفلسفه یونان باستان وپیکار دوامداری که مردمان آسیا درآن زمان بخاطرآزادی خودبه پیش‌میبردند درتشکل بینش علمی وفلسفی ابن سیناتاثیر موثری داشته است، مخصوصا تاثیری که اثارمتفکر بزرگ شرق ابونصرفارابی درین زمینه داشته، توسط خودوی ذکر میگردد. ابن سینادر ترجمه حال خوداین راکه یک تعداد رساله های فارابی چون «مقاصد مابعد الطبیعه» و «نصوص الحکم» رابدقت واهتمام خاصی خوانده واز آنهاوسیعا استفاده کرده است، موکداً اظهار میدارد. (۱)

میراث علمی ابن سینا:

ابن‌سینا مؤلف بیش از ۲۸۰ اثر است‌که ازجمله آنها بیش ازچهل اثر درباره‌طب، در حدود۳۰رساله درباره علوم طبیعی، ۳رساله درباره موسیقی، ۱۸۵ رساله درباره فلسفه، منطق، پسیکولوژی، تئولوژی(الهیات)، اخلاق ومسایل اجتماعی، سیاسی میباشد. اما باآنهم درطول موجودیت آن، دانش، هنر و ادبیات نسبتا رونق یافتند. درمرکز دولت (بخارا) دانشمندان ورزیده ای‌که به طب، فلسفه، منطق، ادبیات، حقوق، فیلالوژی و تاریخ اشتغال داشتند وشاعرانی که بزبان های عربی ودری شعرمیسرودند، گرد آمده بودندودولت جوان‌میکوشیدبقدر توان‌برای‌رشد تمام ساحات دانش وهنرزمینه مساعد بوجود آورد.

درچنین شرایطی، ابن سیناکه از استعداد شگرفان، حافظه‌ای قوی، ذهن تندوذکای سرشار بهره مند بود، بفراگرفتن علوم متداول وقت آغاز نمود وهنوزده سال داشت که سراسرقرآن رابحافظه سپرد ودر سنین ۱۰—۱۳ سالگی بتحصیل مبادی ریاضی، منطق، فقه وفلسفه پرداخت.

درآن روزگار نسبت بعلوم طبیعی نوعی تعصب وجودداشت، اماابن سیناز ناحیه پدرخود (عبدالله) که میگویند منسوب به فرقهٔ اسمعیلیان بود. درین مورد هیچگونه محدودیتی احساس نمیکرد واین مایهٔ آن شد تادرراه فراگیری تمام رشته های علوم آزادانه گام نهد.

مناقشاتی که درفامیل دانشمندان پیرامون مسایل مذهبی روی میداد درعلاقمندی بیشتر اوبه تحصیل دانش وتشکل تصورات علمی اوتاثیر مثبت داشت. او آثار علمی هند باستان رانیز آموخت وکوشید آنها را همه جانبه فراگیرد. بدون توجه به صغرسن زیر نظر ابو عبدالله ناتلی به تحصیل‌فلسفه وتحت نظرحسن بن نوح القمری بتحصیل علوم طبیعی پرداخت وتدریجا به کار طبابت آغاز کرد.

ابن سینا همزمان باآموختن آثار متفکرین بزرگ شرق، میراث علمی وفلسفی یونان باستان مخصوصا آثار ارسطو، اقلیدس، بطلیموس، جالینوس، بقراط، فیثاغورث، فورفیریوس ودیگران را نیز بدقت وپیگیری تمام مورد مطالعه قرار داد وهنوز در سنین ۱۶—۱۷ سالگی قرار داشت که بصفت حکیم طبیب بااستعدادی شناخته شد.

ابن سینادرسال ۱۰۰۰ پس از سقوط دولت سامانیان توسط قراخانیان، به خوارزم که یکی ازکانونهای مهم تمدن شرق بودروی آورد ودر حلقه علمی علی بن مامون که‌از بزرگترین دانشمندان آن وقت متشکل بود وحیثیت اکادمی آن زمان راداشت، شامل گردید وبا دانشمندان ورزیده ای نظیر ابوریحان بیرونی، ابن مسکویه، ابوسهل مسیحی، ابوالخیر خمار و ابونصر عراق پیوند وآشنایی یافت، اماچندی بعد در اثر مخالفت دربار غزنه که ساحه نفوذ خودرا طور روزافزون گسترش میداد، بمهاجرت مجبور شد وازطریق شهرهای ابیورد، طوس ونیشاپوربه جرجان رفت ودرسرای قابوس بن دشمگیر بصفت طبیب معروف پذیرفته شد وباشاگرد معروف خود ابوعبید جوزجانی آشنا گردید. ابن سینا ازسال۱۰۱۹تا۱۰۲۱ درهمدان بحیث وزیر کار کرد، امابه نسبت عدم سازش باحکمران آنجامدت چهار ماه زندانی گردید ودرسال ۱۰۲۳ به اصفهان پناه برد.

ابن سینا بعدازآن زندگی خودرا وقف تالیف‌آثارعلمی میکندوکتب‌علمی معروفی‌چون «کتاب القانون فی الطب» «کتاب الشفاء»، «کتاب النجاة»، «کتاب الانصاف» ورساله های درباره حساب، هیئت، نباتات وحیوانات ومنطق وفقه فلسفی «حی بن‌یقظان» محصول این دوره اند.

اوطی این مدت بساختن رصد خانه ای در اصفهان مصروف گردید ودرسالهای آخر به نسبت‌گسترش جنگهای‌ملوك‌الطوایفی وبه‌نسبت سهم فعالی که در جریان حیات اجتماعی وسیاسی میگرفت ناگزیر شد در شهر های اصفهان، ری وهمدان آواره گردد. تااینکه در۱۸جون سال ۱۰۳۷ میلادی در شهر همدان بعمر۵۷ سالگی زندگی راپدرودگفت.

زندگی ابن سیناازخلال ترجمه حالی که خودش نوشته ونیز ازخلال نوشته های شاگردش ابوعبیدجوزجانی بخوبی میتوان آشنا شد.

فرهنگ کهن شرق، دانش وفلسفه یونان باستان وپیکار دوامداری که مردمان آسیا درآن زمان بخاطرآزادی خودبه پیش‌میبردند درتشکل بینش علمی وفلسفی ابن سیناتاثیر موثری داشته است، مخصوصا تاثیری که اثارمتفکر بزرگ شرق ابونصرفارابی درین زمینه داشته، توسط خودوی ذکر میگردد. ابن سینادر ترجمه حال خوداین راکه یک تعداد رساله های فارابی چون «مقاصد مابعد الطبیعه» و «نصوص الحکم» رابدقت واهتمام خاصی خوانده واز آنهاوسیعا استفاده کرده است، موکداً اظهار میدارد. (۱)

میراث علمی ابن سینا:

ابن‌سینا مؤلف بیش از ۲۸۰ اثر است‌که ازجمله آنها بیش ازچهل اثر درباره‌طب، در حدود۳۰رساله درباره علوم طبیعی، ۳رساله درباره موسیقی، ۱۸۵ رساله درباره فلسفه، منطق، پسیکولوژی، تئولوژی(الهیات)، اخلاق ومسایل اجتماعی، سیاسی میباشد. اما ابوریحان بیرونی، ابن مسکویه، ابوسهل متاسفانه از آنهمه آثار ارزنده فقط نزدیک به ۱۶۰ آن بمارسیده وعدهٔ زیاد آن هنگام آوارگی ومسافرتهای پیهم او ودر جریان جنگها ی ملوك الطوایفی ودیگر مصائب وروبداد های فلا کتبار دستخوش حوادث ونابودی گردیده است.

دراکثر منابع چهره ابن سینابیش از هر چیز، بحیث یك طبیب نشان داده میشود. و حال آنکه طبابت فقط یکی ازساحات علمی مهم اوبشمار میرود. همزمان باآن ابن سینا فیلسوفی است بزرگ که مسایل فلسفی درزمرهٔ میراث علمی‌اوموقع خاص وارزنده‌ای داردوازعمین رهگذراورا درشرق بنام «حکیم» که افاده کننده معنی فیلسوف وطبیب‌میباشد ونیز بالقبی احترام آمیز تر ازآن یعنی «شیخ‌الرئیس» یاد کرده اند.

ابن سینا قسمت اساسی آثارخودرا بزبان عربی وبعضا بزبان دری نوشته است. اثر بزرگ او «کتاب الشفاء» در۱۸ جلد تالیف گردیده ومیتوان‌آنرادائرة المعارف مهم‌فلسفی نامید. این‌کتاب از نظر محتوای خودمشتمل برچهاربخش بزرگ: منطق، فزیك، ریاضی ومتافزیك، میباشد. بخش های جداگانه این اثر بزبان لاتین ودیگر زبانهای اروپایی وشرقی ترجمه گردیده است.

بقیه در صفحة ۵۸

(۱) «ازبیك انسیکلوپید یه‌سی»جلد اول ازنیکل ابوعلی بن‌سینا ص ۵۶ جلد اول تاشکند، ۱۹۷۱.

مرگ استاد برشنا

هنرمند بزرگ کشور

«من آرزو دارم برای نسل آینده یک تصویر ساده که عاری از مبالغه رنگ و خط باشد بجا بگزارم»

سه‌شنبه شب بودکه دیگر د کتور نتوانست کاری بکند، قلب برشنا، استاد عبدا لغفور بر شنا از حرکت باز ماند وپس از ٦٦ سال جنبش و تلاش، دیگر نه حر کتی کر دو نه جنبشی ونه تپ وتلاشی. با از کار افتادن این یك مشت‌گوشت، مژه های استاد روی هم افتاد وبدنش بی‌حرکت شد . آنوقت بود که باز ماند گانش ناگهانی در یافتند که برشنا پیوندش را باآنها گسست و دنیایش راباد نیای آنها جدا کرد.

وساعت هابعد دوستان وآشنایان ونویسند گان ونقا شان کشور نیز دریافتند که این استاد گرانمایه‌از جمع آنها گام بیرون نهاده است . برشنا پس ازاین نه شعری زمزمه خواهد کردو نه نوشته‌ی بر جای خواهد گزارد ونه نقشی روی کاغذ خواهد آ ورد .

استاد برشنا تحصیلات مقدماتیش رادر مکتب حبیبیه به پایان رساندو بعد رهسپار آلمان گردید تادر آنجا دریکی از پیشر فته ترین کشورهای اروپایی طب بخواند وطبیب شود. اماو قتی برشناوارد آلمان میگر دد، متو جه میشود که او برای طبا بت ساخته نشده است ونمیتواند د ر رشته طب تحصیل کند. چرا؟بخاطر اینکه روح خلاق وزیبا پسند اوچیز دیگری میخواهد ،میخواهد که درزیبایی هاگم‌شود وآنچه‌راکه‌ازاین زیبایی ها درمیابد واحساس‌میکند،

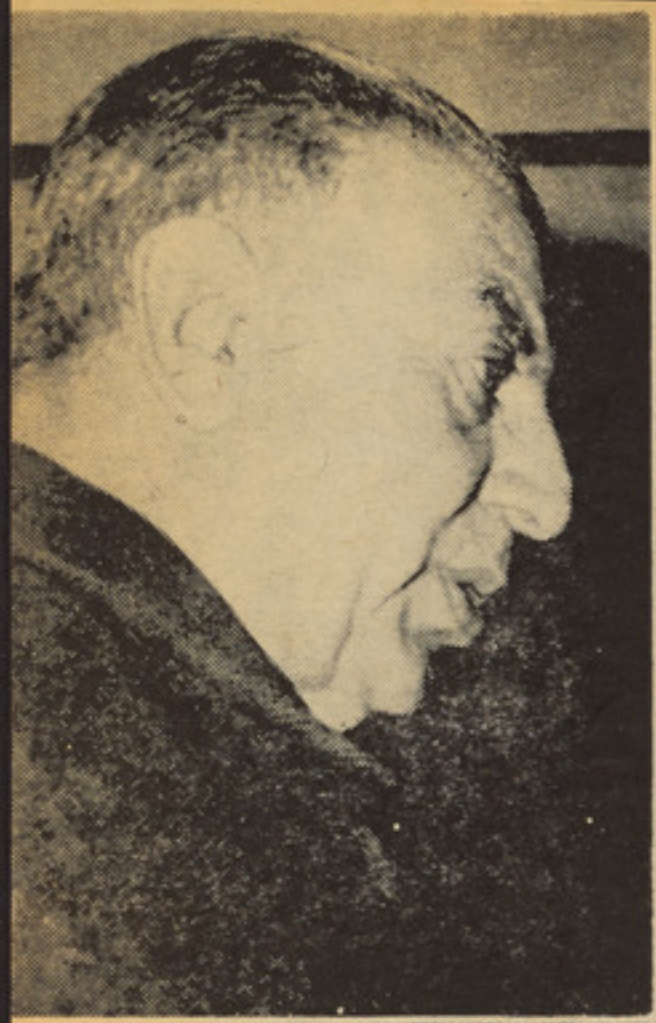

حالا که استاد در بین ما نیست و چشم از جهان بسته است خلای وجود او بخوبی آشکار است؛ آشکار است که جامعه هنری ما استاد چیره دست وشناخه شده ای را از دست داده است، استادی که جز سر بلندی وطن و مردم وطنش را نمی خواست

بصورت هنری عر ضه کند. بهمین جهت اواکاد می هنر های ز یبا ی برلین رابرمیگزیند وبه فرا گـرفتن هنر نقاشی می پر دازد واز بر لین به میونیخ ولیپزیك میرود و دنبال رشته بر گز یده تحصیلش رامیگیرد وموفقیت هایی کمایی میکند و وقتی هم‌بوطن بر میگردد کارش را آنقدر دنبال میکند تانقاش چیره دستـــی میشود و برای هنرو مکتب هنری خودش شا گردانی میابد .

وابستگی های استاد بر شنابکار های هنری تنها به نقاشی خلاصـه نمیشود و شاید از نظر خـو د ش نمیتواند ، آنچه راکه احساس‌میکند وآنچه راکه میخواهد بگوید، فقـط بارنگها و نقش ها بیان کند. دست بکار شعر وشا عری ونو یسند گی وحتی هیکل تراشی وآهنگ سازی میشود ودر هر کدام بنابه رو ش‌و برداشت وجهان‌بینی وسبك‌مخصوص خودش به کامیابی هایی میرســـد وشهرت او از محدوده‌کار های‌نقاشی فراتر میرودودر شا عری‌ونویسندگی وآهنگسازی نیز نام ونشانی مـــی یابد . وبعد ازاین است که استاد برشنا دیگر یك نقاش نیست بلکه شاعر ونو یسنده وآهنگساز وپیکر تراش هم هست .

امابا همه اینها، استاد بر شنادر نقاشی استاد است ودر نقا شی‌است که‌نام آوری‌فراوان‌دارد و آثارارزنده وبسیاری در نقاشی بو جود آورده است واستاد گرانمایهٔ‌برای‌شاگردان این رشته بوده است .

استاد برشنا در طول‌زندگی‌هنری خود توانسته است ، نمایشگاه‌هایی در جمهور یت عر بی مصر، هنـد، نیو یارك، اتحاد شوروی، ایـران، بلغاریا و ترکیه برپا دارد ودرمعرفی افغانستان ومردم افغا نستان نقش ارزنده داشته باشد .

حالاکه استاد دربین مانیست‌وچشم ازجهان بسته است ، خلای و جود اوبخو بی آشکار است ، آ شکـار است که جا معه هنری ما، استـاد چیره دست و شناخته شده‌ای‌را از دست داده است، استادی‌که جـز سربلندی وطن و مـردم وطنش را نمیخواست ودرمورد کارش پیوسته میگفت :

«من آرزو دارم برای نسل آینده یك تصویر ساده‌که عاری از مبالغه رنگ وخط بـاشد بجا بـگذارم» .

این یادآوری مختصربرای استاد برشنا وکار های او کـافی نیست هفته آینده راپور مفصلی درمورداو خواهیم داشت .

بت با میان: اثر برشنا

روسای قبایل پاپوا با آرایش کاملاجدید ،شخص طرف راست سو ماره‌رئیس‌وصدراعظم جزیره میباشد.

قرن بیستم وعصر حجر

مترجم س، ع

پاپوا ونیو گینی آزاد شدند ،تعـــــدادقبایلی این دو بیکهزار میر سد ، که درششصد جزیره امرار حیات میکنند. وبایستی در کشور جدید التاسیس نیوگینی بسر ببرند، این جزیره نشینان عصرسنگ‌که هنوز هم در دوره وحشت زندگی میکنند ازین انکشاف تازه بیم دارند ومی ترسندچون بومیان اصلی امریکا قربانی مدنیت شوند ونسل شان بعد از چند سال کاملامنقرض گردد .مقاله ذیل که‌از مجله‌دی‌سایت ترجمه شده روشنی کافی بـه این حقایـق‌می اندازد .

واقعا عجیب ونما شایی است زیرا فقط درفاصله چند کیلو متر وآنهم در داخل‌یك جزیره دو مدنیت مختلف وجود دارد یکـــی مدنیت کمپیو تر ها است ومدنیت دوم مربوط عصر حجر ،وجالب ترا ینکه یکی از احـوال دیگر اطلاعی ندارند ،در پایتخت این کشور تازه بـه استقلال رسیده آسمان خـراش‌ها چشمها را خیره میکند ولی مردم داخل‌جزیره حتی نمیدا نند بایسکل چگونه راه میرود، در جلو عمارت پارلمان یك نماینده حکایت مـی کرد که از مدتیست گوشت انسان را تناول نکرده ولی هنوز هم احساس میکند صحتش خوب است .

حقیقت این است که موجی از عصر جدید در پسما نده ترین منطقه روی زمین به رکت افتاده واین عبارت از تاسیس گینه جد یـد در اقلیم حاره بحر الکا هل‌میباشد ،سه‌ربع مردم این جزایر هنوز در عصر حجر قـرار دارند وربع چارم‌باتحول بـه عصر جـدیـد در استانه نابودی نزدیك میشوند ،وقراراست در ماه دسمبر اداره امور سی زمین شانراخود شان بدست بگیرند وسال آینده کاملا بـــه استقلال سیا سی خود نایل گردند ،تا اینندم البته جزو مستعمرات استرا لیا بشمار مـــی رفتند .

مردم گینه جدید کی حتی تا کنون این یك هزار قبیله ساکن ششصد جزیره صاحب یك علامت مشترك نشده اند ونمیدا نند تفـاو ت بین آزادی وانتقال اداره ذریعه خود آنـان تا کدام اندازه میپا شد این انکشا فات رابا احساس آمیخته باشك وتردید مینگر ند .

مردم قبیله پاپوای گینه جدید مـوقف سایر مستعمرات را در جهان ندارند ،بجا ی اینکه برای حصول آزادی سعی وتلاش بعمـل آرندوبجای این‌که برای‌آزادی مبارزه‌برخیزند برعکس اصرار دارند بـهمین وتیره بـاقی بمانند وتاریخ اعلام آزادی شان اند کـــی بتاخیر بیفتد ،این مردم از عواقب این آزادی میتر سند چونکه حکومت استر الیا در طی این مدت نتوا نست مردم آنجا را بـــرای اداره یك کشور مستقل آماده بسازد ،ازهمین نحاظاست که‌قبایل‌پاپوا مالیتری ونیگرو توس خوش نیستند بیرق کشور گینه جدید کـه پرنده‌ای روی زمین آبی ترسیم شده است به‌اهتزاز در آید ،سوال مهمی که جلو مردم فهمیده آنان ظهور میکند این است که آیـا میتوانند مانند پار لمان بر تانیه پار لمانی داشته باشند وآیا میتوان پیشر فت قـــرن بیست رامورد استفاده قرار داد در حالیکـه مردم آن هنوز در دور عصر حجرزندگی‌ودر محیط کوچك زند گانی خویش احساس‌آرامش میکنند از پیشر فت نیز چیـزی نمیفهمند و شر کتهایی که در آن منطقه سر ما یگزا ری کرده اند نیز سعی بر آن دارند که آنان‌را تا حدامکان استثمار کنند ونگزارندشعور مدنی وسیاسی شان انکشاف‌کند، آنچه المان‌ها،در اخیر قرن نزده وآغاز قرن بیست ازین مناطق قهوه وکاکا وورا بر وکو پرا بدست می‌آورند امروز عین موقفی را شر کتهای بین المللی در مورد غنایم تازه کشف شده جزایر مذکور اختیار کرده مثلا نفت آنرا که ذریعه یـك شرکت انگلیسی ویا صنایع چوبی وماهی‌گیری جزایر موصوف ذریعه شر کتهای جاپانـــی استثمار گردیده است ،این مو سسات نه به پیشرفت ذهنی مردمان این منطقه علاقه مـــی گیرند ونه حاضر ند تعلیم وتربیه توسعه و نفوذ پیدا کند .

در اعماق اراضی مزروعی قبیله بوگانو یل ذخایر سر شار مس نهفته است وتازه حالا معادن طلا نیز کشف شده ودر زیر آبهای‌جبه زار معادن تیل نیز بدست آمده ،لااقل این دو واقعیت تضمین کننده این نکته است کـــه گینه جدید بعد از کسب آزادی هر گز روی آرامی وامنیت را نخواهد دید، همین حالاگلاه گاهی شا یعا تی پخش میشود که این مناطق بعد از آزادی به سر نوشت کتا نگا موا جـه خواهد گردید. (البته خوانند گان محتـرم ژوندون فاجعه‌جدایی گتانگا راذریعه جومبی بخاطر دارندکه سالها مملکت کانگوراکه‌حالا بنام زایری یـاد میشود در خـاك وخـون کشید) حقیقت این است که سالها غم‌انگیز واندهناك بند از حصول استقلال کشورهای آسیایی وافر یقایی نصیب مـردم پاپوانیـز خواهد گردید.

آنچه بعدا درین سر زمین رخ بدهدهمین حالا آنرا حس میکنند زیرا احداث یك‌میدان هوایی در اعماق جنگلها برای بهره برداری معادن وتاسیس دستگاه های اره کشی‌وفارم های بزرگ زراعتی که کمپنیها برای‌استفاده خود شان روی دست گرفته انـد آرامش‌و سکون مردم آن نواحی را برهم زده است، همچنان ساختمان اجتما عی جامعه پاپوا(اکه بر پرنسیپ همه یکسان‌ومساوی)بودمختل کرده است ،از جانبی بیماری های‌مناطق‌حاره رابه آنان ارمغان آورد وآهسته آهسته‌بروـ نشیت وتوبر کـلوز انکشاف کـرد مـرض سفلیس بصورت ایپید یمی توسعه اختیـار نمود .

در حالیکه مقهور انکشاف عظیم‌اقتصاد گردیده بودند مظاهر مادی ایشان را بسـوی سواحل سوق دادو در نتیجه در پیغو له های ساحل به باده گساری وجنـــایت مصر وف گردیدند ،توام با نفوذ مفکوره مادی پر ستی در دماغ مردم گینه جدید ذهنیت تازهٔ نیز آنان را مشغول ساخت زیرا آنان مانند همه قبایل جنوب بحرا لکاهل پیش خود فیـصله کرده اند که آدمی به (دو طبقه تقسیم شـده یـکـی سپیـد و دو مـی سیـا ه چـون سپید ها با برادر سیاه خود از راه منافقت وتزویر پیش‌آمده اندلهذاسیاهان‌نسبت‌به سپید پوستان محرو متر وعقب مانده تر باقی مانده اند ،ذخایر قیمت بها که اکنون ذریعه اباره ویا کشتی بخارج نقل داده میشود به ذهـن آنان مر بو ط به اجداد سپید پو ستا ن می باشد ولهذا باید راز این تملك ثروت عظیم را بدست آورد تا خود شان شخصا به ایـــن منابع بزرگ دستر سی پیدا کنند ،ازین‌لحاظ محل شگفت نیست که طبیبا ن وساحران‌در مقابل آنان مقام ومنزلت بزر گی دارند، هر چند که گینه جدید در قرن شانزده کشـــف گردیده هنوز هم نقاط کشف ناشده ای وجود دارد وحتی اکثر بومیان مردم قریه همسا یه شان ویا مامور حوزه خود را بشمول سپیـد پوستان ندیده اند .

نخستین باری که مردم نیو گینی کشف‌شد در سال ۱۵۱۲ از طرف دو تن پر تگا لی‌بنام های انتونیو اربو وفرا نسیکو بود ،در سال ۱۵۲۶ و۱۵۲۷ اعیسوی دون جورج در حالیکه به استفا مت جزیره تا معلوم ادویه طعام‌سر- گردان بود باین جزیره بر خورد نمود وآنـی‌ا

ژوندون

نقشه نیو گینی که مو قعیت جزیره‌رادر میان جزایر ایر یان غربی واستر الیا را بخوبی نشان میدهند .

گینه جدید، سرزمینکه سرشار از معادن مس، طلا و نفت است

مردم گینه به این انکشاف باشک و تردید می نگرند

کلاه خود از گل وتبر از سنگ مجموع اسلحه وتجهیزات بومیان جزیره را تشکیل میدهد .

بنام پاپوا گذاشت واما قسمت غربی جزیره که امروز جز و اندو نیز یسا میباشد وبنام ایریان غربی موسوم است یکتن از کاشفان بنام پورگوایرنیس مربوط به اسپانیا کشف وآنرا به نیو گینی موسوم ساخت واین بدان جهت که با سر زمین گینه واقع غرب افریقا اشتباه شده بود .

بالاخره انگلیسها در سال ۱۸۸٤ قسمت جنوب شرقی جزیره را کشف ودر آنجا مرکز تحت الحمایگی خود را قایم کردند. درآغاز جنگ جهانی اول استرالیا باعدم بیمیلی اداره نیو گینی آلمانی را بدست گرفتند .ودرسال ۱۹۲۱ رسما تحت حمایه استرالیا اعلام شدو دارایی المانها بهمها جرین جنگ جهانی به فروش رفت .به این ترتیبی مها جرین بیگانه در آنجا موقعیت حاکمه را اشغال کردند که امروز نیز تعداد شان به پنجاه هزار تن بالغ میگردد که هر چند دو فیصد مجموع نفوس آن منطقه را تشکیل میدهند معهذا کنترول تمام ساحات زندگی را از پولیس گرفته تا تجارت در دست دارند .در حالیکه چینیها تجارت کوچك راپیش میبرند .در سال ۱۹٤۲ بالاخره جاپانیها جزایر مذکور را اشغال کردند ودر سال۱۹٤۹ کنترول پاپوا ونیوگینی به استرالیا واگزار شد به عنوان اینکه سر زمین مذکور را به مرحله ترقی وپیشرفت عصر حاضر بر سانند ولی حکومت استرالیا به تعهدات خود هرگزوفا نکرد وآنان را بهمان شکل ومو قعیت اجتماعی سابق گذاشت و اینك حالا که موقع آزادی کامل آن مردم فرا رسیده این اهمال وفرو گزاشت خوبتر معلوم میشود واکنون هیچ کسی واقعا نمیداند که بجای سپید پوستان چه کسانی اداره امور رابدست خواهد گرفت . انتقال حقوق خود اردیت (به استثنای امور دفاع و خارجه از مامورین استرالیا به بومیان آن منطقه درماه دسمبر آنچنان باشك وتردید امیخته است که بمشکل میتوان جواب مثبتی بدان ارائه کرد بلکه حتی برای گرفتن اداره داخلی نیزبومیان جزایر مذکور آماده نیستند زیرا تقریبا پشت سرهر مامور بومی یك استرالیایی قراردارد. صدراعظم هوشیار نیو گینی میخائیل سومار مطمین است که احزاب مختلف رادر پارلمان بیك همکاری مشترك واد ار بسازد اما اینکه سپید پوستان مهاجر چگونه بدور خود گرد خواهد آورد سوال جدا گانه ایست اما قدر مسلم این است که سفید پوستان مذکور کمال آرزو دارند قبل از آنکه اغتشاش وخانه جنگی رخ بدهد ودر پارلمان حرفهایی علیه سپید پوستان زده شود واعمال زور خودسری رواج پیدا کند خود ودارایی شانرا به نقطه امنی برسانند .

طبعا نمیتوان مسئولیت تمام این بد بختی ها را به عهده حکومت استرالیا انداخت بلکه طبیعت نیز با این مردم سر مهر والفت نداشته است .گینه جدید بعد از گرینلند دو مین جزیره جهان است وهشتاد هزارکیلو متر مربع مساحت آن می آیدولی درتمام این ساحه بزرگ دونیم ملیون تن زندگی میکنند شهر های وجود ندارد حتی پایتخت آن بنام پورت مور زمبی شصت هزار جمعیت دارد شهر های به اصطلاح بزرگ دیگر آن از قبیل لاهه هنده هزار نفر وورا بول یازده هزارتن ومیدا نگ هم بیشتر از نه هزار جمعیت ندارد .

اکثریت نفوس آنان بصورت متراکم درآباد یهای محدود ومختصر که اراضی زراعتی شان وجود داردورمه های شان میتواندعلوفه پیدا کند بسر میبرند .افق این باشگاه ها معمولا به تنگنای منتهی میگردد که عبور ازآن دشوار وبرای هربیگانه ای غیر قابل نفوذ است خوشبینی برای اینکه جمعیت موصوف دارای نام مشترك ولسان مشترك گردند فعلا بعید بنظر میرسد .

بو میان عصر اتوم مانند اجداد شان همچنان از تیرو کمان استفاده میکنند

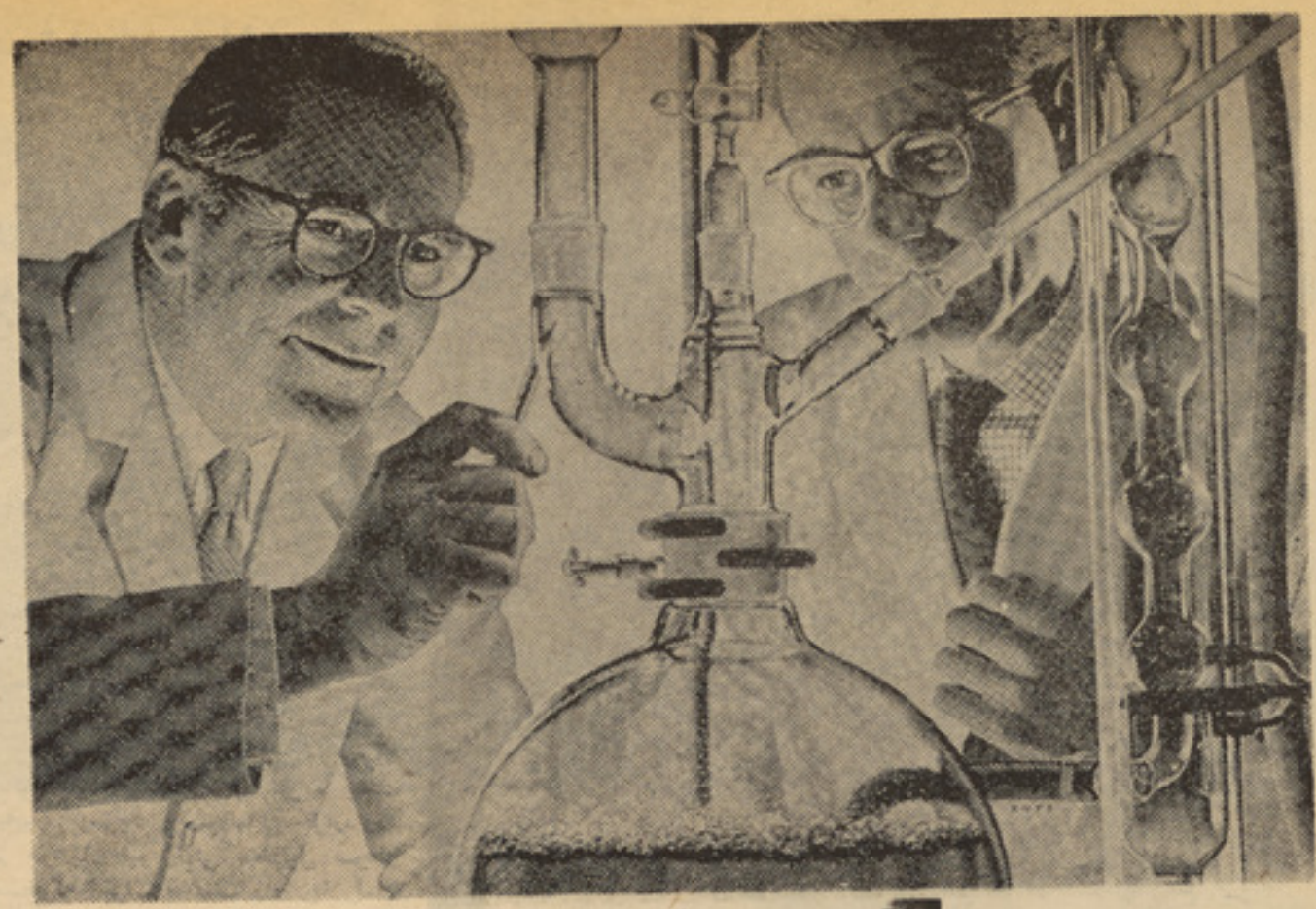

مثانه کښې توئیږی او پکښې راغو نډیږی او کله چه مثانه ډ که شي په جدار باندې یې فشار راو ړی اوسړی احسا سوی چه باید هغه تخلیه کړی دادرارو ر نګ ژیړوالی ته ورته دی او البته کله یې رنګ زیات اوکله لږوی. مګر که چیری درنګ بدلون یې زیات او رنګ یې اوښتی وی ، باید سمدستی ډاکتر ته مراجعه و شي . دادرار انـدا زه په ځلیر ویشت ساعته کښې دوه او یونیم لیترو ترمنځ ده چه زیات عوامل کولای شي اندازه یې واړوی او ددغې ازمو ینې له مخې ډاکتر کو لای شي دپښتور ګی وضع رو ښانه کړی.

بله از موینه چه دپښتو رګـــی دسلامتی او یا په هغو کښې دکومې ناروغی داحتمال په باره کښې کیږی په ادرارو کښې دالبو مین داندازی

پښتورګی دانسان په بدن کښې دیوی حساسی تصفیه خانی حیثیت لری

دپښتورګو دبره چه شی ده اوو لی منځ ته راځی؟ پښتو رګی ولی پریزی او ددغه پرسوب علت څه دی؟ څه وکړو چه حپلی پښتورګی روغی رمټی وساتو او دبدن دغه عجیبه تصفیه خانه خو ندی وساتو؟

آیا پو هیږی چه دنړی ډیره حساسه اوعجیبه تصفیه خانه ستاسی پخپل بدن کښې ایښودل شویده . دتصفیې دغه دحیرت وړه دستګاه چه هـره ورځ ۱۷۲۸ لیتره وینه تصفیه کوی اوهغه داضا فی اوز هری موادو لـه شره خلاصوی، پښتور ګی نومیږی ښایی دغه رقم زمونږ په نظر زیات راشي . خودا یو حقیقت دی، څکـه چه پښتورګی دهغو وینو په دریمه اوپایو په څلوررمه برخه چه له زړه څخه راوزی، رااخلی اوپه دی ډول پهره د قیقه کښې ۱۲۰۰ سا نتی متر مکعبه وینه پښور ګوته ننوزی.

پښتور ګی دوه دی اود لو بیـــا غوندی شکل لری او اوږد والی یې لهوو لس سا نتی مترو څخه زیات نه دی اود ستون فقرات په دواړو خواو کښې پراته دی . دښی خواپښتورګی دکیڼی خواپه نسبت ټیټ واقـــع شویدی. هر پښتور ګی دتصفیـــی ددستګاه له یو ملیون واحدو څـخه جوړ شو یدی چه هرواحد دنفرون په نامه یادیږی په دغه وړو وا حدو نو کښې وینه تصفیه کیږی او زیا تی مواد یې دادرار په شکل له تا کلو لارو څخه دفع کیږی . هر نفـرون له یوه شر یانی لړودوینښته در ګونو اویوه ترشحی نل څخه جوړ شویدی چه دا درار لارو ته ختمیږی. په دغو لړو کښې تصفیه عملی کیږی په دی ډول چه دوینو غټ مو لیـکولـونه لکه پروتین، سره ګلبول اوسپیـن ګلبول چه د وینو جـوړولـو د پاره ضروری دی، پاتی کیږی مګر په هغه کښې اوبه او محلول مواد لکه مالګه اوقند دعروقو له جدار څخه تیرشوی اونلونو ته ننوزی په نلونو کښـــی دننه بیا ددو هم ځل ډپاره دجـذب عملیه اجرا کیږی اوپه دی ډول پـه سلو کښې ۹۹ اوبه او تقریبا ټول سوډیم، کلوراو قند اوپه سلو کښې ٤٠ تر ۷۰ پوری ښوره بیرته وینوته جذبیږی او پاتی برخه یې په ادرار تبدیلیږی . دغه ټول عملیات دد ی سبب کیږی چه وینه له اضافی او زهری موادو څخه پاکه شی په دی ډول دوینو تر کیب همیشه په هغه ثابته اندازه کښې چه دانسان دژوند دپاره لازمه ده ، پاتی کیږی .

ادرار له مخصو صو لارو څخه په ټاکل دی . په طبیعی ادرار کښې له ډیری لږی اندازی نه پرته، البو مین نشته اولکه چه پخوا وویل شـــو دوینو په تصفیه کښې البو مین په وینو کښې پاتی کیږی، نو له دی امله په ادرارو کښې دالبو میـــن مو جودیت دپښتور ګی دنارو غـــی دلیل کیدای شي .

دادرارو از موینه دسلو لو او مکروبو دمو جود یت له پلوه، کله کله دډاکتر له خوا توصیه کیږی. پـــه طبیعی ادرارو کښې مکروب او سره اوسپین ګلبول نشته حال دا چه په ادرارو کښې دمکرو بو او کثافاتـو مو جودیت دادراری دستګاه دعفونت نښه ده .

دپښتور ګی په نارو غیو کـــی دوینو ازموینه هم ضروری ده، داځکه چه په دغسی یو حالت کښې دوینو دښوری اندازه له طبیعی حد څخه زیاتیږی طبیعی اندازه یې په یـوه لیتروینه کښې له ۱۵ څخه تر ۳۵ سانتی ګرا مو پوری ده . البته ځینی

نوری مختلفی از موینی هم شته چه دلته یی له یادو نی څخه ډډه کوو.

له پښتور گو څخه عکاسی رادیو گرافی دپښتور گی دنارو غیـــو دتشخیص سره‌مرسته‌کوی اودډیری ده‌سیتو سکو یی ، په وسیلـــه دمثانی کتنه دهغی دنارو غیـــو دتشخیصو لو او په ادرارو کښـــی دوینو دمو جودیت دعلت درو ښا نه کولو دپاره ډیره ار زښتنا که طریقه ده‌او داهغه نل‌دی چه‌یو څراغ پکی ایښودل شوی اوپه مستقیمه تو گه مثانی ته ننو زی .

دپښتور گو پړ سوب‌څه‌شی‌دی؟

مونږ دغه جمله پیژنو او ډیر څله مواوریدلی‌ده. په۱۸۳٦کال‌کی‌ریچارد برایت نومی، انگلیسی ډاکتر له‌لس کلنی خیړنی څخه وروسته په دی وپو هید چه په دغی نارو غی کښی دعفونت نقش له یاده نشو ایستلای مگرپه خواشینی سره بایدا عتراف وشی چه دهغی دتداوی تـــوان نشتـــه او کـــه کـــوم ناروغ یی هم له سره خلا صیږی، ددغه ښه والی کیفیت ور ته څرگند نه‌دی . نن ورځ‌هم څه دپاسه دیوی پیړی له‌تیر یدو وروسته مو نږ هم دهماغی جملی بیاو یلو ته مجبور یو دپښتور گو پړ سوب زیاتره لـــه عفونی نارو غیو څخه دوی یا څلور هفتی وروسته څرگند یږی اوداهغه موقع ده چه داصلی نارو غی نښـــه نه‌وی پاتی شوی . له زیاتو خیړنو څخه څرگنده شو یده چه مکرو ب په‌مستقیمه تو گه دپښتور گو پـــه پړسوب کښی برخه نلری . بایـــد وویل شی له دی امله چه مکروب‌یو خارجی جسم دی ، بدن دهغه پـــه مقابل کښی انتی کیور ایجادو ی. نوځکه عفو نتو نه دپښتور گو پـــه پړسوب کښی غیر مستقیمه بر خه لوبوی . دغه ناروغی دعفو نارو غیو لکه دستو نی ددرد اوپړ سوب نه‌ـ دوه یادری هفتی ورو سته پیـــدا کیږی .

دنارو غی شروع کله کله ناڅاپی وی. دتبی سر خوږی یی اشتها یی خوابدی اود مخ اود ستر گو ښـــو دپړسوب په‌نښو سره پیداکیږی او دمخ پړ سوب ورو ستی نښه ده چه د اندیښنی سبب گرځی او سړی دډاکتر کتنځی ته بیایی پړ سو ب کله زیات وی اوپه ټول بدن باندی خور یږی ، په دغه حالت کښـــی دادرارو اندازه کمه شوی اورنـــگ یی‌هم اوړی کله کله دادرارو در نگ بدلون، د ناروغ د ویری سبب‌کیږی

څکه چه رنگ یی سور اوښتی او هغی اوبو ته ورته وی‌چه غو ښـــی پکښی وینځلی شوی وی . دغه نښی کله‌کله بشپړی نه‌وی او زیاته موده ښایی ستړ یااو بی اشتها یی‌په‌شکل رابر سیره شی . په‌هر حال دوینو اوادرارو ازموینه تشخیص‌خرگندوی څکه‌چه‌په‌اد را رو کښی‌دطبیعی‌حالت په‌خلاف البو مـــین اووینه شته اود وینو دښوری اندازه هم زاته وی.

دپښتور گی پړ سوب که‌څه هـــم خطر ناکه ناروغی‌ده. خوله ښه‌مرغه دهغی دتداوی امکان ډیر دی او په سلو کښی له۸۵ څخه تر ۹۵ پوری نارو غان یی ښه کیږی په ماشومانو کښی درو غیدو اندازه له دغه حـــد څخه هم لوړه ده او په‌سلو ۹۸ یی پوری رو غیږی .

ډاکتر ددغی نارو غی په تداو ی کښی دما لگی او غوښی انـــــدازه محدود وی اوداو بو اندازه تنظیموی که ناروغ ددغی نارو غی له ســـره پوره خلا صه نشی ، په دغسی یو حالت کښی پښتورگی دمزمن‌پړسوب خواته ځی. دپښتور گی دغه مز من پړسوب تر زیاتی مو دی پوری نه پیژندل کیږی او ناروغ له لسوڅخه ترشلو کلو پوری له دغی نارو غـــی څخه خبر نه‌وی. څکه چه پښتورگی ترزیا تی مودی پوری خپله و ظیفه سر ته رسوی اوکله چه یی وضـــع بالکل گډه وډه شی ، دنارو غی‌نښی رابر سیره کیږی .

په دغسی حالت کښی دتشخیص له پلوه ، ښایی غوره نښه دادرارو زیا تـــو الـــی وی چه سړی دشپی خوځله‌دهغه ددفع‌کولو دپاره له‌خوبه را ویښیږی . دوینوزیات فشار اودغه راز دستر گو دلیدا ختلال‌هم له‌هغو نښو څخه دی چه ناروغ دی ته‌متوجه کوی چه باید ډاکتر ته مراجعه‌وکړی اوبالا خره دوینو دفشار زیاتوالـــی دزړه دنیمگړ تیا سبب شوی اویـــا دوینو دتوئید په اثر دمړینی سبب گرځی . دپښتور گو دپړ سوب څخه مخنیوی د عفو نتو نو پـــه تیزه‌بیا دستونی دپړسوب تداوی ده اوله همدغه امله نه ښایی چه دغه ډول عفو نتونوته‌په‌بی‌اعتنایی وکتله‌شی .

دادراری دستگاه عفو نت .

مخکښی موویل چه ادرارمکروب نلری اوادراری دستگاه دمکرو بونو په‌مقابل کښی ټینگه ده . سره ددی هم کله کله عفونت پښتور گو ته‌لار پیدا کوی . عفونت یادو ینو له‌لاری یاد ښکتنی مجرا له لاری خـــان پښتور گوته رسوی . دغه‌نا رو غی په ښځو اوهلکانو په تیره بیانجونو کښی زیاته ده اود پیدا کیدو علت یی‌په ښځو کښی امیند واری ده‌چه دادرارو درگود سبب کیږی او پـــه ماشو مانو کښی ددوی دکتا فا تـــو سره دادرارو دمجرا ککړ وا لی‌دی. وروستیو څیړ نو ښو دلی ده چه‌دغه نارو غی په‌ما شومانو کښی زیا ته ده‌او زیاتره نه تشخیصیږی او کـــه تشخیص او تداوی نشی، ورورو مزمن کیږی او پښتور گی دنیمگړی خواته درو می .

په‌لویانو کښی دد غی نارو غـــی نښی ښایی دتبی اولړ زی سره‌یـــو

پاتی په ۵۸ مخکی

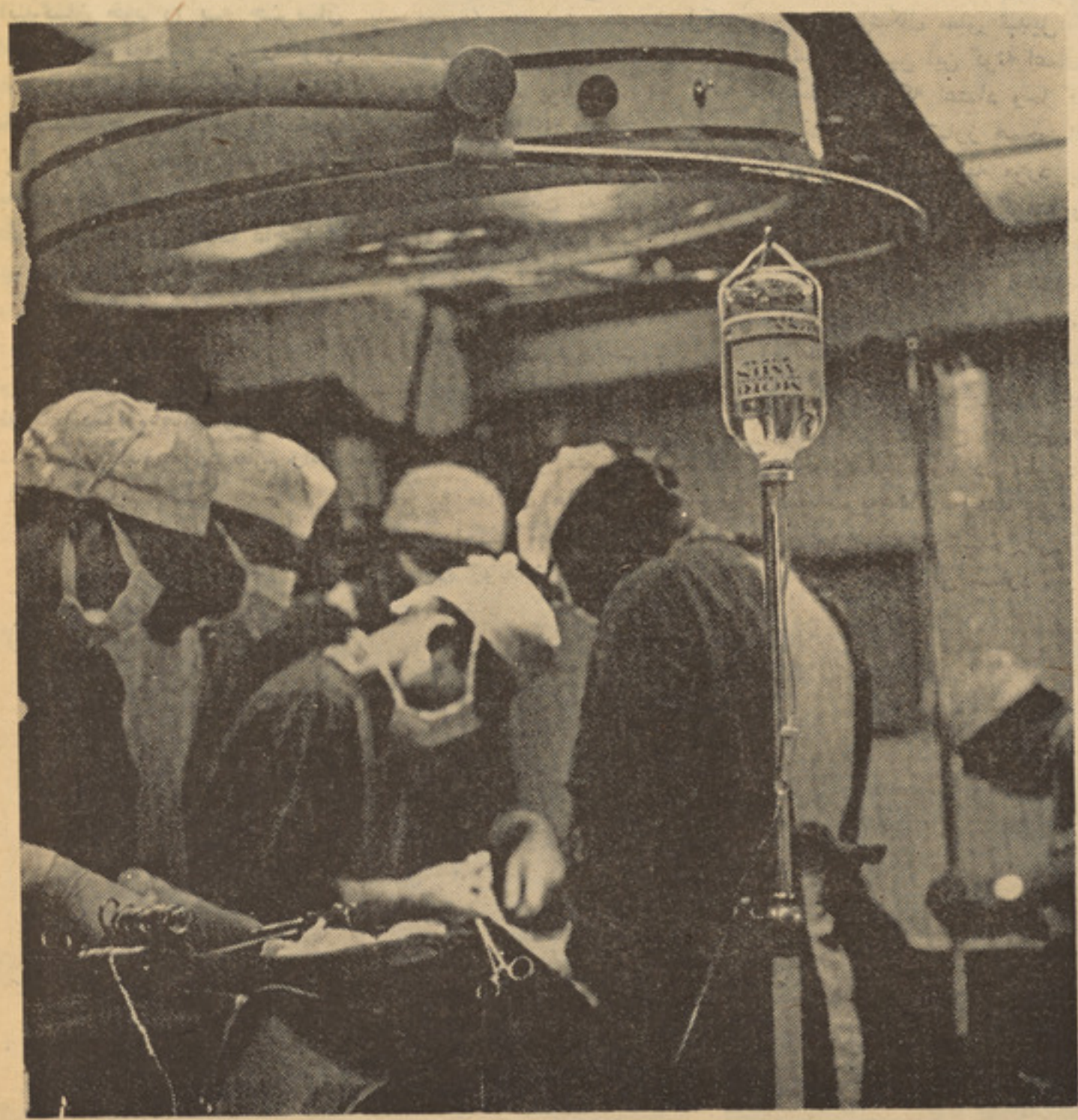

عرصهٔ فعالیت قاچاقبران

تنگ و تنگ تر میشود

در کمربند شخصی بیش از یك سیر تریاك

و در پنج کریت مالته تقریبا سه هزار اسپول وجود داشت

راپور از: طنین

درین اواخر اخبار گرم وجالب توجه از قاچاق وقاچاقبران در روز نامه‌ها وجراید کشور به نشر می رسد که هریك آن از فعالیت و جدیت پولیس درپرتونظام جموریت حکایه میکند ژوندون برای اینکه خوانندگان خود را به جریان گذاشته باشد نمایندهٔ خود را برای تهیه راپوری موظف ساخت . اینك مصاحبه خبر نگار ژوندون را با بناغلی محمد ظاهر مدیر انسداد قاچاق قو ماندانی عمومی ژاندارم و پولیس وزارت داخله تقدیم خودنندگان محترم مینمائیم .

رفتم سراغ مدیر انسداد قاچاق وزارت داخله .

وقتی از دهلیز ها میگذ شتم دقیقانه لوحه های دروازه هارا از نظر می گذشتا ندم تا اتاق مورد نظرم راهر چه زود تر بیابم .

زیرا قبلا انجا نرفته بودم نظرم‌را لوحه‌ای بخود جلب کرد ایستادم و دقیقانه خواندمش به جای که میخواستم رسیده بودم داخل اتاق شدم دید م‌عقب میز شخصی در حالیکه عینك سفید به‌چشم داشت وموهای خرمایش به سفیدی‌گرائیده باخونسردی مصروف صحبت‌بایکتن ازاعضای شعبه بود .

نزدیك رفتم پرسید :

ـچیزی می گفتید ؟

خود را معرفی کردم در حا لیکه درسیمایش جدیت به نظر میخورد مرا به نشستن بالای کوچی که در پهلوی میز ش قرار داشت دعو ت کرد .

از آمر قاچاق می‌پرسم :

ـدرین روزها که پولیس برای انسداد قاچاق ودستگیری‌قاچاقبران به اقدامات جد ی متوسل شده‌لطفاً راجع به فعالیت های شعبه قاچاق وزارت داخله معلو ماتی برای خوانندگان ژوندون عرضه دارند .

ـ به همه معلوم است‌که انگیزه های جرمی از بدو بوجود آمدن اجتماع دامنگیر بشر گردیده وبا پیشرفت مادی ومعنوی وارتقا ی زندگی بشر سویه ارتکاب جرم مجرمین نیز از شکل بسیار سادهٔ خود به اشکال مغلق تبدیل گردیده است مرتکبین این گونه اعمال‌همیشه کسانی اند که اعتماد وحا کمیت‌بر نفس ندارند تبارز همچو اعمال‌به عنوان جرایم مختلفه مورد بحث و دلچسپی قانون قرار گرفته وتوسط قوانین موضوعه که متضمن حیات اجتماعی وامنیت عامه است حدود جزای آن توضیح شده است .

مو ظفین امنیتی که تطبیق کنندگان قانون میباشند غرض جلو گیری از وقوع جرایم،اصلاح مجرمین وعبرت اشخاص دیگر وبا در نظر دا شت تغیر سویه مفاسد اجتما عی مجاد له خود را شدت بخشیده ومر تکبین‌را به پنجه قانون می سپارد .

در ردیف جرایم میتوان یکی هم از قا چاق نام برد که این اداره موظف است تا جلو آنرا گرفته و نگذارد تا این عمل ضد ملی ادا مه پیدا نماید .

در حالیکه مدیر انسداد قاچا ق پیالهٔ چای بمن تعارف کردوتیلفونی را جواب گفت به سخنان خو یش چنین ادامه :

قاچا قبران با فعالیت های نا مشروع خویش صد مه شدیدی بر پیکر اقتصادی کشور وارد کرده و منافع ملی را فدای هوس های شخصی خویش مینما یند آنها که برای نیل به این هدف شوم خویش خطر ناکترین اعمال اقدام میکنند بزرگتر ین درد سر را برای پو لیس ببار می‌آورند .

خو شبختا نه بابو جود آمدن رژیم نوین ملی‌ماکه هدفش جز منافع ملی چیز دیگری نیست وبا از بین رفتن شرایط نا مطلوب وضد ملی گذشته دیگر بساط استفاده ها ی شخصی وفرار از چنگ قانون چیده شده ومجا دلهٔ دامنه داری مقابل‌این گونه اعمال که با منافع ملی ملت افغان سرو کار دارد با جدیت تا م به جریان افتاده .

ـ خوب‌بناغلی‌مدیرانسدادقاچاق! طوریکه گفتید مجرمین با پیشرفت جامعه سویهٔ ارتکاب جرم خودرانیز تغییر میدهد آیا درین اواخرتغیری در ارتکاب مجرمین دیده میشود یا خیر ؟

ـ بلی طوریکه معلوم است تکتیك قاچا قبران تغییر خورده چنا نکه دیده شده قا چا قبران مثل گذشته نمی توانند اموال قاچاق را راسا به

از راست به چپ چهره های‌مختلفه قاچاقبر تریاك که میخواست‌به‌مرکز بیاید

لاری که بامهارت تام درآن تریاك مخفی شده بود

کدام سرای ویا حویلی در داخـــل شهر بیارند از نیرو اولا امـوال را در مناطق خارج از شهرو یابه‌عبارهٔ دیگر اطراف یاد هات نزدیك شهر آورده وبعد از آن کم‌کم آنرا دربازار بفروش میرسانند .

وهم طوریکه درین اواخر دید ه شده قا چا قبران به عوض وسایـل عصری ترا نسپور تی مثل موتـرو غیره از قافلهٔ حیوا نات استفاده‌می کنند زیرا موتر هاهمه تحت مراقبت شدید پولیس قرار گرفته .واگر هم استفاده می برند جا های بسیـــار مخفی در موتر ساخته وبـعد از آن به این عمل مبادرت می ورزند .

ـلطفا جا های مخفی را انـــدك تشریح بدهید .

ـ در یکی از لاری های که چندی قبل بدست پولیس افتاد در حصـهٔ بالای سیت با چنان مهارت خریطـه های تریاك چیده شده بود که‌در نگاه اولی ولو هر قدر هم انسان متو جه میشد آنرا نمی توانست حدس بزند مخصو صا بوی تریاك را کمترمیشد استشمام کرد زیرا در عقب مو تر چار راس گاو حمل میشد که بوی وتعفن گاوها بوی تریاك را ازبیـن میبرد .

تا آنکه یکتن از برید من‌های‌فعال این شعبه‌متوجه آن‌شده وآنرا کشف نمود .

این خود میرسا ند که قاچا قبران در هر مرحله تکتیك های خـود را تغییر مید هند .

تکتیك جدید دیگری که آنهم‌درین اواخر توسط پولیس کشف شـــد عبارت از استفاده از کـریت هـــای میوه است .بطور یکه چندی قبـــل مو ظفین انسداد قاچاق در راه قندهار متوجه میشوند که در مـــیا ن اموال در یك لاری کریت های‌مالته

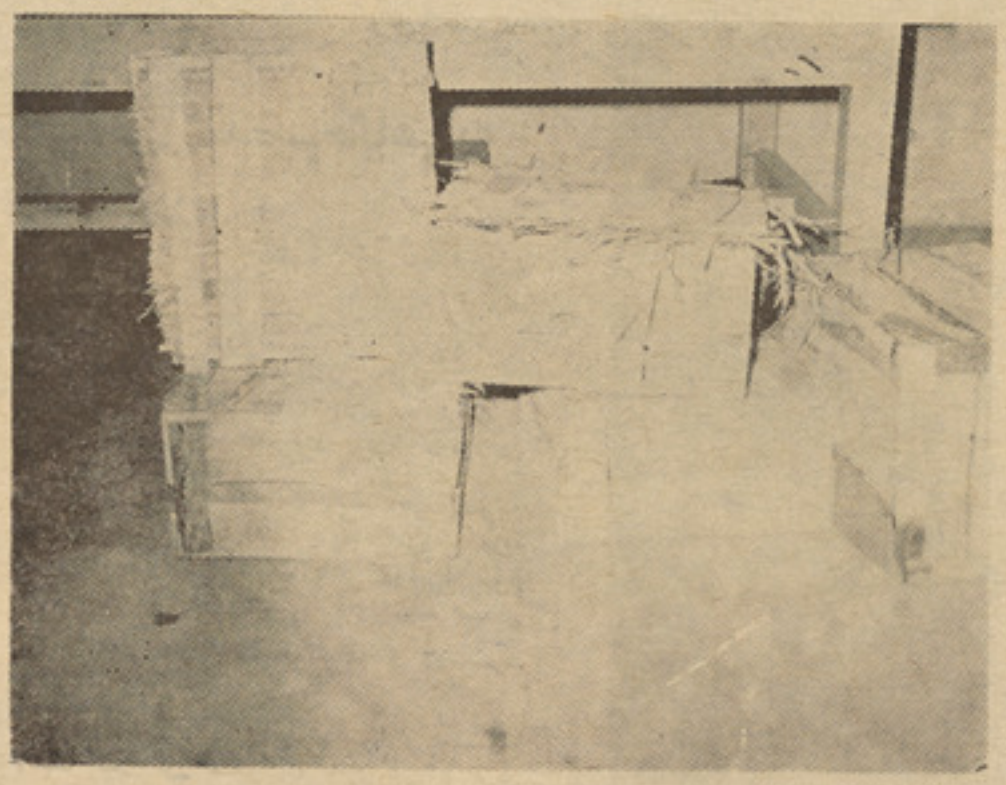

کریت های مالته که درآن امپول‌های دوا بود

هم موجود است در حالیکه کمتـــر دیده شده مالته از قندهار به‌کابل بیاید توجه پولیس را بخود جلـــب میکند وپولیس بعد ازجستجو د ر می یابد که در کریت هـا دواهای تقلبی‌وجوددارد‌بقسمیکه‌درپنج کریت مالته مجموعا «۲۸۷۹» امپول ستیرو مایسین وپنج قلم ادویه دیگـــــر گذاشته شده بود .

ـ بنا غلی مدیر انسداد قاچـاق لطفا بگوئید :با تدابیر لازمه ای‌که درین اواخر از طرف پولیس گرفته شده وعرصه فعالیت قا چا قبـران تنگ گردیده وآنها نمی توا نند به آن جرئت سا بقه دست بکار شوند وآنطور یکه لاری های مواد واموال قاچاق را میبرد ندحالا نمی توانند حمل کنند آیا اشخا ص انفرا د ی خود داشت موظفین این اداره آنرا گرفتار کردند وعجب اینکه رفیقش به این کار ها مبا درت می ورزندیا خیر ؟

ـ بلی من‌خود درین اواخر شاهد دو تن از قاچا قبران تریاك بودم‌که با چهره‌های بسیار معصوم در داخل موتری نشسته ومیخوا ستند تریاك را حمل کنند .

ـ لطفا در مورد این‌دوشخص‌اندکی مفصل تر صحبت کنید .

ـمو ظفین انسداد قاچاق که همیشه در تلاش هستند وگا هگاهی بـــه تفتیش‌وسایل وسایطنقلیه‌میپردازند در حصه ماهیپر وقتی موتری را با سوار ی‌های آن مورد تفتیش قرار دادند شخصی را که «نور جان»نام داشت با هفت کیلوو ۳۰۰ گـــرام تریاك در حالیکه همه تریاك هارادر خریطه پلاسیتکی اندا خته وبـدور کمر خویش بسته وکیش بدور سر که باهفت کیلو و ۷۰۰ گرام دیگر که همین‌راه را می‌پیموددرموتربعدی بدست پولیس افتاد .

ـ تدابیرلازمه‌امنیتی که‌درین زمینه گرفته شده از چه قرار است ؟

ـتدابیر لازمه امنیتی‌در سرحدات میدا نهای‌هوائی ،خطوط ترانسپورتی با در نظر داشت پرسو نل‌تجهزیات وسایل‌واجرات مقتضی‌بعمل‌آمده‌ودر آینده نیز طبق ایجا بات وسعـــت بیشتر کسب خواهد کردو کدام‌خلا برای استفا دهٔ قاچا قبران با قـــی نخواهد ماند .

باید علاوه کردکه مجادله با این دشمن ملی واعمال ضد منافع‌مردم کشور نه تنها وظیفه قوای امنیتی است بلکه وظیفه انسانی ووجیبـهٔ ملی همه وطنپر ستان بوده وقانو ن نیز این خدمت قابل قدر اطـــلاع دهند گان را که جان خود را بخطر انداخته وجلو اعمال قاچا قبران را میگیرند نادیده نگرفته واطـــلا ع دهنده با ادامه اطلاعیه های موثـق که منجر به گرفتاری اموال قاچاق گردد میتوا نند از مفاد مادی‌قانونی بر خوردار گردند .

بعد از آن رو بطرف یکـتـن از همکاران نزدیك خود نموده را پوری را که وی ترتیب داده بود گرفتـه وپس از قرا ئت آنرا برای مـــن سپارید .

این راپور که بطور بسیارمختصر اقلام مواد قاچاقی را که در ظرف پنج ماه اخیر بدست پولیس افتا ده نشان میدهد که قرار ذیل تشر یح شده :

۱ـ رخت بابـ از قبـیل زری‌ـ گلشنـ مخملـنیلونـ جرسی‌ململ الوان «۹٤٦۳» توپ .

بقیه درصفحه ٦۳

این خریطه های پلاستیکی مملواز تـریاك است‌کـه بچنگ پولیس افتاده است

از: مجله فرهنگ وزندگی ترجمه : رهپو

دو صد مین سالگره مکتب هنر سحر آفرین رقص

شاگردان این مکتب با اولین بوسه خورشید صبحگاهی به پایکوبی آغاز میکنند

عمارت باشکوه وزیبایی که از آنسوی پنجره های زیبا ودرخشنده اش همیشه نور

گرم رقص وساز به بیرون نفوذ می نماید، متعلق بمکتب هنر سحر آفرین ولطیف رقصی می‌باشد که در کناره دریا مسکو بنا یافته است. درروی تالار ها بلورین آن دخترك هاوبچه هازیبا باندام های لطیف وشکنندهٔ شان هرروز بر قص وپایکوبی

میپر د از ند تا روز ی بتوانند مانند بالرین های معروف یولانوا، پلتسکایا و فید یچف روی صحنه بزرگ بالت جهانی برقصند وقصه ای را بنمایش گذارند.

درسن هشت سالگی این «چوچه های قو» آشیانه های خودرا ترك می نمایند تابروی دریاچه های زیبا بچمند.

تاریخ این مکتب بسال ۱۷۷۳ زمانی‌که شورای قیمومیت شهر مسکوتصمیم‌به برپا نمودن صنف رقص بالت نمود، میرسد . سی ودوسال بعدتر این صنف به مکتب تیاتری که کارش پروراندن هنرمندان‌تیاتر، رقاصان بالت وموسیقی دانان‌آرکسترا بود، بدل شد . نقش عمده درراه گشایش این مرکز هنری وبخصوص درهنربالت رادرتاریخ

این هنر، ادام گلوزوسکی که معلم هنررقص بودبازی نمود. اوباجرات وتهور درونمایه‌های جدید رابرای هنر تیاتر وبالت پذیرفته و سعی نمود تااز هنرمردم جانمایه هایش را سیراب سازد .

درآن روزها، اکثر پایکوبان وچمندگان‌بالت به شیوه تیاتری هنرشان را نمایش میدادند وروی همین دلیل است که مااثرات آنرا تا سال هابعدی ازلحاظ روانی وشخصیت سازی دیده می توانیم .

این مکتب راه های جدید ومعقولش را در دهه سوم قرن گذشته زمانیکه سنکووالسکایا رقاصه‌ای که نقش شعرغنایی ودراماتیک بازی می نمود، ریاست آنرا بعهده گرفت ، بدست آورد. وبعدهااین‌راه توسط جویندگان

شیوه های نوین هنربالت، بخصوص یکترین که برای اولین بارلقب هنرمند مردمی رابه دست آورد دنبال شد. آگاهی روشن، نبوغ واستعداد این زن باشیوه هاوتکنیك های جدید افق هنر بالت راگشاده و روشنتر ساخت .

بعد از انقلاب۱۹۱۷ این مکتب تو سط الکسا ندر گور سکی که خود ش با لرین معروف بود، دو باره سازی شده او نسل جدید رقاصان با لت را پر ور ش داد. نقش‌بر خی از هدایت کنند گا ن این هنر درراه شکو فانی آن ارز نده و غیر قا بل فرامو شی است .

بعد ها، مکتب هنر سحر آفرین رقص درلنینگراد ، اثر مهمی رو ی سر شت‌هنر بالت مسکو گذارد.

در این مکتب اکنو ن ۶۰۰ شا گرد به فرا گیری و آمو زش هنر ظر یف وسحر آفرین رقص مشغول می باشند . برخی از اینان از دور دست های کشور آورده شده‌ودر آسا یشگاه آ را می زند گی می کنند . دراین مکتب حتی بالیرین های آینده کشور های دیگر به فرا گر فتن‌این هنر می پر دازند. این مکتب اکنون‌شهرت وآوازه بین المللی دارد . دراتاق های زیباوکوچك منزل سو م‌این عما ر ت‌بسیاری مواقع انسان شاهد قرار داشتن بازیچه های کودکان در پهلوی بو ت‌های‌مخصوص رقص بالت می باشد .اطفا ل با و جود تمرین های مشکل وظر یف باز هم کودکان اند.

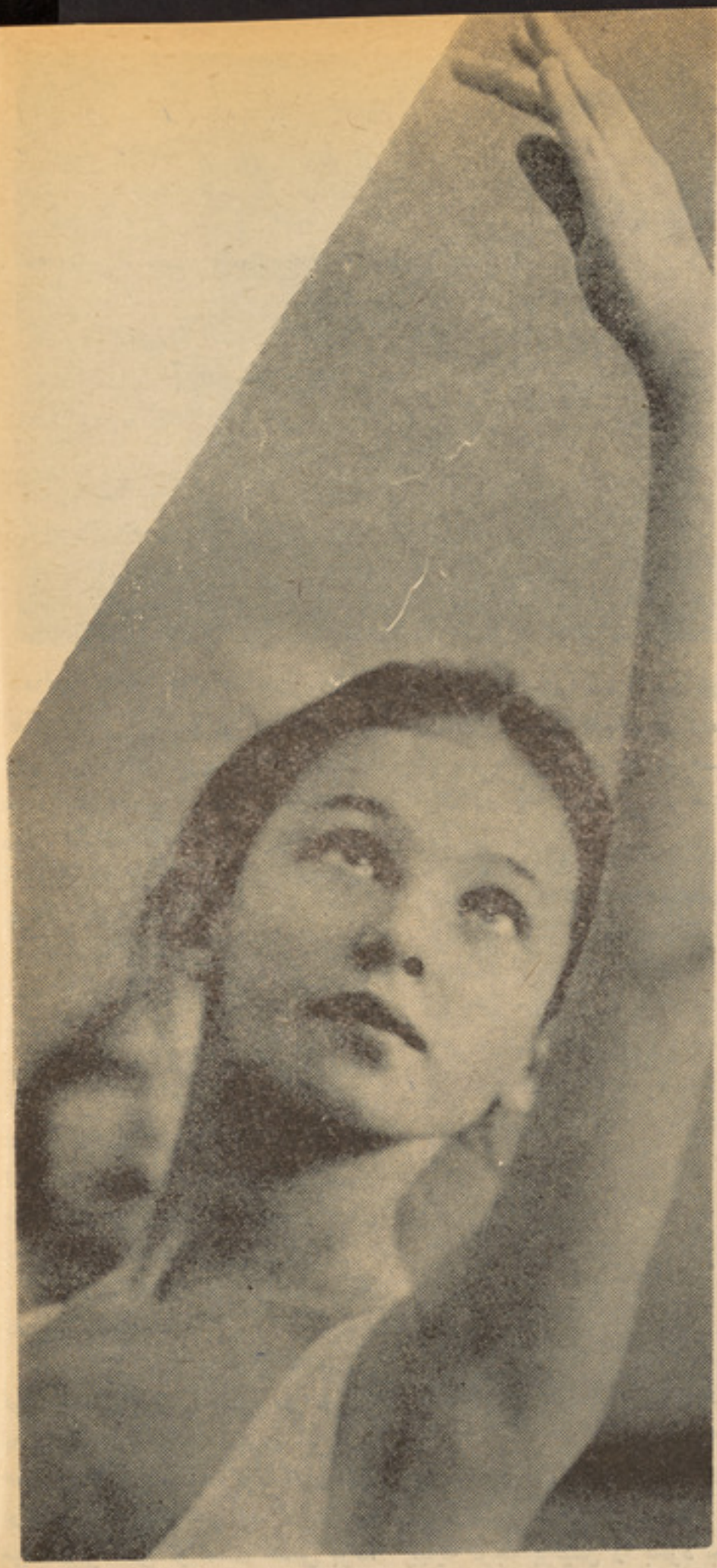

درسی ازرقص کلاسیك

بالت «بهار» اثر باخ

اینا اخو لکوا شاگرد کوچك این مکتب، رقص کوچی را بنمایش می گذارد.

هنگا میکه کودکا ن در تالا ر ر قص زیررهنما یی معلما ن ورزید ه شا ن به تمرین می پردازند، از پنجره های بزرگ نور طلایی رنگ خور شید اندام هاوپیکره های‌زیبای شان را بوسه میز ند. از همین لحظات ، کار روزانه شان آغاز می یابدو این کار تا هنگامیکه آنان به‌ذروه شهرت مانند بالرین های معروف چون پولانوا پتسیکا یا ویا فد یجف بر سند، ادامه دارد.

روز تحصیل دراین مکتب طولانی تراز مکاتب دیگر است . در بعضی موا قع درس تاشب دوام می یابد . بخصو ص

این‌حالت در زمانی که شا گردا ن بر ای نمایش آماده میشو ند ، پیش می آید .
توجه اساسی به رقص کلا سیك می گردد. درس ها از حرکات ساد ه آغا ز میشود.

دراینجا رقص های که درآن ها کرکتر معین، به نمایش گذاشته میشود.

درکناردرس‌ها ی اختصا صی و معین برای شا گردان مضا مین صنف متو سط تدریس میشود . البته فشا ر بیشتر روی

تاریخ تیاتر، ساز، بالت ودیگر هنر های ظریف وارد میشو د. آنان از مو ز یم ها

دیدن نموده به تما شا ی فلم ها و دیگر نمایش میروند . بعد دیدار شا ن د ریك ساعت درسی مخصو ص باشور وعلا قه موردبحث، مناقشه و گفتگو قرار میگیر د.

معلمان ورز یده هنر با لت که خود شا ن روزی بالرین معرو ف بوده ویا هم اکنون می باشند درس های شا ن را پیش‌میبرند وظیفه اینان در پهلوی آمو زش هنرظریف

رقص این می باشد تاروح یك همشهر ی خوب رادرو جود شا گردان بپر ورانند .

ممکن جالب ترین بخش آمو زش آنا ن راتمرین روی صحنه بسا زد . این مکتب خودش دارای تما شا خانه بز رگ‌و مجهز

باتمام‌وسایل می باشد. ماه یك بار خو د مکتب، نمایشی را ترتیب میدهد. شاگردان گاهی دربا لشوی تیاتر نمایش داده‌و

دست به سفر های در گو شه وکنارکشور می‌زنند. این گونه سفر های هنر ی خیلی آموزنده می باشند آنان با تما شا چیا ن

دیدار میکنند واز همان کود کی با مسایل بزرگ ودر هم پیچیده زندگی آشنا می شوند. دربعضی مواقع این مکتب هنر ی سفری بخارج می نمایند .

درسال ۱۹٦۷ شا گر دان‌مکتب جا یز ه (گراند هر یکس) را در پاریس بد ست آورد. بر خی از شا گردان این مکتب

هنری جایزه هاو مدال هایی در خارج به دست آورده اند چندی قبل آنان از سفر

ایالات متحده بر گشتند و مطبو عا ت آمریکا آنان را به نیکی ا ستقبا ل کردند.

همین مکتب است که شهر ت‌بین‌المللی برای هنر بالت شو رو ی بهمراه آ ور ده وبسیاری شا گردان آن، برستیغ شامخ **این هنر در جهان دست یا فته اند .**

پس جشن دو صد مین سا لگره‌تاسیس این مکتب با گذشته دور خود با شکوه جلوه می نماید .

بهترین فلم‌های جهان بر

از گل احمد زهاب نوری

● دوصدفلم امریکایی ، اروپایی و آسیایی، عنقریب ازطریق افغان فلم توریدو نمایش داده می‌شود

● فلم متاعی است هنری وفرهنگی، نه تجارتی، همین جنبه تجارت باعث شده، تافلم ها از راه هنرو فرهنگ منحرف شود .

● برای اصلاح وتنوع درنمایش سینما های شهر پروگرام های ترتیب میگردد .

سینما یگانه محل سر گر می مردم ماست ،تنها تفریگا هی است که پیران وجوا نان ما،آن را سراغ دارند ،اطفال آن را می شنا سند وفا میل ها ، میتوا نند، سا عتی سرگرم شوند .

واین سینما ،این وسیله سرگرمی عامه ،که همه به آن علاقه دارند ،در اذهان مردم ما، تاثیر عجیبی دارد . تما شا چیان سینما های ما را همه طبقات ،تشکیل مید هد. روشنفکر- ان ،طبقه با سواد ،اطفال وکود کان وبالا خره گروه کثیر بی سواد ،به دیدن فلم ها میروند وهر یك ،به قدر فهم ودانش خود، ازین وسیله بر داشتی میکنند وفیصدی کثیر بی سواد در ین میان نقش بیشتری دارند آن ها روز نامه نمی خوا نند ،از مجله خبری ند ارندکتاب و مطالعه نزد شان مفهومی ندارد واز همین سبب ،از تحولات ودیگر گو نی های بیرون از محیط خود ،کمتر اطلا عی دارند وسینما یگانه وسیله یی است که گوشه های از جهان را، دربرابر دید شان میگذارد .حال اگر فلم‌های سینما ها ،خوب وآمو زنده باشد ، تاثیر آن مثبت واگرجنبه تجارتی‌و منحرف کننده آن‌بیشترباشدوای‌بر حال این گروه واین تما شا گر ...

با بمیان آمد ن جمهوریت در کشور ،این موضوع نیز از نظر دولت بدور نبود ووزارت اطلا عات وکلتور ،برای بهتر شدن نما یشات سینما های ما، گام های برد اشت مقررا تی طرح کرد، لوایحی ساخت وهیات های را ،به هر سو فرستاد، تازمینه بهبود تورید وتولید فلم‌را فراهم سازند .

ښا غلی صمد آصفی وکیل ریاست افغان فلم ،در مورد تورید فلم د ر گذشته گفت :

ـ فلم متاعی نیست که آن را ، بتوان از یك مرجع بدست آورد، از همینرو ،تا جران قبلا از هر جا وبه هر وسیله یی که میخوا ستند فلم می خرید ند ،کرایه می گرفتند و وارد کشور میکردند بعضی فلم ها به صورت غیر مجاز وارد کشورمی شد ،دسته یی از دادن تکس و محصول فلم ها ،به وسایل مختلف فرار میکردند فلم‌به انتخاب خود تاجر بود ودرین انتخاب ،او هیچ مکلفیت ومسئو لیتی نداشت ،گاهی کمپنی های فلم برداری ازتوریدفلم شان ، به این کشور خبر نداشتند واصلا اجازه نمایش آن را نداده بو د ند . . . این ها ، همه معضلاتی بودکه‌ازیکسو باعث‌شده بود، تافلمهای‌تجارتی ،درکشوربازار گرمی پیدا کند واز جانب دیگر ، درد سر های برای مو سسا ت مسؤل بوجود بیاورد .

ښا غلی آصفی افزود :

دولت برای رفع این نا بسامانی ها، تصمیم گرفت تا تورید فلم، در انحصار موسسه افغان فلم شود و روی این تصویب ،بعد ازین ،فلم

ن بر روی پردهٔ سینماهای ما

از همه نقاط دنیا ،صرف از طریق افغان فلم تورید میشود وبس .

می پر سم:

تورید فلم طوری انحصار ی‌واز طریق افغان فلم، آیا قیمت تما م‌شد فلم هارا ،برای کشور ما بلند نمی برد ؟ .

وکیل ریاست افغان فلم میگوید:

ـ نه ... بلکه این عمل با عث میشود ،تا فلم ها چه کرایی وچه خریده شده ،نسبت به گذ شته ارزان تر تمام میشود .

در گذشته بطور مثال ،یکی از تاجران فلم ،فلم هندی یی‌راانتخاب میکردند ودر صدد تورید آن میشود تاجر دیگر ما قیمت آن‌را بلند ترمی برد وتاجر سوم حاضر می شد تااز دو نفراولی ،قیمت بالاتری بپردازد، که این عمل صحنه داو طلبی را به وجود آورده وقیمت فلم را ،به‌نفع کمپنی دو تا سه چند بلند می برد.

اما حالا ،که تورید فلم صرف از طریق این موسسه صورت می گیرد ،دیگر داو طلبی ورقابت های گذشته بمیان نخوا هد آمد،تا سبب فرار اسعار ما شود .

سوال دیگری را در مورد فلم های که بعد ازین وارد می شود مطرح میساز م،بنا غلی آصفی آنرا چنین پاسخ میدهد :

کلودیا کاردیناله

ـفلم متاعی است هنری‌وفرهنگی نه تجارتی همین جنبهٔ تجار تی دادن به فلم ها ،سبب شده تا ،فلم از راه کلتوری وهنری بودن منحرف شود .

بعد از ین از نمایش فلم ها ی تجا رتی تا حد امکان جلو گیر ی‌می شود ودرعوض فلمهای تورید می گردد ،تا جنبه تربیوی وهنری آ ن بیشتر باشد همچنان صورت نمایش سینما ها، نیز اصلاح میگردد برای نمایش ،در سینما های کشور پروگرامهای تنظیم میشود تا مانند

لطفاً ورق بزنید

شون کاتری دردوچهره

تماشا چیان سینما های مارا همه‌طبقات، تشکیل‌میدهد. روشنفکران،طبقه باسواد ، اطفال وکود کـــان وبالا خره گروه کثیر بی سواد، به‌دیدن فلم ها میروند و هر یك ، به‌قدر فهم ودانش خود، ازین وسیله برداشتی میکند وفیصدی کثیر بـی‌سواد درین میان‌نقش بیشتری‌دارندآن‌ها روز نامه نمی خوانند ، ازمجله خبری ندارند، کتاب ومطالعه نـزدشان مفهو می ندارد واز همین‌سبب‌از تحولات و دیگر گونی های‌بیرون ازمحیط خود ، کمتر اطلاعی دارندوسینما یگانه وسیله یی است کـه‌گوشه های از جهان را، در برابـر دید شان میگذارد .

گذشته ،یك سینما همیشه بـــه نمایش یك نوع فلم نپر دازد ،بلکه با نمایشس فلم های مختلف تنو عی را برای تما شا چی به وجود آورد .

وی می‌افزاید :

ـ سینما هااز ، نظر تخنیکـی درجه بندي شده و برای هر سینما نظر بنظر درجه و کتگوری اشـــ اجازه نمایش فلم های معیـن د اده میشود .

در ین باره توضیح بیشتری می خواهم، او می‌گوید :

نخست سینما ها را، از نگـــاه ساختمان ، ما شین آلات آ و ازو راحتی تماشاچی بررسی کرده وبعد به هر سینما ،فلمی‌را ـبه نمایش‌می سپار یم، که مطابق ایجاب پالیسی وتما شاچی آن باشد .

بنا غلی صمد آصفی این سوا لم را که :آیا برای تورید فلم از هـر مملکت فیصدی هایی قایل شده‌اید

هانری فوندا — جان وین — رابرت میچم

یانه، میگوید :

ـ بلی !... در گذشته همین‌آزاد بودن تورید فلم ،در پایین آمدن ، سطح فلم های توریدی تاثیر مهمی انداخته وحتی فلم های تجار تـــی هندی ، همه سینماها ی کشور را، پر سا خته بود .

او می افزاید :

در لایحهٔ جدید تورید فلم ،برای هر مملکت محدود یت های وضـــع شده وفلم ،مطابق این پرو گرام ، وارد میشود .

همچنان ،از ممالکی که قبلا فلم، به کشور ما وارد نمیشد ،نیز فلـم هایی تورید ونما یشس داده خواهد شد .

اخیرا هیاتی مرکب ازنما یندگان خبره وبا صلا حیت وزارت اطلاعات وکلتور ،برای انتخاب وتورید فلـم، به بعضی کشور های شر قی‌وغربی سفر کرده بودند ،بنا غلی آصفـی درین مورد میگو ید:

ـ این هیات ،به منظور انتخا ب وخریدار ی‌فلم‌به‌افغا نستان ،موظف شده بودند ،هیات ضمن سفر بـه یك عده ممالك آسیا یی واروپا یی دو صد فلم را انتخاب وقـرار داد تورید آن را بستند .

همچنان این هیات زمینه تهیه‌فلم

های مشترك ـ افغان‌فلم را، باترکیه وبلغاریا مطالعه کرده وبا بعضی کمپنی های فلمبر داری این دو مملکت تماس گرفت .

می پر سم:

فلم تحت چه شرا یطی وچگو نه به افغا نستان آورده میشود ؟وکیل رئیس افغان فلم در زمینه اینطور توضیح میدهد :

ـیکنوع تورید فلم ،بصورت کرایه است .در فلم های کرایی‌که شامل امتیاز نمایش واستفاده از کاپی فلم است ،مسؤ لیت تلف‌شدن وصدمه دیدن «پرنت» فلم بدوش ما است .

قسم دیگر تورید فلم در کشو ر این است که کاپی فلمهای جدید یا مستعمل،با امتیاز نمایش‌آن بصورت دایمی خریداری میشود .

قرار است که فلم های مستعمل به زبان اصلی شان نمایش داده شود وفلمهای جدید در آینده با تهیه ماشین آلات دو بلاژ در خود کشور قسما دو بله شود .

وی قیمت تمام شد یك فلم را، اینطور وانمود میکند :

ـ خریداری یك فلم هندی یا از ممالك شرقی دیگر، برای ما، ازیك هزار وپنجصد ،تادو هزار وپنجصد دالر تمام میشود وبه همین ترتیب کرایه یك فلم اروپایی بین‌ششصد الی‌هزاردالر ،نظربه فلم‌میرسدالبته درموارد استثنایی‌ونظربه‌سویه‌هنری فلم این قیمت قابل تغییر است .

بنا غلی آصفی سوالی را درمورد قیمت تکت سینما ها ،اینطورجواب مید هد .

ـ همین تکت های فعلی نیز ،به عقید ه‌من ،برای تما شا چی محیط ما، از نگاه اقتصادی ،بلند است در آینده نیز کوشش می شود ،تا قیمت تکت سینما ها،به همین معیار ثابت نگهدا شته شود .

وکیل موسسه‌افغان فلم،احصائیه سینما های کشور را، بیست وچهار سینما وانمود کرده میگو ید :

ـ از آن جمله دوازده سینما در کابل ودوازده سینمای دیگر، د ر ولایات می باشد ،که ما توزیع فلم را ،به همه سینما ها، روی پرو گرام های منظمی انجام میدهیم تا هر سینما طور عادلانه از انوا ع فلم ها ،استفاده کرده بتوا ند .

بقول بناغلی آصفی ،در گذشته دوازده فیصد عاید هر فلم اروپایی را وبیست هزار افغانی از هر فلم شرقی‌را کمیشن موسسه افغان فلم بود .

فلم های جدید که این موسسه‌از کمپنی های معروف جهان کرا یه‌و قرار داد کرده است، قسما ازطریق زمین وهوا، وارد افغا نستان شده‌و تعداد دیگر آن نیز ،در آینده نزدیك بروی پرو گرام کمپنی های مولد ، وارد می شود .

همچنان این موسسه تهیه دو فلم هنری را نیز در سال جاری مد نظر دارد .

از مجله «نیو تایمز» ترجمه «رز»

سینما در هندوستان

در سال ۱۹۱۳ «دندی راج‌پهالکی» نخستین فلم داستانی هندوستان‌را ساخت. این‌فلم«راجا هریش چندرا» نام داشت. درین فلم هیچ زنی نقشی بازی نکرده بود وعنعنه تیاتر هند درین فلم نگهداشته شده بود. بدینمعنی که‌نقش زنان را نیز مردان به عهده داشتند. نکتهٔ مهمتری در بارهٔ فلم «راجا هریش چندرا» این بود که نخستین قهرمان فلم هندی را معرفی کرد.

یك مجله چاپ لندن به نام «بایا اسکوپ» که غالبا از پیشرفت فرهنگی در ین مستعمره بریتانیا پشتیبانی میکرد، این فلم را خیلی ستود. ولی چگونه یك سینما گر هندوستانی رالندن‌تحمل میتوانست کرد؟ این پدیده استعمار را به تشویش انداخت. از همینرو کارگردان بااستعدادازطرف استدیوهای بزرگ لندن برای کار دعوت‌شد. در حدود صد فلم داستانی ساخت او متن فلمها را خودش مینوشت مگر او این دعوت را نپذیرفت وتا هنگام مرگش، یعنی‌خزان سال۱۹۴۴ در کشور خودش باقی ماند.

در درازای این مدت «راج پهالکی» وفلمبرداری فلمها را نیز خود به دوش میگرفت.

در سال ۱۹۲۰ صنعت فلمسازی هندوستان در بمبی متمرکز شد. سینما به شکل تصدی سود آفرینی انکشاف کرد وازین نظر صنعت پارچه بافی این شهر را نیز پشت سر گذاشت.

فلمهایی که ساخته میشد، اشکال گوناگونی داشت، ولی همه از نمونه های غربی اقتباس میشد این دوره، یك دورهٔ «ترقی» تکنیکی و«تنزل» هنری بود. صنعت فلم سازی هندوستان که در کنترول بریتانیا بود، به شیوهٔ «باز یگر سود آفرین» روی آورد استدیو ها برای جلب تماشاگران اعلاناتی میساختند چون: «دوشیزه امیرلین افسونگر در فلم قربانی» یا« فلم خون آشام با شرکت دو شیزه اقبال بی احساس» یا «دوشیزه مودنی درفلم نقاب وحشت در خشش گیرایی دارد.»

باهمهٔ اینها، در همین هنگام، یعنی در دههٔ بیستم بود که تهداب فلمهای واقعگرای هندوستانی گذاشته شد. به طور مثال، در فلم پر آوازهٔ «مشعل‌آسیا» اثر «همیانسورای» ادمهای‌عادی‌هندوستانی‌با کار های روزانهٔ شان روی پرده آمدند.

هنگامی که جنبش آزادیبخش ملی اوج گرفت، هیجانات حلقهٔ کارگرهندوستان در سینما بیشتر باز تاب یافت‌و گروه «نیوریالیست» های هندوستان پابه میدان گذاشتند.

در میان این گروه، به درجه او «کودکان زمین» نام‌داشت و خاطره های قحطی بنگال غربی را باز میفگت.

دلیپ کمار هنرمند محبوب هند

اول از خواجه احمد عباس نام‌می توان برد که نویسنده وکار گردان است وتقریبا در همه جا او رامی شناسند. یکی از نخستین فلمهای

«ستیاجیتارای» کار گردان پرآوازهٔ سینمای بنگال‌که غالباً باکارگردانان برجسته غربی مقایسه میشود.

در همین هنگام‌در کلکته، مرکز یك ایالت قحطی زده، «بیمل روی» در فلم «راه نوین» تصویر موثقی از هندوستان دوران جنگ به‌دست داد.

سینمای هندوستان در نخستین سالهای آزادی با اشکال کمبود سرمایه و کار شناس‌روبه رو بود هنگامی که «جریان نهرو» در سیاست داخلی وخارجی پایه گرفت موضوع‌ساختمان ومسایل حیاتی اجتماعی واقتصادی در آثار فلم‌سازان‌بزرگ هندوستان‌اندیشمندانه مطرح شد.

هنگامی که سانسور استعماری ناپدید گشت. چشم سینما باتعمق بیشتری به زندگانی مردم خیره‌شد وسینما آهسته آهسته شروع کرد به اینکه جامعه را از نظر روانی احیاکند فلم «دوبیگها کا زمین» اثر بیمل روی، فلم «نان» و«مادر-اندیا» اثرهای محبوب خان وفلم‌های خواجه احمد عباس کار نامه های موج نیوریالیزم به شمار می تواند رفت. این فلمهامصیبتهای‌دهقانان‌هند بلای بیکاری ودشواریهای‌استثمار را در کار خانه ها وبه یك سخن، فجایع گذشتهٔ استعمار را روی‌پرده آورد [redacted]

در همین زمان دو کار گردان بنگالی بنام های ریت ویك چتك و میری نال سن بر ماموریت اجتماعی سینما بیشتر فشار آورند وخواستند سینما را از حالت سر گرمی آفرینی خالص بیرون آرند.

یکی از مسایل پیچیده یی که جمهوریت تازه به آزادی رسیدهٔ هندوستان با آن رو به رو بود، این بود که خودش رااز جنجال کشمکش های مذهبی وملی وشونیزم محلی رهایی بخشد. حکومت درین تلاش برو سایل مفاهمهٔ گروهی وبالا تر از همه بر سینما زیاد تکیه کرد.

کار گردانی به‌نام بی،آر، چوپرا، درفلم خودش بنام «دهر ماپوترا » سا ندو اتحاد میهن پر ستانه را تقا ضا کرد. به همین صورت ،موهن سهیگل در فلم «دهلی جد ید» این مسا یل را به شکل طنز آمیز مطرح نمود .

سینمای هند از آغاز تا سال ۱۹۷۲ در حدود دوازده هزار فلم سا خته است .ازین میان بیشتراز چل‌فلم، که پس از آزادی هندوستان ساخته شده است ،در فیستوا لهای جهانی جوایزی به دست آورده اند در هندو ستان‌پنج هزار سینماوجود دارد وفلمهایی به‌چارده ز بان هندوستانی درآنها نمایش داده می شود.شماره‌سینماروان‌هندوستان‌هر هفته سی ملیون نفر است .

وزیر اطلاعات هند پس از یک نمایش گفت «وظیفهٔ ما این است تا این کشور پر نفوس ومغرور را با همهٔ امیدهاو نیازهایش مدرن‌بسازیم ما گامهای اساسی را در بسیار ی‌از زمینه ها گذاشته ایم‌و سینما یکی ازین زمینه هاست .»

مرد سحر آفرین

سال ۱۹۵٦ بودو یك جشنوار هٔ فلم به پایا نش نزدیك میشد.سالون سینما تقریباً خالی بود بعدا یکی از روز نامه ها در بارهٔ فلمی که آن روز نشان داده میشد ،نو شت که فلم بدون از آهنگ ،رقص وگاوان مقدس چیز دیگری ندارد .

اما آنچه آرتو رو لانو ستیو ، منتقد سینمایی ایتالیا در باره این فلم گفت ،کاملاغیر منتظره بود : «زمینه داستان‌فراخی‌گزید ،پاکیزگی صور بیانگر پا کیزگی موضو ع‌بود. خیلی کم‌از داستانهای دوران‌کودکی راروی پرده دیده ایم که باچنین شیوایی بیان شده باشد ...ماشاهد گونه یی از خود آگاهی در هنر سینمایی هندو ستا ن‌بود یم.»

فلمی که آنروز نشان داده میشد «پتهر پنچالی» نام‌داشت و جا یزه شان را به عنوان «بهتر ین سند بشری »به دست آورد .این فلم را یك کار گردان سی وپنجسا له‌بنگال به نام سیتا جیت رای هنگا می که در یك نمایند گی نشرا تی درکلکته کار میکرد ،باری گفته بود :

– روز ی من فلم بزر گی‌خواهم ساخت !

این گفتهٔ او حتی بر خانواده‌اش نیز که به خوبی از دلبا ختگی وی‌به سینما آگاهی داشت ،اثری نکرد .

ستیا جیت رای ودو ستا نشی‌در سال ۱۹٤۸ انجمن فلم را درکلکته تاسیس کردند تا «روی پرده آوردن مهمترین فلمهای گذشته ومعا صر جهان را تشویق کنند .»یکی از نخستین فلمهایی که‌این انجمن‌خرید فلم «رز منا وپو تمکین »از فر آورده های سینما یی اتحاد شوروی بود .

هنگا می که ستیا جیت رای رادر خانه اش ملا قات کردیم ،تصو یری از «سرگی ایز نشتین» کار گردان فلم «از مها وپو تمکین »را روی میز ش دیدیم .

ستیا جیت اری گفت : «این تصویر ،یگانه تصو یریست که در خانهٔ من وجود دارد .»

در واقع ،نشانه‌های فلم «ارمناو پوتمکین » را درکار های ستیاجیت مشا هده می‌توان کرد : هما ن برداشت از زند گی وعلاقه برا ی دادن تصویر های موثق ومطابق به زند گی .

طرح فلم پر آوازهٔ «پتهرپنچالی از نوشتهٔ یك سر معلم بنگا لی اقتباس شده بود .فلم از یك‌خانواده نادار بر همن، وکود کی که در انتظار پدر یست که به دنبال کار رفته ،ودختر ی‌که ناگهان میمیرد وآخر ین پیکار با فقر سخن می گوید .

در پایان فلم می بینیم که‌خانواده مصیبت زده بر یك کراچی‌سوار است ودر میان گل ولای موسو ن آهسته به جلو میرود .سر انجام این کراچی از نظر ناپدید میگردد.

بقیه در صفحه ۵۷

ازبالا به پائین ممتاز ـ زینت امان ـ همامالینی

دلیپ‌کمار

علی اصغر بشیر

(قسمت۵)

نجوم واحکام نجوم

دانشی آمیخته به خرافات

ولی لازمه فهم ادبیات

سخنی چند درباره تقویم و تاریخ

زمین و ماه را تا اندازه ای شناختیم و اکنون وقت آنست که بادیگر سیارات منظومه شمسی کمی آشنا شویم وسپس به اصل مطلب که بحث در باره تقویم و احکام نجومی است بپردازیم :

عطارد یا دبیر فلك :

در هیات قدیم ، عطارد را دومین سیاره می‌دانستند که به عقیده قدما گردا گرد زمین طواف میکرد همچنانکه ماه را اولین سیاره می‌نامیدند :

قمر است و عطارد و زهره
شمس ومریخ ومشتری وزحل

ولی در هیات امروز ، که‌آفتاب مرکز منظومه شمسی محسو ب می شود ، عطارد اولین سیاره نزدیك به آفتاب محسوب میشود .

این سیاره که تقریبا ۴۸۵۲ کیلو متر قطر دارد و فاصله متوسطش آزآفتاب۵۸ملیون کیلو مترآست یعنی از ۴۶ ملیون کیلو متر تا هفتادکیلو مترتغییر می نماید و دو ریش از زمین در موقع نزدیکی به‌کره ارض ۸۲ملیون کیلو متر ودر موقع دوری از زمین ۲۱۷ ملیون کیلو متر است فقط صبح ها قبل‌ازطلوع آفتاب در سمت شرقی آسمان و شبها بعد از غروب آفتاب درقسمت غربی آسمان دیده میشود به خصوص اگر فصل بهار یا خزان باشد بهتر وروشن تر به نظر می آید .

مصریان وهندیان‌ویونانیان قدیم، عطا رد را به سبب آینکه بعدآزغروب آفتاب و قبل از طلوع آفتاب دیده میشو د ، ذوستاره جداگانه می دانستند وبرای هر کدام نا می گذاشته بودند ، مصریان آنرا به نامهای «ست» و (کوروس) هندیان بنامهای (بو دها) و (را هینه) و یونانیان بنامهای «آپولون وهرمس» می نامیدند .

نام دری عطارد تیر است و چون منجمان احکامی‌آنرا ستاره‌دانشمندان وآز باب قلم پند اشته آند در ادبیات ما از آن مکرر به (دبیرفلکی) تعبیر شدهٔ است .

دانشمندان امروز از مشاهدات بو سیله تلسکوب ،دریافته اند که عطا رد نیز مانند ماه‌دارآی اهله است یعنی هلال و تربیع و بدرو محاق‌داررد واین اهله ثابت میکند که عطارد هم مثل ماه و زمین‌جسم تیره ایست که از خود رو شنایی ندارد و نور خود را ازآفتاب‌کسب میکند همچنان دریافته اند که سطح آن نا هموار است و شش در صد از نور آفتاب را منعکس میکند (ماه ۷درصد نور آفتاب را منعکس می نماید).

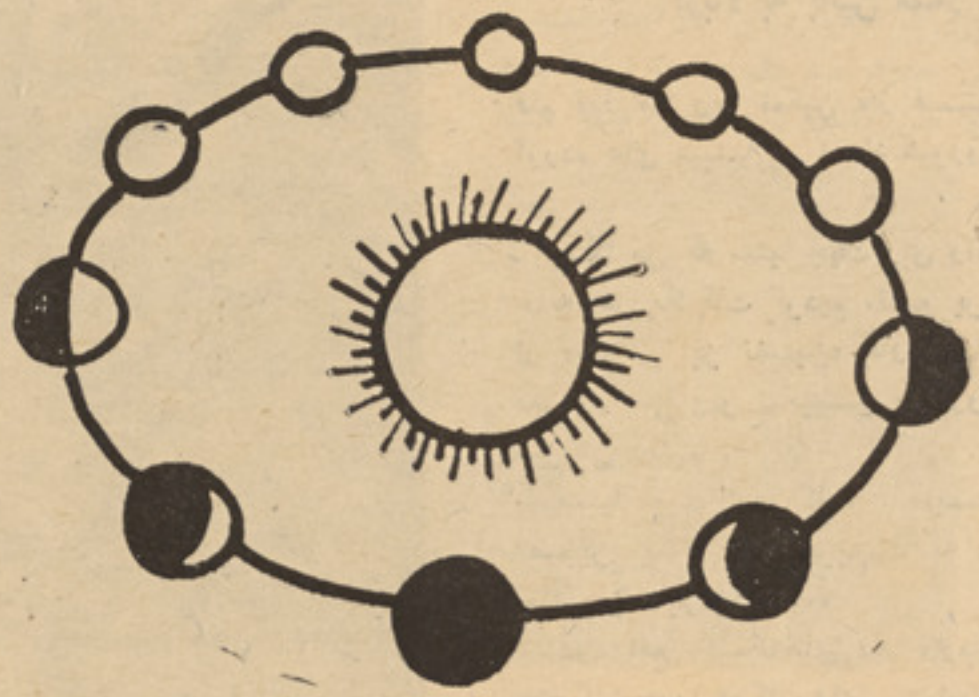

اهلهٔ عطارد

هیات دانان قدیم معتقدبودند که عطارد دور فلك را به مدتی قد ری کمتر از یکسال طی می نماید ولی امروز ثابت شده است که حر کت انتقالی عطارد به دور آفتاب ۸۸ روز زمین یا بحساب دقیقتر ۸۷٫۹۶۹ روزاست تقریباازیکصدسال باینطرف‌عقیده داشتندکه حرکت‌وضعی عطارد در مدت ۸۸روز صورت میگیرد یعنی هر روز آن برابر یك‌سالش می باشد و از اینجا معلوم میشود که فقط یکطرف عطارد همیشه به سوی آفتاب است یا بعبارت دیگر یکطرف آن دایما روشن و روزاست و طرف دیگرش همیشه تا ریك و شب است و بنابر این عطارد ، ساعت وروز و هفته و ماه وبالاخره تقویم ندارد. ولی امروز بو سیله را دار دریافته اند که عطا رد درمدت ۵۹ روز به دور محور خود گر دش‌می کند و این کشف جدید بر عقیده سابق خط بطلان کشید والبته‌حاجت بگفتن‌نداردکه سمت‌روشن آن‌بسیار گرم وسمت تاریك آن بسیارسرد است واگر نزدیکی آنرا به آفتاب در نظر بگیریم با ملاحظه اینکه‌نور و حرارتی که از آفتاب میگیرد لا اقل پنج برابر نور و حر ا ر تی است که زمین از آفتاب کسب‌می کند ، شدت گرمای قسمت روشن آن دست کم در حدود سه صدندرجه خواهد بود .

عطارد قمر ندارد و حر کتش بدور آفتاب دریك‌مدار بیضوی‌است وحجم آن یك ربیست‌و سوم حجم زمین و کثافتش ۱٫۶ و قوه ثقل آن در سطح برابر چهار بر ده قو ه ثقل زمین می‌باشد .

عبور عطارد از برابر آفتاب :

زمین در هر سال ، دو بار از امتداد عقدتین مدار عطارد میگذرد،

عبور از برابر عقده صعودی در۱۸

راپور از صلاح :

کلنیک امراض روماتیزم قلبی

● طبق پرنسیپ های وقایوی تاسیس این کلنیک یک عمل اقتصادی کتلوی مؤثر و دوامدار است

● بیشتر مریضانیکه به این مرض مصاب میباشند بین سنین ۵ تا ۲۵ سال عمر دارند

● غرض از تاسیس چنین کلنیک وقایه نمودن مردم از امراض قلبی خاصه رماتیزم قلبی است .

چندی قبل خبر افتتاح کلنیک روموتولوژی برای وقایه از امراض قلبی خاصتا روماتیزم قلبی چاپشد خبر نگار ژوندون برای مصاحبه ای به ملاقات بناغلی مکمل رئیس عمومی صحی وزارت صحیه رفت تا اطلاعات بیشتری کسب کند وآنچه در زیر میخوانید فشردهٔ همین مصاحبه است .

آقای مکمل ممکن است در بارهٔ کلینیک روموتو لوژی اطلاعات بیشتری در اختیارم بگذارید ؟

باکمال میل میدانید که دولت جمهوری بیش از همه متوجه صحت عامه مردم و خاصتا جوانان واطفال مملکت است و همیشه این آرزو وجود دارد که دولت جمهوری بتواند خدمات ار زشمندی در قسمت مردم انجام دهد بهمین جهت میکوشد که کلینیک های مختلف برای معالجه امراض مختلف بوجود بیارورد که کلینیک رومو تولوژی، از آن جمله است .

خوشبختم که میتوانم بگویم حالاکه این کلینیک افتتاح شده یکی از آرزو های وزارت صحیه بدین وسیله بر آورده شده است .

غرض از تاسیس این کلینیک وقایه نمودن مردم از امراض قلبی خصوصا رو ماتیزم قلبی است .

وچون واکسن برای دفع ووقایه این مرض وجود ندارد بنابرین بهتر است که بوسیله نشرات رادیو و جراید مردم را متوجه این نکته گردانیم که زمینه را برای بروز این بیماری فراهم نسازند و کوشش کنند که با عوامل موجود در رهنمایی کلینیک روموتولوژی خودرا در برابر این مرض و قایه نمایند .

دکتور مکمل در قسمت عملیات قبلی به داخل کشور توضیح کردند که :

وزا رت صحیه تصمیم دارد سرویس (کار دیو لوژی) را باکلینیک صدری انکشاف بیشتری بدهد و با ایجاب امکانات پولی این سرویس بزودی آماده و فعال خواهد شد و اضافه کردند :

اگر شرایط مالی ایجاب کند وزارت صحیه در آینده قریب در تمام ولا یات بزرگ و مراکز پر جمعیت با دایر نمودن کلینیک رومو تولوژی مریضان امراض قلبی و مخصوصا آنانیکه مصاب به رما تیز م قلبی هستند خدماتی انجام خواهد داد .

تاسیس چنین کلینیک هانه تنها برای صحت مردم خدمت میکند بلکه طبق پرنسیپ های وقایوی عملی است ، اقتصادی، مؤثر و دوامدار .

بناغلی دو کتور مکمل گفتند . این کلینیک هفتهٔ دوبار برای، معالجه مریضان آمادهٔ خدمت میباشند باید علاوه کنم که این کلینیک نه تنها برای شاگردان مکتب بوده بلکه تمام مریضانی راکه ناراحتی قلبی داشته باشند وبه آن مراجعه کنند تحت تداوی قرار میدهد و برای مریض بی بضاعت علاوه از معاینه و تداوی ادویه مورد ضرورت آنهارا نیز خواهد دادو مجانا معالجه شان خواهد کرد .

سابقا بیماری که به مرض رو ماتیزم قلبی گرفتارمیشد نسبت به موجودنبودن وسایل علمی وفنی ناچار بود با قبول مصارف گزاف بخارج مملکت مسافرت نماید. والبته برای مردم بی بضا عت تحمل چنین مصرف فوق العاده مشکل و حتی نا ممکن بود ولی دولت جمهوری با تاسیس این کلنیک خدمتی ازینگونه بیماران انجام داده است و برای تداوی چنین مریضانی اقدامات مفیدی انجام داده است. وزارت معارف درتهیه جای برای، کلینیک با وزارت صحیه همکاری کرده است .

بناغلی مکمل مریضان مصاب به امراض قلبی ممکن است به چند نفر برسد ؟

فعلا درین قسمت احصایه دقیقی وجودندارد ولی میتوانم بگویم که این مرض بیشتر در اطفا ل و جوا نانیکه سن شان بین ۵ تا ۲۵ است بیشتر دیده میشودومیتوانیم بگویم که در امراض قلبی منازل غیر آفتابی و نقاط نمناك ومرطوب و غذای صحی و لباس ناکافی عموما عامل بوجود آورندهٔ این مرض است . ولی متوجه باید بود رو ماتیزم قلبی بعلت مصاب شدن مریضی به رما تیزم ، سفلیس ،دفتری ونشرینای گلون بوجود میآید.

لابراتوار کلینیک اوموتو لوژی

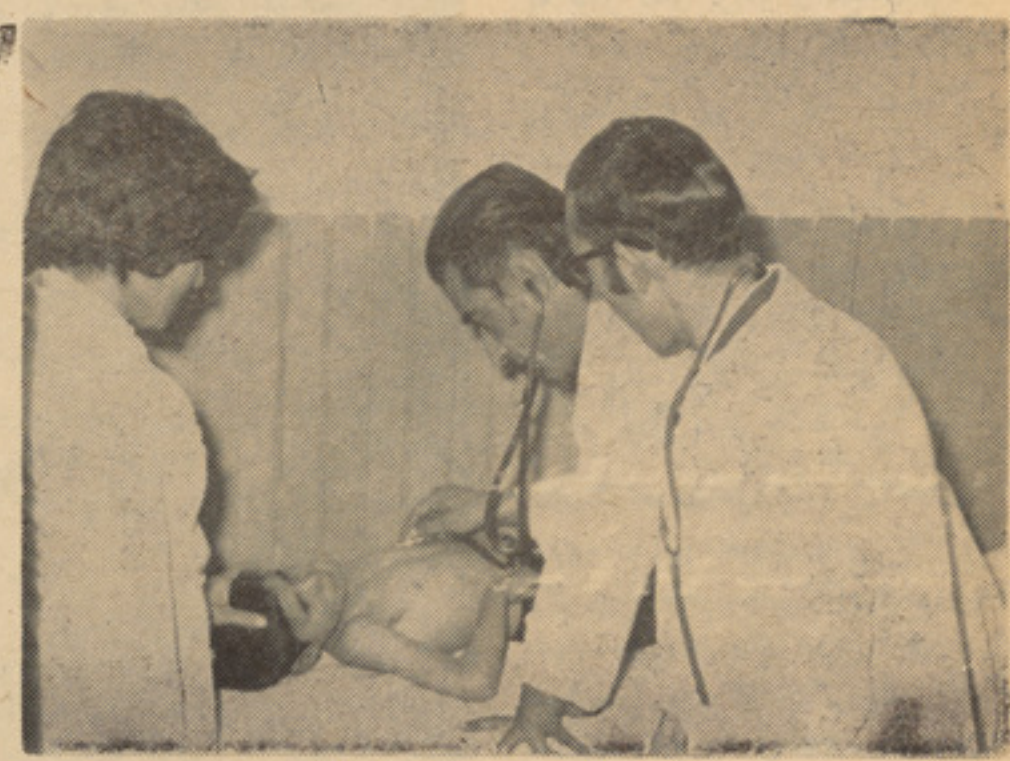

دکتور معالج حین معاینه یك طفل

امین افغا نپور

یوه لنډه کیسه

دعطر جنوو ز مولیونی

سړی یوځل بیاپه مړاوی کتوسره دښځی خیرنو ، چاودو او گو نځو لاسونو ته وکتل اوبیایی په زړ ه باندی دغوصی اوقهر یوه لیو نی څپه راغله . په قهر سره یی ور ته وویل .

ـ«له تاسو سره هډو ډوډی خوند نکوی !»

ښځی پهغم جنهتو گه ور تهوکتل لاس لکه چهله خپلو خیرنو اوچاودو لاسونه شر میږی. په عذرغوښتونکی لهجه یی ور ته وویل .

ـ« څه خبره ده ؟ ته ولی دا سی شوی‌یی . هره ورځ آنی باتی لټوی خیریت خو دی ؟»

خوسړی ځواب ور نکړ. اوسترگی یی‌بیا دښځی په تټر باندی و لگیدی هغه سینه وچه اوهډو کیزه وه. له بسه چه ډنگره وه، داسی ښکاریده چه گواکی لا پیغله شوی نده او تی یی‌ندی کړی .خو اصلی خبره داوه چهښځی دری بچیانو بیخی له کاره ایستلی وه او دتیو ښکلا اوتازگی یی‌بیخی لهمنځه وړی وه . او سړی تهد هغی ښکلی اوله هو سجنو تیو سره سینه وریاده شوه. د هغی‌تیو یو یو ډول ریږد در لود او چه هر وار به یی گام اوچتاوه نوبه یی‌ښکلی تی‌وریږ دیدل اودځوانانو پهزړو نو کی‌بهیی یو اور بل کړ . دسړی په سترگو کی دهغی ښکلی اودسپوږمی دټیکلی‌په شان خیره نخیده . دو ه غټی توری سترگی،تور گن اواوږده ویښتان او دنگه ونه . اوچه هر ور بهدهغی تصویردسړی‌سترگو تـــه مجسم شونو زړه بهیی په کوکـــو وژړل. هغه بهیی هره ورځ‌لیدله او چه سړی کار هم کاوه، هم د هغی لپاره و. چه سهاروختی به دفتر ته ولاړ نو بهیی دغولی برس راواخیست اوددفتر غولی بهیی ښه جاز وکړ.. اوپه تیره بیابه یی داهغی میز خو خو واره ور ته په صافی باندی‌پاك کړچه وبه ځلید او چـه د حاضری وخت به شو نو هغه به سره لـــه نورو مامور ینو دفتر ته راغلهتو لو بهله سړی سره سترې‌مشی و کړه.

اوتولو به تو کی‌تکالی ور سره‌وکړی اوبیا به پهخپل کار لگیا شول .

سړی به ددفتر پهیوه گوټ کی، ناستو او دهغی دمیز خواته به یی کتل. ښایی د هغی بهزړه کی یـوه ورځهم نهوی گر ځیدلی چه دد فتر دغه پیاده ولی دو مره ور ته گوری اوښایی همچههډویی خیال پـــه ماغزو کی نهوی نځیدلی . هغه ډیره خوشاله پیغله وه .

لهولو سره به یی خندل. هن له سړی سره یی هم یوه نیمه تو کـه کوله .اوچه هروار به دسړی‌سترگی دهغی لوخو او سپینو پوندو یو ځان تهور ښکلی نو ترغوږو به سورکیده اوبیابه یی ستر یی کښته اچو لی. اوله ځان سره بهیی لا اندیښنه پیدا کیده چه څوك یی دیوال خیزی‌مینی پهپټ راز پوه نشی .

اوزمانه همداسی په تیریدووه. دسړی نور کور ته زړه نه کیـده اوچه سهار به شونو دمار غه پهشان بهیی وزرونه خلاص کړل او والو ت به خو چهماښام به دکور خواتهروان شونو په پښو کی بهیی دمهنـه وه اوهډو بهیی زړه نه کیده چه ولاړشی هغهله هرڅه نه کرکه احسا سوله. لهخپلی میرمنی نه چه ستر گو او خیری‌یی گونځی پیدا کړی وی. لاس اوپښی یی چاودیدلی‌وو اوویښتان‌به یی‌تل خیرن اوجړ. له خپلوماشومانو سرهیی مینه نه احسا سو له .

هغه پاك ستره او ښکلی‌ماشومان غوښتل هغسی ماشو مان چه سره اوسپین وی او پا کی جامی یی پـه ځانونو کی‌وی . هغهد خپلو خیر نو ماشومانو څخه چهپه شلیدلو کالیو پوښل شوی وو، کر که در لوده له هغوی سره یی مینه نکو له اوهغوی یی‌نه ښکلول .

سړی ته کور یو کو چنی جیل‌و. هغهبهچه ماښام دی کو چنی جیل‌ته راغی نو داسی به ور ته ایسیدلهچه څوك یی په مری باندی پونده ږدی هغه نوی هوا، آزاده هوا او تازههوا غوښتله. هغه ته دمیرمنی سوړ اود لوگی بوی ښهنه ایسیده .

هغه غوښتل چه دعطرو وږمی په سپږمو کی سـون کـړی .هغسـی وږمی چه په دفتر کی دننه د هغـی لهځان او جامو نه لټیدلی. خو همدا چههره شپه به دسړی میرمن دهغه څنگ ته پریوتله نویو سوړ اودود غړن بوی تر ینه پور ته شو.دسړی سابه یی بنده کړه او مخ به یی له ښځی نه واړاوه نژدی بهو چه چیغه کړی .

لههغه وخته چه هغی دسړی پـه ژوند کی خپله څیره ښو دلی وه نو کور اوژو ند ورته ډیر توراوکرکجن ایسیده . له خپلی ښځی او خپلـو بچیانو سره یی خبری‌نکولی . اوچه هروار بهیی پهخپلی ښځی بـاندی ستر گی ولگیدلی نو زړه به یـــی وموښودل شو. او بهزړه کی به یی داخبره تیره شوه .

ـ«آه چهښځه کاله ژوند خو مره په مر داری‌سره تیر شو .....ښځه کاله یوعمردی‌خوخدای(ج) پهماباندی خومره تور اوله خواریو سره تیـر کړ. دابښځه، دا ماشو مان ... دوی یوه ورځ ماو ژنی ..

اوله همدی اندیښنو سره بهلگیا اوبو ختو هغه هره ورځ یوه بانه لټوله چهخپله میرمن ورتهی او هغـه وخوږوی . هره ورځ بهیی ماشومان وهل او په روح‌کی یی هره شیبـه یوتو فان روان و .

کله کله بهیی له ځانه ســـره داسوچ کاوه چه که یوه ورځ هغـه خپل کورته راولی، او مینه ور سره وکړی نو څنگه بهوی . خو سمدلاسه بهیی ستر گی دخپل خوار ژوندانه په بیلو بیلو برخو و لگیدی .

هلتهیو زوړ کټ چهیوه نری او زړه نالیچه یی‌برته وه، لیدههاخواته بهیی دوه زاړه یخدانونه تر سترگو شول چه له زړو او شکیدلو کالیونه ډك وو اوهلته یی یوڅو زاړهلوښی اوکپړی ترنظرهراتلل اوچهداصحنی بهیی ولیدی لاپسی بهیی زړه شین شواو خلق بهیی تنگ شو. خپـــل ذهنبه یی لدی خواره ماحول نـــه واړوه . او داسوچ بهیی لهځانهسره وکړ چه یوه ښکلی مانی وی اوپدی مانی کی یوه ارته خونه ددی ار تی خونی په یوه گوټ کی دی لهکړکی سرهچه مخ په بنخلاصیږی یـوکټ ایښو دل شوی وی . هلته به دیوه

پاسته او ښکلی پالنګ دپاسه لـه هغی سره پروت وی ...

اوچه داسوچ به‌یی کولو نو پـه شونډو باندی به یی یوه بی رو حه موسکا وګډ یده داسی لکه چه‌دخپلو هیلو او آرزو ګانو پای او انجام‌وینی اودا خیالو نه تل دهغه په‌ذهن کی ووا‌و دزړه خونه یی ور ډکه کړی‌وه اوشپی ور ځی یی له همدی‌خیالونو سره تیرو لی ....

خوپه تیره بیاهغه ماښام چه‌کورته راغی سخت ځور یده. هغی خپـل یوزوړ کمیس ور کړی و چه خپلی ښځی ته‌یی ور کړی دهغی زړه‌سخت ور ته سو زیده. هغی ویل چه ګنهی دابه له سړی سره مرسته وی.خو همدا چه کمیس یی کور ته راوړ او ښځی‌ته‌یی ور کړ نو هغی په‌بدسولی سره ترینه واخیست او ژړژر یی‌په غاړه کی واچوی . همدا چه ښځـی هغه واغو ست نوسړی ته لاپسی‌هم غوصه ورغله . آخر دهـغی کمیس دښځی د پښو تربیډیو پوـری و . هماغسی عطر جنه وزمه ترینه‌پورته کیده. سړی ته پدی غوصه ور غله چه‌هغه جلوه یی‌نه درلوده چه‌دهغی په‌ځان کی یی در لوده په غوصه یی وویل :

ـ وباسه ... ژر کمیس وبـاسه که‌نه اوس به‌دی‌ککری در ماته‌کړم..

ښځی په اریانی سره ورته وکتل اوورو یی پو ښتنه و کړه

ـدادی ماله ندی راوړی څه ؟

سړی په غوصه ورته و کتـل او چیغه یی کړه .

ـنه! داوړ کمیس پکار د ه‌چـه بنیادم واغو ندی ، نه ستا په شان خوسی .

ژر شه او ویی باسه ... داکمیس هډو تاته ندی جوړ شوی .

ښځی ژر او له عا جزی نه په ډك انداز کی کمیس تر غاړی وډ یست اوسړی ته یی واچوه .

هغه‌په بیړه واخیست . په خپلو موټو کی‌یی کښیکود. او چه ښځـه دډوډی راوړو لپاره ووله نو یی پـه خپل ټټر پوری جوخت کړ او خوخو واره یی بوی کړ او بیایی په‌سترګو پوری ومو ښود تر ستر ګو یـــی تړیی تړمی اوښکی بهیدلی. خوچه ښځه یی بیر ته راتله نو هغه ژړژر خپلی او ښکی پاکی کړی .. ښځی کمیس په‌میخ باندی وځړاوه . خـو دسړی ستر ګی ترینه نه غړیدلی.

ترهغو چه خوب یووړ ....

یوځو ورځی سړی له کمیسه سره عادت اخیستی و. هغه به‌هر سهار اوهر ماښام هغه لیده چه دمیخ‌دپاسه ځړول شوی . او زړه یی ور تـه خوشاله و. دهغه ټولی هیلـی او بشپړی آرزو ګانی په هماغه کمیس کی‌تو لی شو ی‌وی . دهغه هر څـه وروسته تر هغی هماغه کمیس‌و .

اوپه شپو شپو به‌دلیو نیو په شا ن له خو به را کښینا ست او کمیس به‌یی ښکلاوه . تر هغو چه هغه‌ستر ویراو مصیبت پری راغی ...

هغه ورځ ماښام همدا چه ستړ ی ستومانه له کـاره راغـی نو لاسم ناست نه‌و چه سترګی یی‌دمیخ‌خواته ولاړی.خو کمیس یی په خپل ځا ی ونه‌لید. په بیړه یی ښځی ته ورغږ کړه .

ـ«کمیس چیری دی ؟»

ښځی له بی اهمیتی نه په ډکـه لهجه ور ته وویل .

ـ« هغه مې وران کړ او ماشوما نو ته‌مې دوه کمیسو نه جوړ کړل .

اولایی داخبره نه وه خلاصه کړی چه دسړی در نده ځپیړه یی پر مخ ولګیده . اوسړی دلیونیو په څیـر رمباړی وهلی او ځی ته ګـو ا ښ کاوه .

ښځه اریانه پاته ده‌چه‌ځه وکی‌او ځه‌ووایی . هغه پدی نه پو هیده‌چه پدی کمیس کی څه‌راز نغښتی دی. اوسړی ته‌هغه شپه تر نیمو شپـو خوب نه‌ور ته . ښځه هم ځګرویدله ځکه‌چه په مړه ګیډه‌یی و هل خوړلی وو هغه شپه همدا چه آخر خـو ب ورغی، نو یی خوب لیده چه هغه‌چا په‌چړی باندی‌توکړی تو کړی‌کړیده سریی یوه خوا، پښی یی بله خوا اوځان یی بله خوا پراته دی .

هره خوا په وینو سره ښکا ری اوسړی چیغه کړه اوله خو بـــه کینا ست .

سړی خولی یی په تندی باندی ناستی وی. دی پر یشان خوب هغه سخت ډارو لی و ...

دهمدی شپی په سبا همدا چه‌دفتر ته‌ولاړ او بیاما مورین راغلل نـو سړی و لیدل چه هغی له ځانه سره یوه قوټی چاکلیټ راوړی او پـه مامورینو یی ویشی هك پك پاته‌و. ټولو مامور ینو ور ته وویل چه چای دم کړی . هغه لا چا ی نـــه‌و راوړی چه‌له هری خواپه هغی‌باندی دمبارك دی شه کوژده اور ښت‌وشو دسړی غړی وتښتیدل او پوه شـو چه‌د خیالو نو پیغله یی‌له لاسه‌وتلی ده. سر یی چور لیده، په خبری نه پوهیده او ګنګس و .

خو واره د مامورینو غوصه یـی راغله . خو هغه په خپلو سو چو نو کی ډوب و .

هغی ته‌به‌یی چه کتل دپخو اپـه شان یی‌خیره نه‌وه . هغه پخوا نی سادګی یی‌نه در لوده شو ندی یی نن سری کړی وی اوپه ستر ګو یی هم‌څه تور دارو موښلی او پو ر ی کړی وو .

سړی ورځ تر غرمی ور سو له. خو ورو سته تر غر می و چه‌هغه آمر ورو غو ښت . په غوصی سره یی‌و پو ښته .

ـته‌ولی دومره ښځو ته ګوری؟..

ټول آمران له تانه سر ټکونه‌کوی اوسپین ستر ګی دی بو لی .

دسړی ژبه ونښتله. هیڅ نـــه پوهیده چه داخبره‌چاآمر ته کړی‌ده.

خوچه وروسته تردوه ور ځو له هغه دفترنه تبدیل شو نوی آ مـر دانصیحت ور ته وکړ .

ـسړی ډیر ښځو ته نه ګوری.

اوایله چه سړی پوه شو چـه‌د خیالونو او خو بونو پیغلی ی آمرته سر ټکونه کړ یده چه ډیر ور تـه ګوری او خپلی سپینی سترګی نظر دهغی په سپینو او ښکلیو پو نډیو غړوی خو دسړی په نوی دفتر کی ډډه نه لګیده .

هغه د پیغـلی عطرجنـی وزمـی غو ښتلی .

دوزنده ای بسوی تاریکیها

یاداشت‌از: لیلا ـ تنظیم‌از: دیدبان

شب ازنیمه گذشته است و مهمانانی که من دعوت‌کرده ام هنوز پشت میز غذا خو ری اند. روی میز بیشتر به میدان جنگ دیده ای‌مانند است تاروی میز غذاخوری . هیچ چیز سر جای خودش نیست ، همه چیز درهم وبرهم است .

دختری که روبروی من نشسته است، سرفه کوتاهی میکند وبعد سگرتی ازروی میز برمیدارد، سعی میکند روشنش کند موفق نمیشود، مردی که همرا هش آ مده ا ست گوگردمیزندوسگرت راروشن میکند، دختر بعنو ان تشکر میخواهد روی مردرا ببوسد، نمیتواند ، نیم خیز میشود وهمین که ازجایش بلند میشود تعادل خودش راازدست میدهد یك‌گیلاس ودو بشقاب‌راروی فرش اتاق می‌اندازدوصدای شکستن آن درفضای آلوده ودود گرفته اتاق می پیچد . محسن خان غر میزند ومیگوید :

ـ اکبر! مواظفش باش. کسی‌که نمیواند، نباید زیاده روی کند .

آنوقت نگاهی بصورت‌من‌می‌اندازد میگوید :

ـ لیلا! چرا سا کتی؟ تو مثل اینکه ...

جلو حرفش رامیگیرم ومیگویم :

ـ برای من کافی است .

بعد یکی ازتکمه های‌پیراهنم راباز میکنم ومیگویم :

ـ هوازیاد گرم شده ..

نگاه محسن خان‌پائینتر میلغزدوروی تکمه ای که باز کرده ام‌متوقف‌میماند من شراره های هوس راازنگاهش میخوانم. بدون هیچ خجالتی دستش رابطرف من دراز میکند ودستم را دردست میگیرد ومیگوید :

ـ لیلا !... لیلا ! . من ...

دستش راباملایمت عقب میزنم ومیگویم :

ـ محسن خان ! شما میخواستید چیزی بگوئید !

لبانش را باخنده باز میکندومیگوید:

ـ بلی، بلی .! میخواستم بگویم، هوای اتاق واقعا گرم شده ، دلم میخواهد در حویلی چند دقیقه قدم بزنم .

باتمسخر میگویم :

ـ در حویلی ؟! ولی این حو یلی مثل حویلی خانه شمانیست، نه گلی دارد ونه سبزه‌ای‌ونه‌جایی برای قدم ز دن .

قهقهه اش اوج میگیرد :

ـ عیب ندارد. هوای بهترازاتاق که دارد .

آنگاه ازجایش بلند میشود و میگوید :

ـ راهنمایی ام نمیکنید ؟

ازجایم بلند میشوم ومیگویم :

ـ چرا ؟

بعداز پشت میز بلند میشوم و دست محسن‌خان‌را که‌نمیتواند درست سرپایش بند شود میگیرم و هردو ازاتاق بیرون میرویم .

پچ پچ نامفهوم دیگران را میشنوم ، اماچیزی ازآن نمی فهمم. من بی اعتنا به سرگوشی دیگران‌از راهرو میگذرم وباتفاق محسن خان قدم به‌حویلی میگذارم. هوای بیرون جان تازهٔ بمن می بخشد ووقتی به وسط حویلی، جایی‌که نه سبزه دارد ونه درختی میرسم، دستم راازدست محسن خان بیرون میکشم ومیگویم:

ـ شمابااین حویلی وبااین خانه باید آشنایی زیادی داشته باشید.

زبانش راروی‌لبان خشك شده‌اش میگرداند ومیپرسد :

ـ چطور ؟

ـ چطور ؟! شما مگر دوست نزدیك پدرم نبودید ؟ باید باکنج و کنار این خانه آشنایی‌کاملی داشته باشید، درواقع این خانه را مثل من باید بشناسید .

ابلهانه نگاهم میکند ومیگوید :

ـ پدرت ! دوست نزدیك پدرت! ها ... بلی ... باید این خانه را بشناسم ...

دست لرزانش را داخل جیبش میکند و قطی سگرت‌باز نشدهٔ ازآن بیرون می آورد و درحالیکه سگرت رامیان دولبش میگذارد ، دو باره تکرار میکند :

ـ پدرت، دوست نزدیك پدرت !

من چیزی نمیگویم وچشم در چشمش میدوزم . بر ق خاموش نگاهش‌را، مثل‌آتش مرده‌ای که‌زیر خاکستر شود، برویم می‌پاشد وباز میگوید :

ـ پدرت ! ها، بلی پدرت ...

بعد سکوت میکند ومن با عجله میپرسم :

ـ خوب، پدرم چه ؟...

لبخند بی مفهو می میزند:

ـ لیلا! چه‌لزومی‌دارد، دنبال این افسانه را بگیریم، من پدرت را یك باردیدم ، فقط یکبار. آنهم چندسال پیش ... توآنوقت هاخیلی کوچك

(بقیه در صفحه ٦٢)

خوانندگان عزیز قضاوت میکنند

لیلای عزیز !

من ترا از نز دیك ندیده ام، و لی‌درد من، قصه اندوه بار ز ند گی من ورنجی که متحمل میشوم‌بسان سرگذشت غم ناك توست . باین تفاوت که غمنامه تو در مجله‌ی به چاپ میرسد وتو با خواندن آن تا اندازه ارضا ء میشوی و در دت تسکین میابد . همانطور یکه‌شاعر ونویسنده احساس درد ناکی را که نشانه از رنج خودش و محیطش است روی کاغذ می آورد واحساسات و حالات روحی اش را بدینوسیله انعکا س مید هد .

تو نیز قصه زندگی ات را می نویسی قصه ایکه ممکن است داستان زندگی بسیاری از دختران معصو می که فریب هوسهای زود گزر را خورده اند ، باشد .

واما من، از تو بیچاره ترم میدانی چرا ؟ برای اینکه من تا بحال نتوانسته ام قصه این فریب‌وگنا هی را که مرتکب شده ام بنویسم و تصمیم هم ندارم بنویسم چراکه ، وقتی قصه‌ی ترا میخوا نم گمان میکنم اینهمه مصیبت بر من گذشته است‌ونامه‌های که‌تودریافت میداری درمن نیزموثر است وبرای‌مدتها پنجه های غم ودرد را ازدلم دور نگهمیدارد .

حتما تا اینجای نوشته من‌پرسش های درذهن تو بیدار شده . بهتر است آرام با شی .

اینطور فکر کن که عین را هی‌را که تو رفته‌ای منهم تعقیب کرده ام منتها نا مه ها فرق می‌کند حتی آدمهای وچهره هاییکه مسیرزندگی ترا تغییر داده اند یکی است تفاوت در شکل قصه است .

من این سطور ناجور و کوتاه را بخاطر آن برایت نوشتم که زندگی همین است. هر کس غمی دارد وبه اندازه توان و استعدادش آنرا متحمل و پذیرا میشود .ولی‌واقعیت اینست که در جریان زندگی این حوادث پیش می آید . اگرسر تا سر زندگی ساده باشد یعنی پا ی غمی وقصه دردی در میان نبا شد اصلا زندگی نیست .

تانظر تو چه باشد کاش‌میتوانستم بتوکمکی بکنم تااین‌از دردو رنجم‌تا حد زیا دی میکا ست

(ف ـ ن از غزنی)

کوتاه . دلچسب . خواندنی

جایزه ای برای خوش خوابی

کلوپ ها وانجمن‌های زنان واقع دریکی از شهر های امریکا تصمیم گرفتند تا ملکه خو شخوابی را در بین زنان آن شهر انتخاب کرده، جایزه ای برایش‌اعطا کنند در نتیجه جایزه ولقب ملکه خو شخوابی رابه

پیرزن ٦٧ ساله ای دادند که روی یکی از دراز چو کی های باغ عمومی شهر بخواب رفته، ودزد زرنگی هم دندان های ساختگی اورا از دهنش بیرون آورده فرار کرده بود .

به این پیر زن ٦٧ ساله‌یك‌تشك پلاستیکی ویك عدد تخت خواب‌ویك جفت دندان ساختگی‌به عنوان‌جایزه داده شد تابعداز آن آرامتر وراحتتر بخوابد .

کشتی اتمی

تا چندی‌پیش تنها از سه کشور بزرگ جهان یعنی شو روی ، امریکا وآلمان که صا حب کشتی های

بزرگ اتمی زیردر یائی اند نام‌برده میشد. ولی درین اواخر کشورجاپان نیز مو فق بسا ختن کشتی اتمی زیر دریا نی شده که‌بدینتر تیب بعد‌از ان چهارمین کشور ی که همچو کشتی های دارند،عرض اندام نموده است.

وسیله‌ای جدیدی برای پولداران

اخیراً یك شر کت امر یکا یی‌که مصرف‌تهیه اسباب بازی ووسایل تفریحی است ، وسیله ای جدیدی سا خته است، که‌در نوع خود بینظیر است . این وسیله که بشکل حیوان سا خته شده، طریق استفاده ازآن به‌قسمی است که : هر کسی بخوا هد از آن‌استفاده کند بالایش مینشیند وبا فشار دکمه مخصوص حیوان براه می افتد. حر کت این حیوان ١٨ کیلو متر در سا عت است.

گفته میشودکه این اختراع‌جدید که‌در بین تما می وسایل تفر یحی که تاکنون سا خته شده مقام اول‌را اختیار کرده‌وبیشتر مورد استفا ده ثروتمندان قرار میگیرد .

بطری های مخصو صیکه در یك محل مناسب حیوان نصب گردیده به وسیله جدید نیرو بخشیده اوزا به حر کت می اندازد .

کپسولی برای رانندگان

از جمله مشکلاتی که یك دریور همیشه به آن موا جه است مسئله پنچر شدن وکم هوا یی داخل تیوب هاست که‌باید ساعت هارا برای‌رفع این مشکل صرف‌کند، اما اخیراً یك شرکت آلمانی کپسو لی اختراع کرده که میتواند ، سه تیوب را بطور عادی‌هوابدهد، وطریق‌استفاده ازآن به قسمی است که هر گاه تیری پنچر شود ویا کم هوا، کپسول را در محلی که تیوب از آن هوا میگیرد ، گذاشته بدینطریق هر قدر هوای که ضرورت باشد ، داخل تیوب‌میشودوبهترین مفاد این کپسول دربنست‌که از ضا یع شدن وقت جلو گیری میکند . ممکن این وسیله بزودی به‌بازار عر ضه شود.

عکس جالب

ساز

هنگام که گریه می دهد ساز
این دود سرشت ابر بر پشت
هنگام که نیل چشم دریا
ز خشم به روی می زند مشت

• • •

زان دیر سفر که رفت از من
غمزه زن و عشوه ساز دده
دارم به بهانه های مانوس
تصویری، از او به بر گشاده

• • •

لیکن چه گریستن چه طوفان؟
خاموش شبی ست ، هرچه تنهاست
مردی در راه میزند نی
وآوازش فسرده برمی آید
تنهای دگر منم که چشمم
طوفان سرشك می گشاید

• • •

هنگام‌که گریه می دهد ساز
این دود سرشت ابر برپشت
هنگام که نیل چشم دریا
ازخشم به روی می زند مشت

زیر نظر گل‌محمد ادبیار

عهدشکن

هنگامیکه اشکریزان و خاموش با قلب‌های نیم شکسته از هم جدا شدیم گونه‌ات گلگون و سرد شد .

وبوسه هایت ازآن هم سرد تر .

شبنم صبح درپیکر فر سوده‌ام سرماریخت وبوسهٔ یخ زدهٔ تو سر های توانسوزی راکه اکنون حس میکنم برایم بارمغان آورد .

همه عهد هایت را شکستی و در گوشهٔ گل آلود شهرت تن شستی ، من اینك نام‌ترا از زبانها می شنوم وازننگ آن‌بخود می‌لرزم زیرا تو نام خویش را به بهای ننگ شاعر خریدی . هنگامیکه جدا می شدیم نالیدم :

قلبم را پس بده و تو روی گردانده گونه‌برافروختی و گفتی : هدیه رانمی توان پس داد و من باز گشتم و از نیمه راه‌کین گفتم :

من‌هم خاطرهٔ ترا پس نخواهم داد !

«لرد بایرون»

زمزمه

در غریب شب این سوخته دشت
من و غم ، ... چه بر من بگذشت

• • •

ای‌عطش دررگ من‌جاری باش
شعله‌زن دودم‌کن کاری باش

• • •

رگ غم سوخته، ای‌ریشهٔ من
بمك از طاول اندیشه ی من

• • •

دشت شب تاخته ام خاموشم
موج خود باخته ام مدهوشم

• • •

طفل آوارهٔ شهر خوابم
تشنهٔ خویشتنم ، گردابم

• • •

برگ پائیز بدست بادم
ریخته، سوخته، بی بنیادم

• • •

کاروان سوختهٔ چاووشم
دربدر زمزمه ای ، خاموشم

• • •

گره کور غمم بازم کن
قصه پایان دهو آغازم کن

• • •

ای‌توگم ، نامعلوم ،ای نایاب
گنگ تا معلومی را در یاب

• • •

دست پیش آرکه رفتم ازدست
دامنم گیرکه هیچم در هست

• • •

من وتو چیست؟ من ومن باشیم
جوکویری و تمنای نمی

• • •

من‌وچیست ؟ من‌ومن باشیم
روح تنگ آمده ازتن باشیم

• • •

بگریزیم وبه هم آویزیم
عطشی در عطش هم ریزیم

• • •

نفسی درنفس من بفشان
بکشانم ، بچشانم ، به نشان

• • •

بفشان بر سر بازار مرا
جان فدای تو ، بیازار مرا

• • •

سنگ بد نامی بر جانم زن
کوس رسوایی ، بربامم زن

• • •

زندگی چیست؟ سراب است ، سراب
نقش پاشیده برآب است ،برآب

• • •

عشق خونابهٔ دل نوشیدن
کفن ماتم خود پوشیدن

• • •

آرزو گورکن دشت جنون
نانش ازعشق وشرابش از خون

• • •

چند پیریست سعادت درقاف
نغمه‌اش لاف، همه‌لاف‌و گزاف

• • •

مرهم سوختن ازساختن است
چه قماری که همه باختن است

• • •

زندگی چیست ؟ مرا یاد بده
آنچه میدانم برباد بده

• • •

توتیایی تو بچشمانم کش
تشنه‌ام ،تشنه‌یی آتش،آتش

• • •

تیشه بر ریشهٔ جان دوخته ام
دل به هر شعلهٔ غم سوخته ام

• • •

باد آوارهٔ گورستانم
بذر پاشیده به سنگستانم

• • •

برق منشور یخین رازم
پر سیمرغ غمم ، بگدازم

• • •

پیش ازان لحظه که نابود شوم
شب‌شوم ، شعله شوم، دودشوم

• • •

در غریب شب‌این سوخته دشت
کرکسی پرزدو نالیدو گذشت

«رحمانی»

گل‌شب

وقتی‌که چراغ ماه روشن شد
وقتی‌که‌گل ستاره‌ها روئید
وقتی‌که نسیم شور دریا ها
کف های سفید آب‌را بوئید

• • •

تنها و برهنه باز می آیی
باعطر بنفشه ها ونرگس ها
لبهات برنگ زندهٔ آتش
بازوت برنگ تفتهٔ مس ها

• • •

برمی شود ازتن تو آغوشم
چون بستر ابر از تن خورشید
می خندی‌و باکرشمه می گویی
«کی می شود این ستاره هارا چید؟»

• • •

من مینگرم به آسمان خاموش
تومی نگری به چشم من حیران
پلك من وتو بزیر می افتد
چون بال دو مرغ درشب باران

• • •

می‌خندی وباز می گشایی لب
همراه تو ناله می کند بادی
«امشب چه‌شب عمیق آرامی است
در و نه نوازشی ، نه فریادی!»

• • •

ناگه لب تو زبوسه می سوزد
چون برگ گلی زنیش زنبوری
درکام من‌و تو ـ هردو ـ می‌پیچد
زان بوسهٔ تند ـ طعم انگوری

• • •

لبهای تو رنگ تازه می گیرد
از لذت بوسه دیده می بندی :
«امشب چه عمیق آرامی است !»
می گویی و زیرکانه می خندی

• • •

هنگام سپیده دم‌که اردکها
ازبام افق ستاره برچینند
در بستر ماسه های مهتابی
ازدور ، دو سایه را یکی بینند

«نادر پور»

ازمن‌شعرمیخواهی

بآن چشمان پر افسون.
بآن آواز جادوئی
بآن زیبائی وسیمین تنی وفتنه انگیزی
توازمن شعر می‌خواهی
خدارا این چه افسون است
چه‌سحر است این سخن سازی
که‌باآن مرمرین پیکر
بت‌آشوبگر ـ شوخ تمناساز ـ راحت سوز
ازمن شعر میخواهد
توخود شعری
نگاهت

نرگس افسونگرت ـ چشمان شهلایت
دودیوان شعرهرمژگان زدن دارد
وبااین جمله شعر
از این دل بشکسته ازغمها
نگاهت شعر میخواهد
توخود شعری
به‌آن سیمینه پیکر
کزازل‌پیکرتراش قدرتش‌ازسیم‌خام‌آراست
وشاید از برای مدح‌وتحسینش
زعاشق شعر میخواهی
توخود شعری
به‌آن‌رخسارگلگونی‌که نازکترزگلبرگ‌است
به‌آن‌یکدسته سنبل‌کزپیت دردامن‌آویزد
نگاهت شعروچشمت شعرسازوسنبل‌مویت
یکایك شعر گویایند وبااینهم
به افسونت
بجادویت
بزیبائی وطنازی وباهرچشم‌و ابرویت
پریچهرا ! توازمن شعر میخواهی

«سر شار روشنی»

یک نقش و

ازدل گذشته یك جوره چشم مرا نگـــاه میکند ونگاه هایش مرامیخوردمن حالی ندارم، آینده‌ای ندارم • زندگی من یکپارچه گذشته است ویك جوره چشم هاییکه مرا نگـــا ه میکند ونگاه هایش مرامیخورد •

من ناخود آگاه قلم راروی کاغذ می‌کشیدم• برای لحظاتی بدون آنکه خودم متوجه باشم اینکاررامیکردم • من غرق درافکارم بودم • این دست هایم به‌ارادهٔ خورشان اینکاررا میکردند • دست های یك نقاش مهم تـر ازچشم هاو افکار اوست • ودر آخر ارادهٔ خودشان را پیدا میکنند . اگر بتوانید مرا نقاش بنامید •

خوب من ! الان متوجه میشوم • ببینـم دست های من چه‌کرده بودند • حالا خطوط روی کاغذ برجسته تربنظر می رسید • ومن نگاه می کنم ها! درست! آن خط های‌منحنی ازدوجانب منتهی میشود، به دوخط مستقیم فرورفته • این دوخط منحنی کـوتاهی را موازی به هم طی میکردوبعد پایین ترمی‌آمد• وبعدادرست •• بعد هردو بیك خط منحنـی محدب روی خورد • وبطرف پائیـن می آمد وخوب !••

چی شدها! این تصویر یك انسان باید باشد • من این دومنحنی رابه هم وصـل می‌کنم • وتمام میشود ها! این دومنحنـی درچانه به هم وصل میشود وچانه ای پدید می آید• مصمم !•

این تصویر نه چشم دارد ونه هم هیـچ چیزدیگری • ولی این یك خط منحنی محدب کشیده کافیست که بی حالی کند این مرد بی‌چهره مردیست‌مصمم! چانه‌مصمم چانه‌مصمم پدرم •

من آنقدراین خط منحنی محدب کشیـده رابیاد می آوردم که الان ناخود آگاهانه آنرا روی‌کاغذآورده بودم• این خط منحنی محدبی که درخاطر من برای ابدنقش بسته بود• من همیشه‌به‌چانهٔ پدرم چشم می دوختم • این خط منحنی محدبی‌که وقتی پدرم‌قهرم‌میشدبه لرزه درمی آمد• ومن این‌خط منحنی محدب راکه می لرزید می دیدم، نه ! من جرات نداشتم بالاتر، به چشم های پدرم نگاه‌کنم• میترسیدم دریك لحظه برق چشمان پـدرم امواج شعله های خشمش ، مرابسوزاند وبه خاکستر مبدل کند، نه من تحمل آن نگـاه های خشمگین پدرم را نداشتم• دراین‌حال من فقط یك چیزرامی دیدم • این خط منحنی محدب راکه می لرزید• ودرآن حال ازصدای نعرهٔ دوردستی آگاه بودم • باصوت غـرور ودورگرای •

ـ توچوچه سگ ! توچوچه سگ !•••• توچوچه سگ هرزه ••• ومن این نعره رااز دوردست هامی شنیدم • واین خط منحنـی محدبی راکه‌چانهٔ پدرم‌بودومی لرزیدمیدیدم• بعداین صداها دردهلیز گوش هایم فـرو میرفت • ودردالان خاطرم انعکاس میکرد • ومن متوجه میشدم، این چوچه سگ هـرزه من بودم‌که ناکام مانده بودم• واین خـط منحنی محدبی که می لرزید چانهٔ پدرم بود که هیچ چوچهٔ سگ هرزه‌ایراکه ناکام بماند دوست نداشت • من همیشه ناکام میماندم• این خط منحنی محدب هم همیشه می لرزید• واین زوزهٔ شوم پدرم هم دردالان خاطـرم همیشه انعکاس نمی یافت •

من بخودم متوجه میشوم • هـا! ایـن تصویر مردبی چهره رابایدتمام می کردم• من چه‌احمقی بودم • من چه ساده به گذشته ها، به تاریکی های این گـذشته ها غرق میشدم •

من باید این تصویر راتمام میکـردم• تصویر این مردبی چهره را بـاآن چانـهٔ مصمم اش •

انگشتان من روی کاغذمی لغزد• حـالا انگشتان مردروی پیشانی قرار دارد • چه پیشانی عریض ! مثل پیشانی پدرم !

الان دودسته خطوط محدب درقسمت پائین پیشانی‌رسم شده • ابروهای درشت ومجعد• مگرنه اینکه ابروهای پدرم هـم درشت و مجعد بود •

خوب ! چه میتوانم بکنم ؟• حالاکه پدرم اینقدر مراتسخیر کرده بود !! من بایدچشم ها را رسم‌میکردم.دوبیضوی‌سفید وبعددودائره سیاه دربین این دوبیضوی سفید • در یك لحظه دوچشم، دونگاه خشمگین ازروی کاغذ، اززیر آن ابروهای مجعد بمن دوخته شـده بود وحالت این نگاه ! تعجب ؟ نه ! حیرت؟ تحقیر؟ شاید. تنفر؟ بلی! تنفرتنفر !•

وخدامیداند این تنفر رامن چطور کشیده بودم. خوب مگر نه اینکه مـن‌معجون ایـن تنفـر را ازپـدرم به ارث بـرده بودم• و این معجون حالا در ورای این خط هاتجسم می یافت •

خوب ! بازهم گذشته •••! من چرا باید خودم راباایـن گذشته مصروف میکردم • این تصویر هیچگونه شباهتی به پدرم نداشت • هیچ شباهتی نداشت • این تصویریکه فقط دوچشم داشت ودونگاه و دیگر هیچی.

من باید لب هارارسم میکردم • لب هاو چشم ها، بینی !• بینی رامی توانستم باید یك خط منحنی کمی مایل رسم کنم• فقـط این لب هاوچشم هابودند که می توانستند حالتی درتجسم بدهد• چشم هاکه نگـا ه میکرد• ولب هاکه ازهم بازمی شد• یابهم نقل می شد• ولی این لب هائیکه من الان روی‌کاغذ کشیده بودم ازهم بازشده بـود• یك لبخند ؟ بلی • وآیااین لبخند ازنشاط بود •

هرگز! این لبخند هرگزنمی تواند با آن نگاه پرنفرت تناسبی بهم برساند ونشاط را تجسم بدهد • پس این لب هابرای چه از هم بازشده بود •

استهزا ؟ بلی • من ناگهان بخودمی آیم• ومی بینم چی کشیده بودم • یك نگاه تنفر! ویك لبخند استهزاء ! پدرم •••

من وحشت زده به تصویر خیره میشوم! من‌چی‌کشیده بودم• افکارمن ، من‌الان دربین لحظات خودآگاه وناخود آگاه درنوسان بود•

من درلحظات ناخودآگاه چیز هایی بوجود می آوردم وبعد درلحظات خودآگاه وحشـت میکردم •

واین چشم هابمن نگاه میکرد ومن میدیدم واین لب هابمن لبخندی زد ومن می دیدم• وبعدآن خنده پدرم رامـی شنیدم • خنـدهٔ پرنفرت پدرم راکه دردهلیز خانهٔ ماانعکاس می‌کرد ودردهلیز گوش های من !

ـ هه هه هه هه •••

ـ ها ها ها ها ••

ـ هی هی هی هی ••

ـ هو هو هو هو ••

ـ اوه اوه اوه اوه ••

پدرم به قافیه من خندید • پدرم بااین خنده هایش هرچه نفرتی رادر دلش ازیـن دنیا و مردمش داشت سرمـاخالی میـکرد. وباخروش خنـده اش امـواج نفـرت را در خانهٔ مامی پراکند • ومن ومادم از امواج این نفر ت استنشاق می‌کردیم • خانهٔ مایك کابوس بودو خنده های پدرم آهنگ ا ـن

یک تصویر

نوشته: مسعود راحل

این کابوسی‌که پدرم ازپدرکلانش به‌ارث برده بود • بعد مادرم راکه دختر با نشاط وخندان بودبه این کـابوس آورده بود • ومن دراین کابوس چشم به‌دنیاکشوده‌بودم •

بدان شب • آن شب ده سال پیش خنده های پدرم به ناله تبدیل شده بـود• پدرم سرطان شده بود• زهرآن معجون تنفر

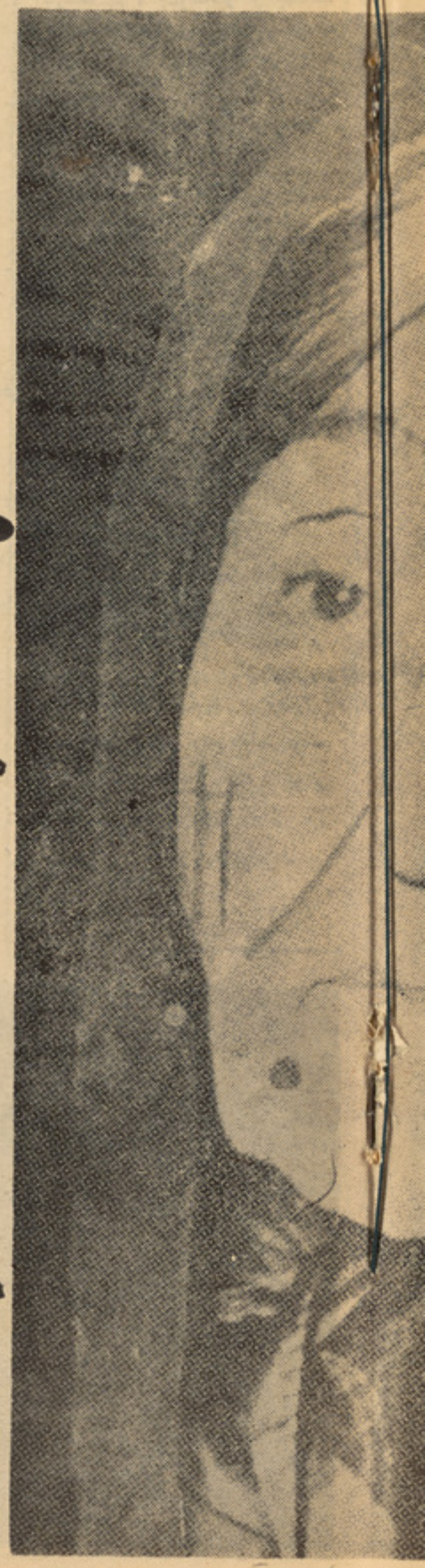

اورابالاخره ازپادرآورده بود• پدرم دیگـر ضعیف شده بود• ودیگرنمی‌توانست قاه قاه بخندد ویاهی‌هی نفیر بکشدوتنفرش رابیرون بریزد •

حالا پدرم درامواج تنفرش دست وپـا میزد• یك مردابی که تمام محتوی آن زهر بود• وناله میکرد• ازدرد ناله میکرد • نالهٔ سرد وغم انگیز •

وبعداین ناله هم به زوزه تبدیل شد • زوزهٔ شومی که یکوقتی خنده بود• شبیـهٔ زوزه سگی که مرگ رادردوقدمی اش ببیند وازترس زیاد نتواند صدایش رابلند کند •

بعداین زوزه هم خاموش شد وسکـوت همه جارافرا گرفت • ومابه این زوزه سکوت گوش فرادادیم • این سکوتی که زوزه های پدرم رادردلش داشت والان بماپس میداد• ومن به مادرم نگاه میکردم • قیافهٔ پیرمادرم• چشمان پیرمادرم• موهای پیرمادرم واحساس میکردم که مادرم هم این زوزهٔ سـکوت را می شنید •

وحالااین تصویر باآن چانهٔ مصمم ! باآن شیار های پیشانی باآن ابروهای تند ، باآن نگاه های پرنفرت ، باآن استهزاء چقـدر شبیه پدرم بود ها•

گویی روح پدرم دراتاق من سرگردان‌بود والان آمده بود وخودش راروی کاغذ کشیده بود• فقط برای اینکه مـرامسخره کنند • بااین لبخند، باآن نگاه • وبعدآن نفیر ازدل تاریك گذشته هابرین ست •

[redacted]

من نگـاهایم رااز تصویر برمی گیرم • وبه این دیواری‌می‌دوزم . این دیواریکه‌هیچ حرکت نمیکرد• این دیوار یکه نمیدانـم چگونه باسنگدلی پدرم ارتباط میگرفت •

الان این دیوارسیاه بود واسرار آمیز • اتاقم هم تاریك بود •

من هروقتی به اتاقم می آیم پنجره هـا رامی بندم• بعددرروی این دیوار خط نوری ظاهر میشود • من سرم رابرمیگـردانم • مادرم هست • که سـرش رازالای دروازه داخل کرده • ودرون اتاق رامی نگرد •

– داود! اینجا کسی هست!

– نی مادر !!

مادرم مکث میکند • گویی اوهم بهسکوت گوش میدهد •

– پس توباکی گپ می زدی ؟

– هیچکس مادر! من گپ نمیزدم •

– ولی من شنیدم تومی گفتی [redacted] •• [redacted] • نان چنددقیقه بعد تیارمیشود •

من به خودم فرومیروم • این صدا هـای درونی من آنقدر هابلند بودکه حتی مادرم هم آنرا شنیده بود ؟

نه مادرم خیالاتی شده بـود • درست همانطوریکه من خیالاتی شده بودم •

چه حماقتی! در یك لحظه من‌این تصویر راباگذشته ام • بااین گذشتهٔ تاریك ارتباط میدادم• وفکرمیکردم روح پدرم برکالبد این تصویربیك نوعی حلول‌کرده • چه خرافاتی!

داوُد ! توخندیدی ؟!

–بلی ! ولی بسیار بلند خندیدم‌مادر؟••

مادرم مکث میکند • گویی می‌خواهد مطمئن شود که خندهٔ من مانند خنده پدرم درسکوت انعکاس نمیکند •

–بسیار بلند عزیزم !مثل‌پدرت •

«مثل پدرت» «مثل‌پدرت» ••این جمـله کوتاه برای لحظاتی در افکارم اینطرف‌وآنطرف میرود• تامن بالاخره به‌معنی آن متو جـه می‌شدم •

– «مثل پدرت» •••

–چی‌گفتی مادر ؟مثل پدرم ••

ولی مادرم رفته‌بود • دروازه هم بسته‌بود• آن خط نور روی دیوار هم محو شده بود ، حالا اتاق تاریك بود ومن‌بودم واین تصویر مگرنه اینك این تصویر بازم بـه پد رم شباهت داشت . آن لبخند اهریمنی.آن‌نگاه پرنفرت •

این تصویر مرا طلسم کرده بودو مارا می‌خواست تسخیر کند • نه! این تصو یـر نمی‌توانست مراتسخیرکند! این تصویر ر ا من خودم کشیده بودم و حالامـی‌تو انستم نابودش کنم • من‌می‌توانستم این چشم هارا بانوك پنسل ام‌کور کنم• یاآن لبخند را بـه گریه تبدیل کنم • مگر نه اینکه مـن‌نقاش بودم واین تصویر راهم دست های من خلـق کرده بود• من دستم روی کاغذمی لرزد ومن خط منحنی بزرگی روی تصویر می‌کشم •یك ضلع یك چلیپا• یك چلیپای بزرگ! مـن

مرابین که ساینس می خواندم • مـن درفاکولتهٔ طب درس می خوانم • درآن دالان های طویل زیرزمینی فاکولته • ماانسان ها راتسیلخ می‌کنیم• درست مثل یك ماشیـن اعضای بدن شانراازهم جدامی کنیم • رگ هاوپی هایشان رادرست مثل سیم های موتر حساب می‌کنیم وبعدبه هم پیوندمی دهیم • وظایف هرکدام ازاین سیم های بدن انسان رایادمی گیریم •

این‌تارها بانوسان های درونی‌احسا سات رابه دماغ انتقال می‌دهد• درست همانطـو ر یکه‌یك سیم جریان برق رابه دا خل ماشین انتقال میدهد•

وبعد صدای استاد اناتومی را بیـا د می‌آورم •

–انسان فقط یك ماشین است ! یـك ماشین •

درست ! وحالامن دراین اتاق تاریك‌درورای این کتاب ها، آن جمجمه کـه استاد بـمن هدیه کرده بود تاسرش مطالعه کنم،وایـن تصویر واین دیوار وسوسه میشوم،درست است که خاطره پدرم خوش آیندنبود و لـی حالا گذشته • مرابین که‌فکر میکردم رو ح پدرم داخل اتاق شده و بعد روی این کاغذ درقالب این تصویر حلول کـرده • چـه احمقانه !

من به‌خودم می خندم •

دروازه به‌شدت بازمی شود• من‌سرم رابر میگردانم •

مادرم باوحشت بمن خیره شده •

–چرامادر ؟

می‌خواستم بایك چلیپا این تصویر رامسخره کنم • وبعد به‌تصویر خیره شدم• این خـط منحنی ،یك ضلع یك چلیپا الان روی‌تصویر نقش بسته بود وچه نقشی ! داغ‌یك شمشیر یك خنجر حالا تصویر واقعا اهریمنی شده بود• مگرآن نگاه وآن چشم ها، آن‌لبخندکافی نبود • وتصویر هنوز لبخند ی زد • نـه من این تصویر رانمی توانستم مغلوب کنم• این تصویر رامن اگر چشم هایش را هم‌کور میکردم می خندید واگر لب هایش را هـم قفل میکردم بازهم نگاه میکرد، این‌تصو یر تنها در روی کاغذ نبود، این تصویـر در خاطرم بود• وتصویری بود ابدی ! باآن‌خنده وباآن نگاه •

–من صداهای مقطع مادرم را که درآشپز خانه کار میکند می‌شنوم •مادرم نان شب را تیار میکرد • ولحظه ای بعد من صدا یش رامی شنوم •

– داوُد ! تو خندیدی ؟!

من به‌آن اتاق دیگر ی‌می‌روم• مادرم بمن نگاه میکند• من سرم را پائین می اندازم •و مصروف می شوم چند لقمه ازگلویم فـرو ببرم •

واما مادرم ! من سنگین نگاه های مادرم را هنوز احساس میکردم •

نه‌نه ! مادرم هنوز بمن نگاه میکـنـد • من حالا باید سرم را بردارم• من سرم را برمیدارم • مادرم باعجله نـگـاه هایش را می‌دزدد • ومصروف خوردن میشود • من بابی اعتنایی می‌پرسم :

– من پیشتر مادر ! مثل پدرم‌خندیدم؟

مادرم باتعجب مرانگاه میکند و لی‌باعجله تعجب اشرا می پوشاند و لبخند می‌زند•همان لبخند پر چین وچروك کـه بیشتر غـم‌را انعکاس میدهد تانشاط را •

–نه ! مهم نیست پسرم ! فقط اینك من در مقابل صدا های بلند حساسیت‌دارم•

ما درست ! ومن می دانستم چراحساسیت داشت•

من دیگر چیزی نمیگویم • من به دوردست هاگوش می دهم • به‌صدای دور دست‌ماشین موتر ها ! صدای ماشین موتر پراز جنبش وحرکت وزندگی است •

بعضا فکر می کنم موتر ها از انسان ها زنده ترهستند • ومن به‌این صداها گو ش فرامیدهم• صدای روح نواز ماشین موتری بگوش میرسد که‌سرشار از زندگیست• بعـد صدانزدیك می‌شود• الان موتر از خم کوچهٔ ماعبور میکند وبعد نزدیك تر• الان مو تر از مقابل خانهٔ ماعبور میکند • غرش موتـر برای یك لحظه‌خانهٔ ما راپر میکند• سکو ت راپهت زده وشکست خورده باقی‌میگذاردوبعد دور می‌شود • من موتر را درخاطرم مجسم میکنم• باآن چشم های زیبای شفاف که‌فقـط یك نگاه دارد • یك نگاه ثابت • الان‌ایـن موتر باوقار تمام روی سرك می‌لغزد وبانشاط مادرم باز مرا نگاه میکند•

صدای پرنشاط مادر ! من بخردم لبخـند می زنم •

وبعد باز هم آن نگاه! سنگینی آن نگاه! سنگینی آن نگاه ! مادرم بازمـرا نگـا ه میکند •

مادرم حتمااین لبخند رادیده • من صبـر میکنم • برای لحظه‌ای تعهد میکنم که بـه چیزی فکر‌میکنم • ولی نگاه های مادرم قطع نشده • من سرم رابرمیدارم • درست! مادرم بمن نگاه میکند • این دفعه نگاهش راهـم نمی دزدد •

– توخسته هستی پسرم !

– ها! درست مادر• امروز چهار ساعـت تمام دراین زیرزمینی سرد فاکولته بودیـم تطبیقات میکردیم مادر! سرانسان ها! بدن انسان ها• شکم انسان ها•

بقیه در صفحهٔ ٦٠

دنوی عصر لوری!

ستاپه هره کرشمه‌کښې نوی سوزاونوی ساز دی
نوی درد دی، نوی‌شور دی ، نوی طرز او نوی رازدی
ستادی نوی سوز او سا ز ته بې‌تعبیره شول‌شعرونه
څکه ستا دازلمی حسن له زړونه بې نیازدی
نه دی زلفې په ملا ځانګې تروړنو او رنګنونو
نه دی سترګې‌نوری‌کړی ، نه دی سترکښې اعماردی
نه دی رم تیرونه ورته ، نه دی چم‌هغسې شان دی
نه دی هغه وړنوری کړی ، نه دی ستر کښې عجازدی
ای دنوی عصر لوری چه‌ساده یې سر تر پایه
په‌دی واړه سادګی‌کښې‌داخه‌رنګ او څه انداز دی

(لایق)

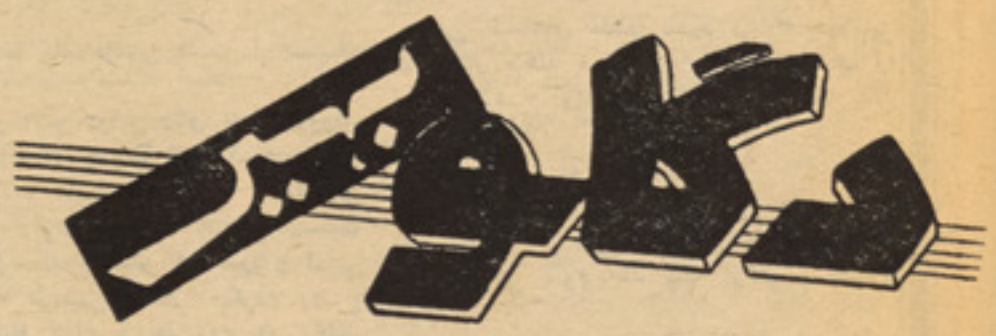

دصباسترګی

په لیمو کښې می غړیږی دچا سترګی
چه کاته دمسیحا کړی زما سترګی
ستا دسترګو بلا وا خلم داسې نشته
مالسیدلی په دنیا دی بلا سترګی
هر صبا د چا انجام ته اشاره ده
څه خو ماته شه ګویا د صبا سترګی
اوس کښتنی دی دیقین د جواهرو
که پخوامی وی کجکول دګدا سترګی
زړه می بیادمی نوشی نه توبه‌ګارشو
ساقی‌راشه‌نن خوسړی‌کړه په ماسترګی
په ککو کښې می‌دشپږ لکه ډیوی‌دی
دا محتاجی ستا دمخ ده رڼا سترګی
ما حمزه ته په وړیا وی دوړیا نه
که می واخلی ددیدن په بها سترګی

(حمزه)

عشق درس

که په هجرکښې خوک ماپوښتی‌له حاله
حال خودادی چه ناتوان یم بې مجاله
زه دیار په دیدن څکه شتاب کړم
چه دعمر بقا نه وینم تر کاله
چه تر حسن تر جماله یې زار نشم
شرمنده یم د خوبانو تر جماله
ته وماته نصیحت مکړه ناصحه
عمق بې نیاز دی له ثواب اوله وباله
بې دخپل آشنا دحسن له تعریفه
هیڅ می پوښتنه له نوره قیل وقاله
ماعشق په‌درس‌کښې‌نورڅه لوستی‌نه‌دی
بې له زلفو بې له خط وبې له خاله
په دنیا په آخرت می دی خدای نه‌کا
بې نصیب د مهرو یانو له وصاله
که یار سرپه دیدن غواړی مه جاروزه
دغه حکم رحمان کړی دی دلاله

(رحمان بابا)

دیدن

دادګل په‌خواکښې چه‌له نازه ترانه‌وایی
ژاړی آئینی ته سبا خپله افسانه‌وایی
روغ خلک‌که مالیونی بولی‌نو ګرم نه‌دی
اوس خولیونی‌خلک هم ماته‌دیوانه‌وایی
ماشی دی پتنګ چه‌اوریدشمعی‌ستی‌کړیدی
مینه‌ورته خپله فلسفه‌کښې پروانه‌وایی
ای‌شومه‌آشناچه دی دیدن‌په‌ماپیرزونه‌دی
داسې یارانی ته‌به‌خوک ختګه‌یارانه‌وایی
ای آشناخیرات ددیدن ګله ګله هم ګوه
خیردی‌پیرګوهربه دی‌خیرات‌ته‌شکرانه‌وایی

(پیرګوهر)

دزړه دوا

په شبه‌کښې‌دهجران دزړه رڼامی ته‌یی ته‌یی
دخیال اوزده دنیاکښې تمل یی ته‌یی
دمینی په صحرا کښې اودهجرپه سوداکښې
زړګی راسره نشته دلربامی ته یی ته‌یی
داستادزلفوتاردی که زماوا ،شب تاره دی
په دی‌کښې سودایی شمه سودامی ته‌یی‌ته‌یی
تیاره کښې به اوسیږمه په تاپسې کړیږمه
بل برق اوبرښناخه کړمه برښنامی ته‌یی‌ته‌یی
بستردوردو غم‌کښې اودخیال په‌پاڅ‌حرم‌کښې
زه لرم ملګری خاص آشنامی ته یی ته‌یی
نه خوب شته‌نه‌آرام شته‌نه‌می‌فکرنه‌می‌پام‌شته
تصدیق اوتصور، صغرا، کبرامی ته‌یی ته‌یی
نه‌رنځ دی نه‌مرض دی ستاوصال زماغرض‌دی
طبیب نه‌پیژنم دزړه دوامی ته یی ته یی
دمینی مسافریم او د حسن مجاور یم
نفرت له بندګی کړم او آزاده زندګی کړم
په لار دمحبت کښې رهنمامی ته یی ته یی
دهیچا غلام نه‌یمه آغا می‌ته یی‌ته‌یی

نغمی دبختانی دی که لوګی سپیلنی‌دی
دزړه منقل نه خیژی مدعامی ته یی ته‌یی

(عبدالله)

ګلابی بشره

له حیا دی آئینه په مخکښې آب شوه
په فراق دی ګونه زیره دآفتاب شوه
ورځ په‌ورځ دری‌روښنایی دمخ‌زیاتیږی
نوی میاشت چه‌دی روانه په‌رکاب شوه
چه یی ګل داستاد مخ په رخسارولید
شګوفه دزړه په‌وینوکښې غرقاب شوه
چه حاضر په عدالت شو ستا دحسن
ګرنګه‌زبه‌دسوسن په‌سوال اوخواب شوه
بیا به ولګوی اور دچا په خونه
چه له قهره دی سمن بشره ګلاب شوه
چه یی ستا آتشی شونډی په‌زړه‌ګرځی
څه عجب که دهغوسینه کباب شوه
چه‌مشغول داستادمخ په خال وخط شوم
مشغولا راخخه پاتی د کتاب شوه
ته چه توره تیروی زه در پوهیږم
مقرره شهیدی زما په باب شوه
ستا دغم له ډیرو اوښکوچه تل ژاړی
دحمید خونه په مخکښې دسیلاب شوه

(حمید)

ولی؟

نظر نه کوی زما په ژړا ولی
په ژړا پوری خندا کړی زما ولی
ډیرپه زړه‌کښې غیرت راشی له‌نسیمه
چه له زلفو سره ستاشه آشنا ولی
خودپوهیږی چه رقیب زما دښمن‌دی
په ویل یی مخ پوشی کړی له ماولی
ستا د دواړو تیر پوسترګو وایه
د حیا دکان له ماکه تا لا ولی
ودی خپل‌مخ توری زړه ته حیرانیږم
چه یی مینه نه توریږی له تاولی
که ایری په تندی لونم کوکی وکړم
په دا کوکو زما نه کړی پرواولی
معزاله چه ته شړی له خپله دره
په ګلونو باندی ګرځی بورا ولی

(معزاله)

شوخی‌سترګی

دامی رنګی شوخی سترګی یار دچادی
خوک به وژنی په خنجر انګار دچادی
چه ملک سړی، پیری یی ګناخوان دی
داجوړشوی په ښه خوی سینګارچادی
کونګه زبه دسوسن ورته ګویا شوه
دا آواز دکوم بلبل منقار د چا دی
چه یی نورله نوره په آرزو غواړی
دا غالب په درست عالم انوار دچادی
چه له آهه یی آسمان خمکه لړ زیږی
دایه پړ کو پړکو غوخ بیمار دچادی
چه حسین‌لکه پتنګ وربانده جل شو
دغه ناز دی دکوم انګار دچا دی

(حسین ملک پوری)

عکس و مطلب

بازیچه های خطرناک

طبقه روشنفکر غرب برعلیه یك فابریکه
طبقه روشنفکر غرب برعلیه یك فا بریکه تولید سامان بازی اطفال احتجاج کرده اند این فابریکه سامان بازی رابه اشکال مختلف واز جمله ازروی آلات قتاله میسازند • آنها گفته اند بازیچه تاثیر عمیقی بالای روحیات اطفال دارد، اگر اطفال باچنین بازیچه های خطرناکی بازی میکنند احساسات بجرم پسندی شان تقویت میشود • در عکس شما یك کیوتین (آله ایکه در انقلاب کبیر فرانسه برای قطع کردن سرانسانها بکاربرده شده بود) رابشکل بازیچه مشاهده میکنید که سر یك کدی واجدا میکند •

استفاده از انرژی زمین

پیش بینی کردن ذخایر مواد مولد انرژی علمارا بفکر این انداخته است که از انرژی داخل زمین استفاده کنند • بهاساس فیصله ملل متحد ازدوسال بهاینطرف در قسمت های مختلف امکا ن استفاده ازمواد مذاب داخل زمین تحت مطالعه گرفته شده است•

بهاین اساس درسر حدبین مکسیکو و کالیفر نیا یك چشمه آب جوش رایافته اند که میتواند ساحه زیاد ی رادر جنو ب غر ب اضلاع متحده امریکا از آب گرم بی نیاز بسازد . درعکس چشمه آب گرم یکی ازشهر های ایتالیارا مشاهده میکنید که بخارات آب ازآن متصاعد گردیده است . ازین چشمه میتوان انرژی برق هم استحصال کرد•

اردوگاه اسرا

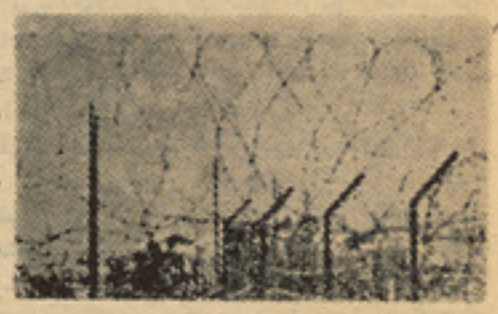

درین عکس یك اردو گاه اسرای انگلستا ن رادر شمال ایر لند مشاهده میکنید که درآن هفتصد نفر آزادیخواهان ومساوات طلبا ن بدون محاکمه محکوم بحبس شده اند•

کشف جدید

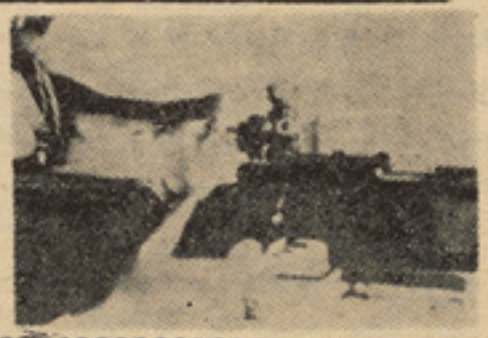

متخصصین اتحاد شوروی عقیده دارند که در اسلحه گرم یك «حافظه مقنا طیسی» موجود است • توسط بعضی آلات فهمیده شده میتواند که مثلا ازیك تفنگ چه وقت فیر صورت گرفته است. این مطلب در کشف جرایم وحادثات جنایی کمك میکند . برعلاوه پیش بینی کرده میتواندکه مثلاازیك وقت میل تفنگ خراب میشود و منفجر میگردد •

تیاتر موزیکال اطفال

در انستیتوتی بنام گیپرو تیاتر در جوار سر کس جدیدیك تیاتر موزیکال اطفال ساخته میشود که گنجایش ۱۲۵۰نفر کودك راخواهد داشت وبر علاوه در بالکون جایی برای والدین این اطفال ساخته اند تا هنرنما یی کودکان خودرا تماشا کنند • این تیاتر اطفال سالونی برای کنسرت دارد که سه‌صد نفر درآن جمع شده میتوانند•درعکس شما مودل این تیاتر رامشا هده‌میکنید•

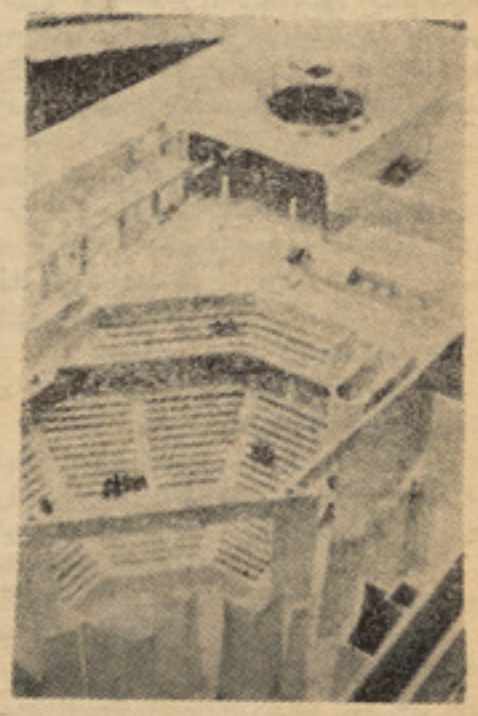

طیاره کوچک

یکنفر پیلوت انگلیسی بنام جان پو تر درمیدان هوایی وینگ فوردتوسط آله پرواز دهنده بنام یو پیتریك حرکت نمایشی پرواز را اجرا کرد• آله مذکور که مانند بایسکل باپای زدن بحرکت در می‌آید ساده ترین نوع وسیله پرواز می باشد • ماشین مذکور نه متر ارتفاع گرفته میتواند و چهل وپنج دقیقه میتواند پرواز کند• درعکس ما شین مذکور راحین پرواز مشاهده می‌نمائید•

دومین تک پوستی از روی تابلوی های پیکاسو

درین اواخر نیو یورك وژنوتما یندگی های موسسه ملل‌متحد تکت پو ستی‌جدید ی طبع کرده اند. در تکت تار بلویی از سال ۱۹۳۸ که‌کار پیکاسو می‌باشد چاپ شد • این تابلو پور ترت دختر پیکا سو است •

این دومین تابلوی پیکاسو است که از روی آن تکت پوستی طبع‌میشود• رسم اول پیکاسو که تکت پوستی شده است عبارت‌از پیرقی است بنام گویر نیکا که درسال ۱۹۳۷ رسامی شده است •

برق اتومی

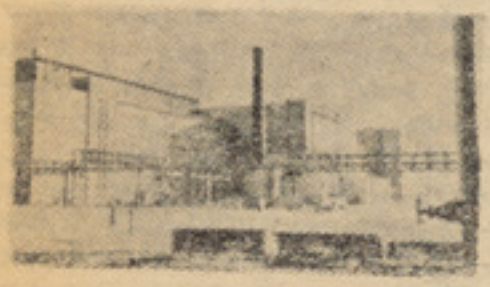

دریوز سیلاو یکی ازشهر ها ی چکو-سلاواکیا چندماه قبل اولین فابریکه بر ق هستوی بکار افتاده است که به کمك اتحاد شوروی اعمار گردیده است•

درین دستگاه بحیث منبع انرژی ا ز یورانیوم استفاده میشود که ظر فیت تولیدی آن ۱۵۰ میگاوات می باشد . در جوارآن یك مرکز تولید برق دوم هم ساخته میشود که دارای ظرفیت ۸۸۰ میگاوات می‌باشد • در سال ۱۹۷۳ در منطقه جنوب غرب موراو یا کار ساختمان یك تولید انرژی برق بهمان شکل شروع شده است درعکس او لین مرکز برق اتومی چکو سلاواکیا را مشا هده میکنید •

بدتر از مرگ

نویسنده : جیمز موترو

ترجمهٔ : دکتور شهسوار

از اینجا با ماهمراه شوید

کریج عضو باز نشستهٔ سازمان امنیت ماورای بهار انگلستان است که پس از کشته شدن معشوقش «تسا» دریکی از ایستگاه‌های متروی لندن، انتقام اورا می گیرد وسپس ازشدت غصه به‌یکی از جزایر یونان آندراکی رفته نزد پدر خوانده اش سرافینو منزوی میشود. درهمین وقت آقای لومیس که‌درین سازمان سمت مهمی دارد، دوباره به‌جستجوی او برآمده بااصرار اورا وادار میکند تابخاطر صیانت منافع انگلستان دریکی از جزایر نفت خیز خاور میا نه ماموریت جدیدی را بپذیرد واز جان ناکسوس میلیونر یو نانی وهسرش فلیپ که احتمال دارد از طرف مخالفین انگلستان ربوده شده وبه‌وسیله فریفتن آنان لطماتی به منافع نفتی انگلیس وارد گردد، محافظت کند .

اورا به‌قتل برسانیم.

ـاوچطور آدمی است ؟

ـمن مدتها قبل یکبار اورا ملاقات کرده بودم ولی آنوقت نمیدانستم چکاره‌است؟ اگر آشنا می‌بودم چقدر خوب‌میشد.

این را گفته از جیب بزرگ کر تی خود پاکتی رابیرون آورده به‌سلینا داد وسلینا با دیدن تصویر ناگهان خودرا با کریج ،روبرو شد دید و آنوقت فهمید که وی یك دروغگو نبوده است .

***

کشتی حرکت خودرا بسوی غرب معیارکرد ودر میان آبهای نیلی رنگ ادریاتیك‌خرامان به‌پیش روی پرداخت . ساحل غربی آن‌نقاط زیبایی که‌پدیهٔ صنعت‌وهنر دست‌انسانهابود در افق پدیدار گردید .

وکم‌کم آنقدر نزدیك شد که مسا فرین کشتی فلیپا می‌توانستند کلبه های‌ماهیگیران، قایق های بزرگ بادبانی ماهیگیری که روی بعضی از باد بانهای آن تصویر چشم و یا ستاره رسم کرده بودند تااز نظر بدزما نه مصوون باشد ،جزء به‌جزء تشخیص دهند . هرقدر پشتر میرفتند کثرت کشتی های تجارتی ، زورقها وقایق های ترانسپور تی وتفریحی را بیانگر وضع فعال وپر تحر ك شهری میدانستند که اینك چند د قیقه بعد وارد آن می‌شد ند . سرعت فلیپا به نیمه پا ئین آورد ه شده‌بود دربندرگاه بسوی‌محلی که‌مرکز ثروتمند ان و اشخاص معروف ونیس وجهان بود، نرم‌نرم می لغزید. هوتلهای جهانگردی بارنگهای سپید ، گازینو ها، باغچه های پراز گلهای رنگارنگ ودرختها ی زینتی ودورنمای مینار های بلند کلیسا ها در اینجا وآنجا ، مژدهٔ ختم او لین بخش مسافرت دریایی شان را بانسیم خوش آیند بحری ،به‌آنها میرساند. فلیپا داخل‌کوی‌سن مارك گردید ونزدیك جزیرهٔ سن خارج‌لنگر انداخت .

کریج میان فلیپا وناکسو س در عرشه ایستاده بود وچشم از منظرهٔ جالب سا حل برنمی داشت. دریا از انواع کشتی ها ی خورد وبزرگ جوش می‌خورد . ودر ساحل یك جمعیت پر جنب وجوش و هیجان زده‌قابل تشخیص بود .فلیپابسوی او بر گشته گفت :

ـخیلی زیبا وخیلی‌خطرناك است.

ناکسوس بجای کریج به جواب ا و پرداخت :

ـهنوز این یك گوشه شهر است. دیدنیهای زیادی درونیس پیدامیشود.

اینهم قصر من است وباانگشت یك‌عمارت کوچك ومجلل رانشان داده دو ربین را در اختیار کریج قرار داد: کریج دوربین را بر چشم نهاده متوجه ساحل گردید. قصرکوچك درنظرش منظم وجالب توجه آمده‌درکنارزینه هایی که به‌محل رقص میرفت دو قایق‌موتوری بسته بود. از تحسین نتوانست خود داری‌کند ودرعین حال پرسید:

ـاینهمه ترتیبات برای چیست ؟

ـبیشتر از انراهم خواهی دید. عفو کن جان. ماشب در این جا یك محفل ر قص داریم.

ـچقدر نفر باین رقص ا شتراك خوا هند کرد ؟

ـتقریبا سه‌صد نفر .

ـخبرنگاران ، عکاسان ونمایندگان تلویزیون تلویزیون نیز حتما خواهند آمد؟

ـطبعا بالماسکه بزرگی است. قرار بود نیز حتما خواهند آمد؟

ـپوسه ؟

ـآری جان واین برای من خیلی ا همیت دارد .

کریج نقشش راکه حبس کرده‌بود، رها کرد وگفت: باشد. تواگر نقشه منزلت ر ا در اختیار من بگذاری ،کار ها رو براه می شود .

هر دو با شاره ما کوس بداخل کشتی‌رفته نقشهٔ خانه را ذره به ذره وباد قت از نظر گذراندند .یك درب دخول ویك درب خروج داشت .این از نظر کریج مطلوب بود .جانب دیگر خانه را ساحل وآب کانال بزر گ احتوا میکرد . باغچه یی هم داشت که‌از یکسو به کانال خورد واز سایر جوانب به کوچه های باریك نیس محاط میشد .فرا ر بود .کار کنان کشتی در دعوت سرو یس کنند وروی خود کشتی یکی یا دونفر بنو بت پهره دهند .او رکسترا از روما احضار شده بود ونیم بیشتر مدعوین را هم اروپا یی ها تشکیل می دادند .نا کوس فکر میکرد این رکلام خوبی برای شهر ت بیشتر اوستو کریج احسا س کرد که این از آرزو های جدی ناکوس بشمار میرود ودیگر جلو گیری ا اینهم خیلی دیر شده پوسه تمام کار ها را انجام داده بود .کریج در آخر مد اکره شان گفت: بسیار خوب آنطور که تو میخواهی بشود .ولی هردوی شما باید در کنار هم باشید واز میان جمعیت دورنشو ید.هر کس باید آنرا بداند که اگر مایل است شما رابه ببیند ،در آنجا میتوا ند بشما برسد .

ناکو س گفت :

ـ طبعا وبعلاوه یك چیز دیگر هم است. گفتم این بال ماسکه است. همه باماسك شرکت خواهند کرد حتی یکی‌برای توهم‌آماده شده است .

ـاین همان چیزی است که دنبا لش می گشتم .

ـ نیمه شب شروع میکنیم وچند لحظه قبل از دمیدن شفق ماسکها بیرون آور ده خواهد شد. گویا ونیسی ها در قدیم چنین میکردند پوسه‌این‌طور میگوید ومیگفت‌که‌چنین مجا لسی مخصو ص بزر گان‌می بوده است. اشخاص معروف وثرو تمند .

ـ در هرحال پوسه ترا قانع کرد که‌تو مثل آخرین سلسله آنان استی‌وبعدلحظه‌یی تاه ل‌ادامه داد: پس قبل از نیمه شب اتاق خوابت را ترك نخوا هی گفت. قول است ؟

ـقول است .

ـد یگر چه کسا نی قبل از آغاز محفل آن جاخوا هند بود ؟

ـکا رسو نها یك ساعت قبل آنجا خواهند بود .باید منزل برای پذ یرایی کا ملا آماده باشد. عملهٔ کشتی که به نوبت پهره‌خواهند داد ،گروپ اول شان ساعت ۱۱ آنجا خواهد رفت .

ـ ومهما نان اینجا ؟

ـ آنها هم میتوا نند بما نند. شام را ساعت ۱۰ شب صرف میکنیم .

ـمیشود .اما من هم اکنون می خواهم به ساحل بروم .میتوا نم این محافظ را با خود همراه ببرم؟

ـ هر چه میل خودت است .

ـ فقط او را .آیا راجع بمن چیزی به او گفته ای ؟

ـخیر .

ـدر ینصورت باو بگو که من محافظ جدید تو استم وتوصیه کن هر چه من باو امر می کنم اطاعت کند .آه راستی هاری ..

ناکسوس به اونگریست وکریج‌گفت:(یقین دارم میدانی چه باید بکنی ؟)

ناکوس جوا بداد :میدانم در مو قعی که ایجاب کند ،چه بکنم .فقط همین .

فصل یازدهم

موتر بوت ،نزدیك لیدو کریج رابه ساحل پیاده کرد .کریج پس از سفارش برانندهٔ‌که همانجا منتظر او بماند ،به اولین قهوه خانه نزدیك بندر برای تیلفون کشیدن شتا فت ، آنقدرفرصت نداشت‌که‌تادابنلی برودوبرگردد . به جستجوی محل اقامت‌گاریر سول پرداخت همینکه او را پشت تیلفون حاضر یافت مختصری از ماجرا را بار گفته در عین حال پرسید که سلاح با خود آورده است یا خیر؟ بعد از اینکه صحبتش را با او تمام کرد ، قهوه خانه را ترك گفته بسوی دکا نها لار- گوسن مارکو براه افتاد .برای پیدا کردن دوا خانهٔ که مورد ضرور تش بود، دچار مشکلی نشد واز آنجا بسرعت نزد راننده موتر بوت بر گشت وتوضیح داد :

ـ به قصر تیلفون کردم ،کسی جواب‌نداد. برو یك نظر کن به بین آنجا چه خبر هائی است ؟

من همین جا منتظرت میمانم .

«تیسوس» اطاعت گفته‌به موتربوت پرید واز طریق کانال بسوی قصر حرکت کرد . کریج‌وقتی تنها ماند نگا هی به اطراف خود افگند ودر میان از دحام با همان نظر اول انگلیسی جذاب قد بلند را شنا خت که پطلون سیاه ،کرتی سپورت آبی رنگ ،کفش هایی بمود فلور نتینا وشاپوی بوریانی‌سرو وضع او را آ ر ا سته بود کریج‌از میان جمعیت ازخود بی‌خبرومعامله‌جی باآسانی راه خود را باز کرده بسوی نزدیك شدو به‌سختی‌مرد بلند قامت راتنه زده‌بعجله گفت:

معذرت می خواهم آقا :

ـ عیبی ندارد .آیاشما هم انگلیس استید؟ چه خوب شد. در هر حال امید وارم سراغ کدام فروشگاه بیر را درین نزدیکی ها داشته باشید .

ـوقتی باین گوشه بر گردید ،قهوه خا نه را خوا هید یافت .بیا یید باهم برو یم.

از میدان گذشته وبرای اینکه فشار جمعیت اذیت شان نکند،زیر سایبان‌یك‌درب ، پنا ه بردند .کریج یکبار دیگر بد قت آنمرد را نگریست وبعد گفت از دید نت خو شحا لم آیا اسلحه را آورده ای ؟

گاریر سون‌جواب داد: بگذار اول‌خریطه‌شهر را نشان بد هم .

خریطهٔ بزرگی را درپناه درب از هم‌گشوده کریج از یك گوشهٔ آن گرفته ودر عین حال

یك‌جیب خود را سنگینی احساس کرد. خنده یی بر لب آورده گفت :

ـمتشکرم .میل داری امشب درین بالماسك اشتراك کنی؟ کارسیون جواب داداین‌نهایت آرزوی من است شب‌خوبی خواهیم داشت.

ـدر اینصورت برو وبرای خودت نقابی دست وپاکن .ساعت ۱۱ در همین جا با هم خواهیم دید درست است ؟

ـ آری .چیز دیگری برای گفتن نداری؟

در ینموقع صدا یی چون پا شیدن دانه های تسبیح روی سنگ فرش وبعد هم بهم خوردن بالها ی‌کبوتر آن سا حلی راشنیدند

یك گروپ تور نستیهای المانی که‌عکاس هم با خود داشتند ،بسوی آنها نزدیك می آمدند . گاریرسون خریطه را برای خود نزدیك بردو کریج شتاب آلوده گفت:

ـزود باش برو ترتیب‌بیر آشامی را بگیرد ویك بوتل هم بخاطر من ایزرو کن.

گادیر سون از او جدا شد و مشغول تماشای رانندهٔ موتر بوت گردید که‌با مهارت قایق را بساحل بسته از آن بیرون پرید وبه استقامت محلی که او ایستا ده بود شتافت کریج با خود فکر کرد (بو نایـنـهـا انیر اکه روزی کشته خواهند شد هرگز تصور کرده نمیتوا نند .)اما که میدا نـد شاید (تیسو س) حق بجانب باشد .چه کسی میتوا ند جرئت آنرا داشته باشد که قتل نا کتوس راخیال کند .«تیسوس» به او رسیده گفت :

ـ زنگ تیلفون را کسی در آنجا نشنیده است .

ـشاید نمره را غلط گرفته باشم .این را گفته منتظر جواب تیسو س‌بسوی اونگریست اما طرف اظهاری نکرد .لاجرم کریج به حرف در آمد .

ـوقت داری یك چیزی بنو شیم ؟

ازین‌پیشنهاد ،«تیسوس» چنان خوشحال شد که حاضر بود ،هما نجا نطق مفصلی راجع به مثا هداتش در قصر ایراد کند ولی کریج زیاد او را بحرف در نیا ورده وبسوی قهوه خانه حرکت کردند .

این قهوه خانه تقر یبا از ده سال به اینسو در آن نقطه باز شده ولی هیچ چیزدر آن نسبت به ده سال قبل تغییر نکرد بو د حتی گربه هایش بنظر همان گربه های‌ده سال قبل جلوه کرد .از نظر کریج درو ینس همه چیز شاید بحال خود باقی میماند .پشت خود را بد یوار ی‌که تقر یبا نیم متر عرض داشت تکیه‌داده در بیرون روی تراس نشستند تا در عین حال عابر ین را تماشا کنند .در نزدیك شان گروهی از کسبه‌سر گرم‌نوشیدن قهوه وکافه ژینا بودند .تیسو س شراب و کریج‌آرو یتو فرمایش دادند .کریج که غرق تماشای اندام ور زیده وغول آسای تیسوس بود ،به گار سول گفت بوتل بسته بیاور و قتی دید که حریف بدون وقفه آن بوتل را سر کشید ،بوتل دیگری برای او فرما یش داد .

تیسوس گفت: شب خسته کننده یی پیش رو خواهیم داشت. دزد ها بیکار نمی نشینند وبهر تر تیبی باشد دستبر دی باین مهما نان ثرو تمند خواهند زد .

ـ آنها که دعوت نشده انـد ، چگو نه میتواند داخل قصر شو ند؟

ـآنها بصورت سا ختگی از خود دعو ت می کنند .حتی من یقین دارم کار تهای خودرا خیلی پیشی در ست کرده باشند .

بابوتل مرتبا دهان بدهان‌میشد وبعجله‌می نوشید. کریج پرسید:

ـ در آنجا محا فظین ما هم خواهند بودو آنها بیکار نمی نشینند .نو کیسه ها را به حال خود شان بگذار وتوتنها مراقبت‌بزرگ ترها باش وعده‌یی از همکارا نترا هم بـا خود بگیر وهمینکه متوجه حادثه سوکسو شدی ، فورا بمن اشاره کن یا اطلاع بده.

ـ آیا شما منتظر کدام حا دثه استید ؟

ـهر چه در غیا فت باین بزرگی احتمال وقوع دارد .

ـ کاشی واقع شود .

این را گفته دگر بار. دهان بد هان بوتل گذاشت ولحظه ئی بعد بوتل خالی در میا ن انگشتا نش باقی ماند.در همان حال انگشتان نیرو مندش شروع بفشر دن‌بوتل خالی کرد. تمام قوت خود را متمر کز کرده وعـرق از صور تش جاری شده بود تا عاقبت بوتل در هم شکست وپاره های شیشه روی میز وزمین فرو ریخت .آنو قت بسوی گار سون که‌بوتل دیگر ی‌را برای او می کشود ،نگر یسته پرسید :

ـ آیا تو هم میتوا نی؟

کریج بجای گار سون جوا بداد :

ـکا فیست .مرد نیرو مندی استی .توفقط در موقعی که احتیاج داشتم ،نزدیك من‌باش.

تیسو س‌باسر اشاره اطاعت‌داد.بنو شیدن بوتل سوم پرداخت وگفت :تا شروع‌مجلس رقص دیگرنو شیدنی‌دربین نخواهدبود وکریج تائید کرد:

ـمنهم همینطور .

ـ امشب حوادث نا راحت کننده ای‌پیش خواهد آمد .

ـ چه حوادثی ؟

ـخانمها ومسالهٔ لباس .یکی ازین حوادث است .

ـ واضح تر صحبت کن .تا بفهمم چـه میخواهی بگوئی .

ـ خانم نا کسوس یك لباس مخصوص امشب ساخته اند .پیا بسونی‌هم ازعین‌همان مود برای خودش تهیه کرده است.

ـ یقین داری ؟

ـ آری .ولی مشکل بیشتر برای تو خواهد بود .به دردسر خواهی افتاد .

راستی من از تو خوشم آمده بود .

تیسو س این را گفته شراب خود راختم کرد وبعد با کریج بسو ی ساحل رفته . سوار موتر بوت شدند وچندلحظه بعد داخل کشتی فلیپا بودند .

معلوم میشد مدعوین بالماسکه از همان لحظه لباسهای خودرا پوشیده اند . کریج بزحمت ازمیان قیافه های عجیب که لباسهای ناپلیون ها، شوالیه ها ، حقه بازها، ملکه های قبرسی، دزدان دریایی، دهاتی هـا ، اصیلزاده ها وغیره را دربرکرده وگردبادبه ویسکی نوشیدن مشغول بودند، گـذشته پهلوی کسی که دستکش طلایی پوشیده وقیافهٔ لاردبایرون رابخودگرفته بود، توقف کرد. مارك سوی ون بودسلام داد. کریج بعجله جواب اوراگفته بسوی اتاق خودرفت.

اوباید یك دزد دریایی می شد . یك پطلون باپاچه های وسیع ، چکمه ها ی پوستی نرم، پیراهن سپید، قطیفهٔ سیاه و یك دستمال سرخ برای اینکه بسر خـود به بندد، برایش آماده گـذاشته بودند . کریج تپانچهٔ سیت ویسون وکارد بوئـر آلمانی راهم ضمیمهٔ این کلکسیون کـرده آماده‌شد. درهمین وقت درزده شدوآندریوس داخل‌گردیده پاکتی رابوی داد وگفت جوابی است‌که ازدوست تان رسیده است .

کریج ، پاکت راکشود. درمیان آن‌استاد سهم شرکت های پلاستیك غذای دریایی و ماگراالکریك رایافت که درتمام آنها ازطرف اودوهزار پوند سترلینگ سرمایه گـذاری شده بود. زیر آنهادرکاغذکوچکی این پیغام راخواند : «تاول ، مشکوك . بیابسونـی مشکوك . مارك سوی ون معلوم میشود با پوسه همکار است . ولی ازآنها کاری علیه ناکسوس ساخته نیست . خودت بیدار باش. لومیس ».

کریج از آندریوس پرسید : همـه اش همین بود ؟

آندریوس جواب داد :

ـ خبرهای دیگری هم گـرفته میتوانم . بعلاوه آقای من میخواستم به‌اطلاعتان برسانم که درضیافت فراموش نشدنی امشب، مـن نیز اشتراك خواهم کرد .

کریج باحفظ احتیاط گفت : ولی من‌امشب درمیان آنهمه سرگرمی به جستجوی دوستانم وقت ضایع نخواهم کرد .

آندریوس پرسید :

ـ سیگار می‌کشید آقای من ؟

ـخیر. ولی اگرتوبخواهی میتوانی یکدانه ازین سیگار هابرداری .

واززیر بغلش تپانچه سیت ویسون رابه آندریوس نشان داد. آندریوس جواب داد. متشکرم . وخارج شد. کریج هم چند لحظه بعد به سایر مدعوین پیوست .

ناکسوس شبیه یکی ازاربابان قدیمـی ترکی لباس پوشیده بود ودرآن لباس خیلی مضحك می‌نمود. بدنبال اوگویی یکی اززنان حرم اش دیده میشد . سیه جرده، سیه مو وزیرشلوار درحریر، سراپای اندام زیبای زن رازیباتر جلوه میداد . روسری حریـر سیاه اش فقط رخسار اوراپنهان میداشت و سایر قسمتها بصورت آزاد تری در اختیار چشمان کنجکاو قرار میگرفت . وقتی کریج مشغول جستجوی فلیپاشد، حوری حرم‌ناگهان به خنده درآمده گفت :

ـ اینجااستم وروسری خودرا بـالا زده افزود: وقتی یك شوهر بخواهد یك ارباب ترك باشد، زنش نیز میتواند برای او در جلدبهترین جاریه حلول کند .

بعد زیوراتی راکه در انگشتایش‌زده بود بصدادرآورده هردودست راروی سر گذاشت. صدای غرش ناکسوس مانند آواز یك گرگ بلند شد که میگفت :

ـ فلیپ، برای خدا، کافیست .

ـ فلیپادستهاراپایین آورده صورت خودرا نیز باروسری پنهان کرد:

ـ می بخشی جان ، امشب بدون علتـی احساس ناراحتی میکنم .

ـ اگراینطوراست ازرفتن به مجلس‌رقص صرف نظرکن .

ـ غیرممکن است . همه چیز آماده شده، مگرنمی بینی ؟ بعلاوه رفتن من شرط است.

ناکسوس داخل صحبت شد :

ـ هیچ نگرانی ندارد ، خو ش خواهد گذشت . بعد بسوی کریج برگشته پرسید: برای توچه‌کاری انجام داده میتوانم‌جان؟

کریج نگاهی به فلیپا افگند که مشغو ل بالازدن روسری بود ورگهای شقیقه اش‌متورم بنظر می آمد. چهره اش رنگ پریده بود واحساس می شد که‌به دوا احتیاج دارد.

بقیه در صفحه ٥٦

گذرگاه تبسم

فکا هیات این شماره را بنا غلی احمد غوث زلمی محصل ا دبیات ارسال کرده اند .

با حرکت

دخترك چندوقت بود که‌باپسر همسایه گرم گرفته بود، بالا خر مادرش‌پرسید :

ـدخترم فکر میکنی این‌پسر ترا دوست دائمته باشد؟

ـخیلی‌مادرجان !

ـتاحال پیشنهاد ازدواج را باتو کرده .

ـنی چون خیلی خجالتی و کم جرأت است تاحالا این پیشنهاد را نکرده ولی‌باحرکاتش‌برایم فهمانده.

ریزش

مردی از پشت تیلفون گفت :

ـ دکترجان پسرم سخت ریزش کرده . دکترجواب داد : فرق‌نمیکند من فر دا منزل شما می آیم و او را معالجه میکنم ،بما اوراز سایر افراد خانواده جدا نگهدارید و....

ـولی شما نمیدانید خدمه مااورا بوسیده است .

ـ چه‌کار بدی، مجبورم اورا ضدعفونی کنم .

ـ دکترجا ن منهم‌می تـر سم. زیرا خدمه مانرا بوسیده ام

ـموضوع خیلی مشکل شد این میر سیاند که شما باعث شیوع بیماری شده اید .

بلی چون خانمم راهم بوسیده‌ام.

ـ خدا لعنت کند، پس منهم‌مبتلا شده ام.

از:و-کو کو لیشکین
ترجمه:غالمغالی

پیاده‌مسؤل است

سیدوروف بازهم بالای وظیفه اش ناوقت‌آمد . البته او از چندین روز باینطرف ناوقت سرکارش می آید ، یك دفعه برایش گفتم:اوکاتب اعلانات چرا ناوقت میائی ...؟ غم‌غم‌کرد وخودرا تیر نمود ، دفعه دوم گفتم ، دفعه‌سوم‌گفتم ... بالاخره حوصله ام بسر رسید واین مطلبرا روی تخته اخبار داخلی شعبه‌نصب‌کردم ..

آمر شعبه حاضری بمن گفت :

ـ ببین ... تو حق داری چنین چیزی‌بروی‌تخته بنویسی ... اما باید علت را دریافت علت را جستجو کنو ببین‌چه مو ضوعی‌است‌که باعث ناوقت آمدن او میشود .

من در پی‌کشف علت شدم . اورا تعقیب‌کردم . دیدم قضیه بیخ دارد . بلی این موضوع را بعد از کنجکاوی زیاد فهمیدم .

علت ازاینقرار بود که مامورشعبه اعلانات‌هم ناوقت می آید و کاتب از اویاد گرفته. درپی کشف علت ناوقت آمدن مامور اعلانات‌برآمدم ... بالاخره واضح شد که‌مدیر اعلانات هم ناوقت می آید واو از او یادگرفته ...

علت ناوقت آمدن مدیر اعلانات راهم‌کشف‌کرده ، علت آن بی علاقگی مدیر عمومی بود بلی من این مطلب را فهمیدم اما باید علت‌بی علاقگی اورا دانست . بالاخره فهمیدم‌که بی علاقگی او از عصبانیت های بیجای آمرشعبه نشات کرده .

درپی کشف عصبانیت های آمر صاحب‌بر آمدم ، بیچاره بیجا عصبانی نبود... یك عالم مکتوب را برای امضاء گرفتن بـه آمـرعمومی می فرستد ولی روزها معطل‌میشود .

چه‌کار بدی ... اما نه نبایداینقدر عجولانه‌قضاوت‌کرد بایست قضیه راکشف‌کرد وعلت را در یافت نمود .

آمر صاحب عمومی آدم فعالی است،پس‌چه‌شده که مکتوب‌ها را دیر تر نـزد خـود نگهمیدارد ... ؟

این مطلب را هم‌خودم کشف کردم .

آمر صاحب عمومی پیاده بازیـگوش دارد.روی میزش را پاك نمیکند ، هر روز و قتی اومی آید می بیندکه بروی میز خاك نشسته‌غالمغالش بلند می شود ، باپیاده پنج‌وشش میگوید و در نتیجه یك عالم وقت اداری اوتلف می شود .مثل اعده میکنیدکه همهٔ‌تقصیر بگردن پیاده است ..؟ رو ز دیگر در تخته‌اعلانات واخبار نوشتم : «کاتب اعلانات‌ناوقت می آید ولی تقصیر آن بگردن پیاده‌آمرصاحب‌عمومی است ...

(پایان)

مزد

شخصی غرق شد کس دیگر ی اورا نجات داد شخص نجات یافته گفت برادر نزدمن‌نوت‌ده افغانیکی است اگر پنج افغانیکی میدا شتم در بـدل این کـار برایت میدامش آنشخص گفت فـرق نمیکند یکبار دیگر خودرا بینداز که نجاتت دهم تمامش رابده .

«زیبایی زن »

پسر ودختر ی باهم راجع بـه زیبایی حرف میزدند،پسرگفت :

ـ من فکر میکنم دختر ها ازپسر هازیباتراند .

دختر بلا فاصله گفت :

ـزیبایی زن یـك امـر طبیعی است .

ـاتفاقا در اینجا اشتباه میکنی چـون زیبایی زن یك‌امر کا مـلا مصنوعی است .

تاثیرنطق

دو نفر که‌عادت داشتند همیشه درمجامع ومحافل مختلف سخنرانی کنند بایکدیگر درد دل میکرد ند اولی گفت :

ـبدترین چیزی که‌مرا ر نـج میدهد اینستکه ببینم کسی درموقع سخنرانی من به‌ساعتش نگاه‌کند.

ودمی آهی کشید وگفت :

ـبدتر ازآن اینسـت که پس از نگاه کر دن آنرا تکان بدهدتـا مطمئین شو دکه‌خوابیده یا کـار می‌کند .

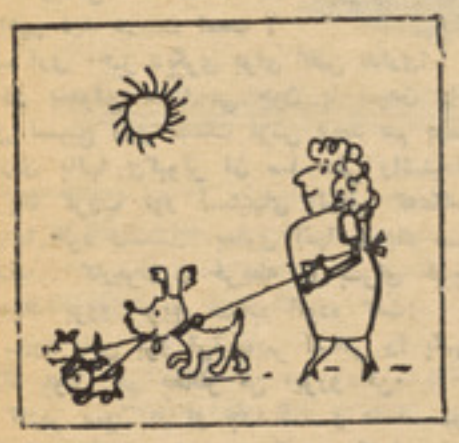

بدون شرح

«سر صحبت»

یکنفر سالخوره چند وقت پیش به اروپا رفته اوباکشتـی از ایتالیا بفرانسه میرفت . در اثنای قدم زدن درکشتی چشمش بدخترزیبایی میافتد، عشق پیری کار خودش را کرده او اختیار از کف مـرد سال خورده میرود . پس‌ازمدتی نقشه کشتی بالاخره تصمیم می گیرد سر صحبت را بااو باز کند،روز اول جرأت نمی کند حرفی‌بزند، ر وز دوم‌وسوم هم خجالت میکشدبالاخره روز چهارم که آخرین‌ر وزمسافرت است صد دل رایکدل‌کرده‌نزددختر زیبا میرود ومیگوید :

ـببخشید خانم ، شماهم‌باهمین کشتی مسافرت می‌کنید.

چشم پشك :

چشم یك نفر را که دیـد خود را از دست داده بود ، عوض کردند وبجای‌آن چشم پشك را پیوند زدند .چندی بعد که مرد مذبور بینایی‌خود را بازیافت یکی از دوستانش از او سوال کرد که باچشم که تازه آنرا پیوند زده است چه حال دارد . مرد گفت : شب‌ها وقتی میخوابم یـك چشمم بطرف غار موش خیره میماند

بالزاك شناسان

فانتزی — مترجم ذال

چند روز پیش در امتحانات پو هنتون شرکت نمودم . آنروز مطابق پروگرام امتحان مضمون ادبیات اروپا ازشاگردان اخذمی‌شد. استاد مضمون که امتحان اخذ میکرد ازرفقایم بود. زنگ زده شد . شاگردان همه‌بصنف رفتند ورفیقم نیز خودرا با عینك هایش‌مجهز نموده و قیافهٔ دیگری بخود اختیار کرده‌بسوی همه شاگردان نظر انداخت و بعد بسوی من نیز باهمان قیافه نظر انداخت‌که گوئی من‌نیز شاگر دش باشم .

وقتی تمام محصلان در جاهای خود قرار گرفتند یکی از محصله هارا نزد خود طلبید وسوالی باو داد :

ـ لطفا در بارهٔ شیلر و فعالیت های‌ادبی اروآثارش معلومات بدهید ؟

ـ شیلر ـ محصله در حالی‌که به جوابات خود اطمینان هم نداشت شروع به سخن‌زدن نمود .

ـ در نیمهٔ دوم قرن هجده تولد یافته .او مناسبت نزدیکی باگویته داشت ومخصوصا از همین لحاظ در سال ۱۷۷۹ بسوی ویمر جائیکه گویته کار می‌کرد رهسپار گردید. محصله به سخنان خود ادامه داده افزود:

ـ لازم است تذکر دهم که بیست سال بعدآن در شهر تور در غرب فرانسه یکی‌از نویسندگان معروف دیگر نیز تولد یافت که انوره دوبالزاك بود ....

محصله بعد ازینکه سخنانش را باینجا رسانید بصورت مفصل و شرح دربارهٔ زندگی و آثار بالزاك به استادش جواب میداد واستاد سرتا پا بسخنان او گوش میداد وباعلاقمندی جوابات وی را می شنید . بعد از لحظهٔ در مقابل نام محصله در جدول امتحان نمره‌اعلی گذاشته شد .

این‌بار نوبت بیك محصل رسید، محصل باهیجان بسوی میز امتحان آمد .

استاد با غرور وذوق زیاد روی بسوی شاگردش کرد وگفت :

ـ خوب رفیق ! تواکثرا در سیمینار های صنفی که در بارهٔ هوگو دایر شده بود حاضر نبودی . ببینم حالا چطور آمادگی خواهی داشت ؟ خوب بفر مائین در بارهٔ هوگو و رومانتیزم اوچه می دانید ؟

ـ هوگو ... ویکتور هوگو ... هو....هو.. هوگو ... زبان شاگرد در حالیکه بندش پیدا می‌کرد خواست به صحبت آغاز نماید .

ـ هوگو یکی از نویسندگان رومانتیك فرانسه است . اما علاوه از رو مانتیزم در فرانسه در آن وقت سبك های ادبی دیگری نیز وجود داشت . مخصوصا ریالیزم .معروف ترین نویسندهٔ سبك ادبی این عصر انور دوبالزاك است .

ـ لازم است تذکر داده شود که بالزاك بصورت وضح و مستقیم اعلان کردکه ادبیات باید بصورت مستقیم با لای زندگی تاثیر داشته باشد .

محصل برای اینکه استادش را بخود متوجه ساخته باشد با سرعت هرچه تمامتر ومفصل تر دربارهٔ بالزاك شروع به سخن زدن نمود وآنقدر بسرعت حرف می‌زدکه‌استاد نمیتوانست اورا متوقف سازد تاآنکه مجبورشد ورقهٔ‌نمرات را بالاکند و نمره عالی در مقابل نامش بگذارد .

ـ شاعر بزرگ‌ایتالیایی دانته ....(شاگرد دیگر شروع به جواب دادن نمود) .

در نیمهٔ قرن سیزدهم تولد یافته .اشعار دانته تاثیر بزرگی بر ادبیات آنوقت ارو پا وارد نمود ...

بزرگ ترین و معروف ترین اثر ادبی دانته کمیدی الهی است . با ارتباط باین اثر ادبی لازم است متذکر شویم که بالزاك نویسنده بزرگ فرانسوی نیز بهترین اثر ادبی خودرا بنام کمیدی انسانی نوشته است ...

شاگرد باادی جمله فوق بدون اینکه به سوال استاد در بارهٔ دانته صحبت کند دربارهٔ بالزاك و آثار ادبی او شروع به سخن زدن نموده و و آنقدر پرگوئی نمودکه بالاخره یك‌نمره اعلی‌دیگر نیز درجدول امتحان‌افزود گردید .

نوبت‌به شاگرد دیگر رسید وقتی پارچه سوال را از بالای میز بر داشت در بارهٔ سویفت و فعالیت ادبی او سوال شده‌بود. این شاگرد آخرین کسی بود که نوبت خودرا می گذشتاند ولذا شروع بجواب دادن نمود.

ـ سویفت یکی از نویسندگان سیتریك انگلیسی بود و از جمله آثار معروف اویکی هم (مسافرت گولیور) نام دارد .

ـ سولفیت شخصی ضعیف المزاج بوده و همیشه مریض بود یابه عبارت دیگر دارای صحت خوب نبود .... از نقطه نظر وضع‌صحی سویفت بیشتر به بالزاك شباهت داشت.و مانند بالزاك نمیتوانست بیشتر به نوشتن آثار ادبی بپردازد ... و از همین جا او نیز اصل سوال راگذاشته در بارهٔ بالزاك صحبت نمود .

این شاگرد مانند شاگردان قبلی آنقدرتبحر ودانشمندی خودرا درمورد بالزاك و بالزاك شناسی به استادش عرضه نمودکه استاد مجبورشد باو نیز بلند ترین نمره را بدهد.

باین ترتیب امتحان ختم شد . بعدازینکه آخرین شاگرد اتاق امتحان راترك گفت.رو بطرف استاد که رفیق و دوستم بود نموده باو گفتم :

ـ رفیق آیاتوموجه نشدی‌که تمام‌شاگردان درمقابل پرسش‌های تو تنها دربارهٔ بالزاك صحبت کردند و تو همه را نمرهٔ اعلی‌دادی؟

استاد شانه هایش را بالا انداخته بالهجهٔ مخصوص بمن جواب داد :

ـ چطور امکان دارد !!! می دانی من بتو چه میگویم ؟

ـ من‌در همین تازگی ها در بارهٔ یك نامهٔ خیلی معروف بالزاك مطالعات و تحقیقات نموده ام . درین نامه نویسنده نابغه‌میگوید: ریشه ومنبع دانائی یك سوام را دانائی شخص در مورد مو ضوعات خارج آن تشکیل‌میدهد که در وقت سوال دادن به شاگرد از روی معلومات اضافی آن معلوم می شود .

ـ بصورت عموم می توانم بتو بگویم که بالزاك .....

استاد خواست بااشارهٔ به‌بالزاك یکباردیگر این عنوان را برایمن از الف تا(ی) تشریح کند . امامن زیاده برآن آرزو نداشتم سخنان اورا بشنوم .

زیرا بخاطرم آمد که استاد چند روز قبل رساله دکتورای خود را در مورد بالزاك و بالزاك شناسی دفاع نموده‌بودو لذا فقط ضعف اورا شاگردان یافته بودند وازین سبب بود بودکه هرشاگرد خودرا درگذشتاندن امتحان قوی احساس می کردند .

بدون شرح

دوستم داری یانی

دو نا مرد جوان با هم صحبت میکر دند ضمن صحبت دختر رو کرده به پسر وگفت :

ـنمیدانم دوستم داری یانه؟

عزیزم به اندازهٔ ترا دوست دارم که دیوانه توهستم، دیوانه ...

برای اینکه این دیوانگی را ثابت کنم حاضرم درزودترین فرصت با تو ازدواج کنم .

اولی: من برای اینکه‌کیسه ام کهنه‌نشود درحمام ازآن استفادنمیکنم.

دومی: من هم برای اینکه شیشه های عینکم سائیده نشود. بدون عینك مطالعه میکنم.

زن دلسوز !!

رمز شوهرداری

مشارکت درهرچیز، خواه آن‌چیز تکه ای‌نان باشد خوا ایده و فکر، مردم رابیشتر بیکد یگر نزدیك می سازد .

یکی از اساسی ترین طریقه های روابط زناشو هری، شر کت‌درعلایق و دلبستگی ها وتفریحا تیست که مورد عشق ومحبت هردو طـــرف باشد .

طور دایم بکار اشتغال ور زیدن وتفریح نکردن روش عا قـلانه ا ی نیست وزندگی زنا شو یی را بـــه جمود وخمود می کشاند .

زنی که میداند درسر گر می هاو مشغو لیات شوهر نیز باید سهمی داشته باشد، ما نندیك مصا حـب ورفیق صمیمی به محبو بیت خودمی افزاید .

بسیاری از زنان رامی شناسم که دایم غمین و افسرده اند و شکا یت دارند از ینکه چرا شو هـر شا ن تعطیلات هفته واو قات بیکاری رابه کار می گذرانند .

زنانی که در تفر یحات او قـــات بیکاری و فرا غت شو هر خودشریك وسهیم می شوند، به ندرت ممکن است از محبت های مخصو ص وی محروم گردند .

آیا شو هر تان در مواقعی کـه برای تفریح خارج ازمنزل می‌رود ، شمارا در خانه تنها میگذارد ؟شاید او شخص خود خواه وغیر قابـــل اصلاحی است ویا شاید شماز حمت آنرا بخود نداده ایدکه خانه‌وکاشانه راچنان مطلوب طبعش سازید کـــه موجبات تفر یح اودر خانه فرا هـم باشد .

خانمی در ابتدای زندگی‌زناشویی ازاینکه میدید شو هرش چـــو ن گذشته او قات بیکاری را بـــا دوستان دوران تجرد می گذرا نـد بسیارناراحت بود،درحالیکه‌وی‌مانند هرزنی علاقمند ، آرزو دا شـــت شو هرش پس از فراغت از کـار، سا عات‌بیشتری‌رادر کناراوبگذراند امابه این همه ناله و شیون سرنداد تهمت نزد، عیب جویی نـکردو در خانه ما در ش پناه نبـرد، وی در عوض برای‌اینکه بداند شو هر ش

بقیه در صفحه ٥٦

سعادت درحسن تفاهم است

برخی اززنان بواسطه انس‌والفتی که‌با فراد خانواده یا آشنا یان خود دارند ، حاضرنیستند از آن محلی که سکونت دارند به جای دیگـری انتقال یابند .

البته برای خانواده ای که‌درمحلی مسکن وماوا گرفته ومستقر شـده مشکل است که ناگهانی به محـل جدیدی نقل مکان نماید واین ا مـر نیاز مند شهامت وتهور است .

ولی پایه های ازدواج باید چنان مستحکم باشد که این نقل‌وانتقـال هابه طبیب خاطر پذیر فته شود .

زندگی سعادت آمیز و خـــوش خانوادگی رابا گرد آوری اشیـــاء واستقرار دریك‌محل مخصو ص‌نمی توان تامین کرد. سعادت ونیکبختی راباید بوسیله ایجاد حسن تفا هم کامل میان خودو شوهر واطرا فیان بدست آوردونیروی مقابله‌باموفقیت های خطیر وبحرا نهای ناگهانی را باصبرو شکیبایی تحصیل کرد.

اگر شما نیز با مساله انتقال به نقطه جدیدی مواجه شدید وناگزیر ازترك لانه وآشیانه مورد علا قـــه دوری از فامیل واطرا فیان گشتید، این پیشنهادات رابخاطر بسپارید.

انتظار نداشته باشید محیط جدید مانند محیط قبلی با شد . محـــل ومو قعیت های کسب وکار نیزمانند افراد و شخصیـــت هـــای شان گونا گون است ونمی توان انتظا ر داشت همه آن یکسان بـاشند. از اینکه تصور می کنید حیثیت‌شوهر تان در شغل ومقام‌قبلی در نظرمردم بیشتر بوده وحالا کمتر شده غـــم واندوه بخود راه ندهید ، چه بسا اشتغال بکار جدید تر قیات بیشتری رادر آتیه برای او فراهم آورد.

اجازه ندهید کمبود یا عدم وسا یل راحت و تسهیلات گذشته در محل جدیدشمارا افسرده ودلسرد کند : باحد اکثر استفاده از وسایـــل موجوده استقا مت خود را در برابر شداید ز ندگی آزمایش‌کنید.توفیق دراین امر ممکن است شما را بنحو مطلو بی بحیرت بیندازد .

قبل از آنکه قضاوت نهایی‌بکنید، اطراف و جوانب کار و شرا یـــط محیط جدید را باصبر و حو صلـــه بیاز مائید .

برای بدست آوردن دو ستـــان مناسب در محیط جدید قدری بیش ازد یگران پیشتر قدم گذ ا رید.در اجتما عات گونا گون ومفیدی کـــه تشکیل می شرد حضور یابید و کار های مناسبی را بپذ یرید. و ضـع خودرا باعناصر و عوا مل با ار زش محیط جدید منطبق سازید. بجـای

بقیه در صفحه ٥٧

نقش خنده در صحت و زیبایی

خانم هلن میگوید : اگر مصایب را پرستاری کنید رشد و نمومیکند باید بر ضد اندیشه هایی کـــه اسباب پریشانی و اندوه رافراهم میکند ،جنگید . زیرا اند یشـــه های اندوه آور مثل اندیشه هـــای جنایت انگیز ، آزاد دهنده است ، شخصی می تواند بوسیله ، جوان نگاهداشتن نیرو های معنوی‌جسم خود راهم جوان نگاه دارد. افکار اندوه آور مغز زندگی را می خورد.

بعضی ها پیش بینی های بـی جا می کنند وبدینوسیله برای‌خود اندوه مـی تراشند و در آتش آن می سوزند .

یك عده هستند که در کلیـــه فصول ازبدی‌هوا شکایت می‌کنند.

در تابستان از گرمامی نالند ، در زمستان از سر ما و در خزان و بهار از باد و باران هیچ فصلی برای ایشان لذت بخش نیست .

و یك عده دیگر رنجهای را که خو را در عرض عمر کشیده انـد و انکار یا رسن آوری را که دارند در هر مجلس باز می گویند ودل مجروح دیگران را مجروحتر مـــی گردانند .

بدینسان در حق دیگران‌بدی‌می کنند .خوبست‌این‌گروه‌همواره‌اندرز گوتـه را در نـظر داشـته باشنـد که میگوید :

«غصه و گرفتاری های خود را برای خود تان‌نگاهدارید و زندگی دیگران را تیره نگردا نید » .

شادی حقیقی با موسیقی‌سرور آور آمیخته است .

یك موسیقی که سراسر وجودرا برقص و طرب در می آورد :

یك آهنگ معنوی که آدمی را از مصایب‌این‌جهان غافل میگرداند.

دانشمندی گفته :«خنـــده همان خاصیت را در خنده‌رو می بخشد که خورشید در گیاه می بخشد» .

کسی می تواند خوشحال باشد که بداند چگونه از آنچه دارد لذت ببرد . خواستن چیزهایی که‌بدست نمی آیند و معلوم نیست بدسـت آیند ، مولد درد و اندوه است . باید دم را غنیمت شمرد و از آنچه در دست است استفاده کرد وبکار خود مشغول بود .

کسیکه در انتظار آنست کـــه فردا گنجی بدست آورد و بیـــك خوشبختی غیر مترقبه نایل گردد خیال خام در سرمی‌پروراندو سرا انجام پشیمان می شود . زیرا نقد را از دست داده و به نسیه‌دست دراز کره . پیداست چنین‌شخصی هر گز خوشی نتواند بود .

خردمندی گوید :« نـــه فقـــط باید مزارع دمـاغ را حاصلخیـــز گردانیم بلکه باید تفریگاههای‌آنرا هم آباد کنیم »

همین شان دیگری میگوید :«هر کس‌باید برخ از روز را با خنده رویان بگذارند » !

از جهان‌مود

زن‌ازهرنگاه

زن فرشته ایست که درکودکی پرستار ما ، در جوانی همراز ما و در پیری تسلیت ده ماست .

(آری نسن)

• • •

زن کودکی است که با اند ك تبسم خندان و کمترین بی مهر ی گریان می شود .

(؟)

زن مخزن اسرار خلقت است . زن زینت مرد است .

(کارل کوتزکو)

• • •

زن دارای قلبی است پـــر از اسرار که هیچ زبان قادر به شرح آن نیست .

(مستوری)

دخوانانو

ژوندون

روان شنا سی برای جوانان

عمل مغز در توجه

عمل مغز در توجه چیست ؟آیادر توجه دخالت مستقیم دارد ؟پدید ه ها دلات میکنند بر اینکه مـغـز در مواردی سبب وعلت تو جه اسـت

یکی از این پدیده ها نوسان ادراك است .نو سان ادراك وقتی اتفا ق می افتند که چند لحظه ای محرکی را بیك صورت وچند لحظه بعد به صورت دیگر درك میکنیم یا اصـلا درك نمی کنیم .

مثلا وقتی به ستار گان ضعیـف می نگریم لحظهٔای دیده نمیشو ند. روا نشا سان حدس‌می‌زنند که این نوسان ادراك به نو سا نی‌در مغـز مربوطه میشود .همچنین است‌وقتی ۱۲۱ را گاه بیك صورت وگاه بـه صورت دیگر می بینیم .

موارد دیگری که حدس می‌زنند توجه یا عدم توجه مستقیما درضبط مغز است موارد یست که با خواب مصنوعـی ، اشخاص را از بعضی حواس خود غافل میکنند ودرنتیجه

مثلا می توانند دندان او را بکشند یا عمل جراحی روی او انجام دهند بدون اینکه دردی حس کند ـیعنی به درد توجه کند .

برای اثبات دخالت مستقیم مغز آزما یشهای مختلف بعمل آمـده است .(مثلا ٦و٨) ولی نتیجهٔ ایـن آزما یشها مورد انتقاد واقع شـده است «۷» به صور تی که هنوز این مسله که آیا ساز گاری مستقیمااز طرف مغز انجام میگیرد یا ساز ش موضعی وپیرا مونی است هنوزمورد بحث واختلاف است .

دردل جوانان

گذشته من بیادم نیست ولی ا ز روز یکه خود را شنا خته ام تاامروز زندگی من سراسر رنج و بد بختی بوده است . شاید بعضی هابدبختی را طور دیگر تعبیر کنند ولی مـن صاف وپوست کنده میگو یـم در زندگی خو شبخت نبوده ونیستم . و این بد بختی و عقـارت رنجم میدهد نمیدانم کدا م‌یك رازود تـر بشما بگویم از اینکه تعلیم خود را ناقص گذاشته ام یا تحقیر همسالان وحتی خواهرا نم.

به هر حال یگانه عاملی که باعث بدبختی ورنج من است صورت نا ز یبای من است وبس .

بلی من دختری هستم ۲۱ سا له که تعلیم خود را نا تمام گذاشته و خود را در خانه محبوس نمودم زیرا هر روز که مکتب می رفتم غیـر از تحقیر ، چیزی ازاطرافیانم نمیدیدم. واین باعث میشدکه از اطرافیانـم عقده بگیرم و. یگانه عا مل آن هم صورتم است .

ـبلی بر علاوه ایکه مقبول نیستم صورت نسبتا زشت هم دارم وایـن باعث میشودکه اطرافیانم مرامسخره کنندو تحقیرم نمایند حتی افـر اد خانواده من که نزد یکترین کسا نم بشمار می روند این عیب ونقص را همیشه به رخ من کشیده وتحقیرم می نمایند .

من چکنم که خداوند مرا خوشگل نیافر ید، آیا این گناه من است که صورت زیبا ندارم ؟وآیا لازم است که همه مرا بدیده حقارت‌نگاه‌کنند؟ از شما می پرسم که آیا مستلـز م این همه تحقیر هستم ؟

بحر حال از شما میخوا هم کـه این نامه مرا نشر نمائید تا شایدبا نشر این نامه خود راتا اندازهٔ تسلی دهم.

نامه های رسیده

پیغله ذکیه از لیسه عایشه‌درانی.
نامه شماکه‌برای‌مجله فرستاده‌بودید رسید امیداو ریم که احسا س شما را همه همسا لان شما داشته باشند به امید مو فقیت شما .

• • •

بنا غلی عبدا لکریم .
شعر شما که جوانی نام د اشت هر چیز بود غیر از شعر امیداست در آینده اشعار بهتری بگو ئیـد. به امید مو فقیت شما .

• • •

بنا غلی محمد فاروق از ولایـت ننگر هار .
نامه شما که عنوانی مجله تحریر یافته .
به‌ما رسید از همکاری تان‌تشکر.

بنا غلی صلاح الدین از لیسـه صنایع کابل .
نامه شما به اداره مجله ر سید واقعا نظر یات شما در قسمـت بهبودی مجله دلچسب ومفید بوداز حسن نظر شما که در قسمت مجله دارید تشکر میکنیم.
به امید همکاری های بیشترشما.

• • •

پیغله عالمه از ولایت کندز .
واقعا شما خوب موضو عـی را برای مجله انتخاب نموده بودید اما نه برای مجله ژوندون بهتر است‌که آنرا برای مجله دیگر که ازین قبیل مضا مین را چاپ میکند بفر ستید .

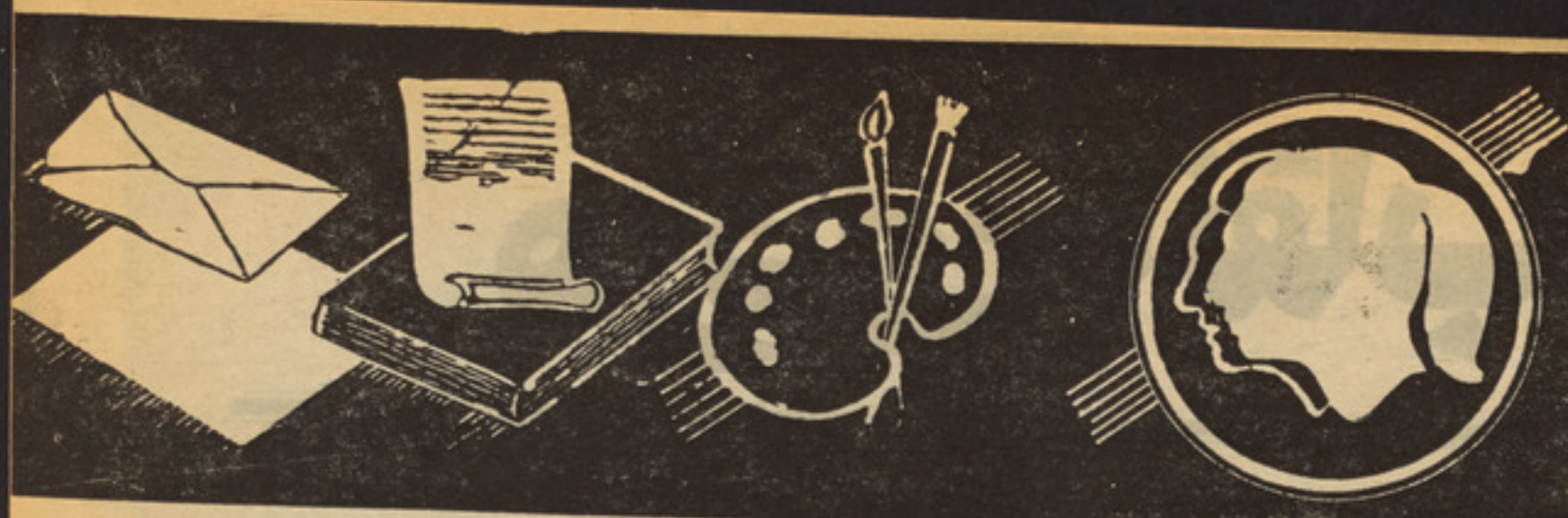

اختراعات و تازه آوری ها در دنیای طب

هم زمان باپیشر فت علوم دیگر علم طب نیز به نو به خود پیشر فت قابل ملا حظه نموده است واین پیشرفت مرهون زحمات دانشمندان علم طب بوده است والبته درپهلوی این دانشمند ان مختر عین ومکتشفین وجود دارند که دانش وعلم راتکمیل نموده اند .کشفیات تازه در دنیا ی طبابت این امیدواری ها را بوجود آورده که خطر نا کترین موض بزود ترین وقت تشخیص شده و در کار دو کتور ومعا لجه آن تسهیلا تی فرا هم گردد .

مثلا ماشین جدید که در بعضی از ممالك اروپا یی مخصو صا د ر قسمت طبا بت جدیداً بکار میرود واقعاً راه‌جدیدی رابه‌طبابت امروزی باز نموده است .

این ماشین که ظاهرا شکل تلو یزیون را دارد وتوسط یك نفر اداره میگردد میتواند بدون اینکه ساعتها وقت دوکتور رابگیرد با گرفتن چند سوال از مریض می تواند بزود ترین فرصت نوع‌بیماری مریض را تشخیص بدهد البته با فشردن چند تکمه از این‌ماشین در صفحه که‌شکل تلو یزیون را دارد. دو کتور موظف با سوال نمودن چند از مریض وگرفتن پاسخ از مریض بدون اینکه اشتباهی در تشخیص مرض بوجود آید بدون اتلاف وقت مریض تداوی میشود .نا گفته‌نباید گذاشت که این ماشین به ظاهر ساده تقریباً شکل کامپیوتررا دارد ودر تشخیص ومحا سبه آن‌هیچگاه سکتکی واشتبا هی رخ نمید هد. و سرعت عمل این ماشین یکی دیگر از صفات آن بشمار میرود .

بنا غلی محمد نادر از لیسه استقلال .

مضمون انتخا بی شما دلچسب وخوا ندنی است درشماره آینده نشر میشود اطمینان داشته باشید.

• • •

بنا غلی احمد فرید

نامه شماکه عنوانی مجله ژوندون تحریر یافته بود به ما رسید .امیدواریم که رضایت همه خوانندگان ار جمند را حاصل کرده بتوا نیم‌به امید همکار ی‌های بیشتر شما .

• • •

بنا غلی محمد زبیر .

نامه پر از شفقت ومهر بانی شما به اداره مجله رسید از حسن نظر شما تشکر .

جوانان ونظم و ترتیب در زندگی

نظم و تر تیب درهمه امور زندگی برای انسان لازمی و جزء وظایف‌او محسوب میگردد ، مخصو صا که این نظم وترتیب باسلیقه خا صی توام باشد .

در عکس شما یك دختر جوا ن را می‌بینیدکه ازین ذوق و سلیقه برخور دار است . او مانند صدها وهزاران جوان دیگر میخواهد که درزندگی خو یش نظم و تر تیب دهد. وازین رو یگانه اطاق‌که برای اوتخصیص داده شده است که‌البته بالوازم ضرو ری ز ندگی از قبیل

الماری لباس ، تخت خواب، میز مطالعه وغیره مجهز میباشد و لی جالب اینست که دختر جوان باکار های خویش توانسته‌است ازیکطرف ازسر گر دانی خودرا نجات دهد واز جانب دیگر توا نسته است که ا ز خود ذوق وسلیقه نشان دهد مثلا ازکار های جالب او یکی ساختن جا برای بوت‌ها درپله یکی ازالماری لباس است که موید ذوق وسلیقه این دختر محسوب میگردد .

شاگردان ممتاز

نام : هما رؤفی

صنف : نهم لیسه عا یشه درانی .

درجه : اول نمبر .

سن : ١٦ ساله .

علاقمند : مطا لعه

آرزو :میخوا هم در آینده معلم شو م.

• • •

نام : غلام سخی .

صنف : نهم لیسه حبیبیه .

سن : ١٦ ساله .

درجه : اول نمبر .

علا قمند : مضا مین ساینس.

آرزو :میخوا هم در آینده انجنیر شوم .

مردی با نقاب بقه

تااینجای داستان :

گنتر مامورلایق‌پولیس‌به تعقیب‌سازمان بقه‌ها زندگی‌اش‌راازکف‌داد. الك معاون کمیسر پو لیس‌به‌تشویق دیك کاردو ن به تعقیب مایتلندپیر که‌مردمرموزی‌است‌میپیاید . رای‌بنت جوان‌که‌نزدمایتلند کار میکند،به‌اثر تشویق لولا بسا نـواپارتمان لوکس به‌کرایه گرفته می خواهد به‌خدمت خودنزد مایتلند پیرخاتمه دهد وتلاش خواهرش برا ی ادامه کار او نزد ماتیلند به کـدام‌نتیجه نمی رسد واو را ترك میکند دیك ازطرف وزارت خارجه انگلیس‌مامور حفاظت یك سند میشود. اما اسناد از سیف منزل لارد فار میلی‌بطرز اسرار آمیزی به سر قت‌میرود

الك جواب داد:(من میخوا هم لست تمام کرایه نشین های ا ین عمارت راببینم.)

دربان‌شروع کردبه بردن اسمای یك‌یك ازکرایه نشین ها با شغل ومحل ماموریت شان الك‌پرسید : (این اپارتمانهاوس از چه کسی هست؟)

در بان پاسخ داد:(عمارت مربوط به‌شرکت ماتیلند می باشد. حا ل آقای اماتیلند عمار ت پرنس کاکس راکه در چهار راه برو کلی واقعیست خریده‌و...)

الك حرف دربان راقطع کرد :ـ لطفا سر گذشت خا نواد گی او را بمن بازنگو یید هر چه از شما می پرسم. جواب د هید، ماد مـوازل بسانو در کدام ساعت به اپارتما ن برگشته است ؟)

ـ(اوتمام شب را در منز ل بوده وقطعا بیرو ن نر فته است بصورت دقیق ازساعت ۱۱رو ز عمارت را ترك‌نکرده است.)

ـ(کسی نزد اوبود ؟)

دربان متر ددماند و قدری فکر کرده جواب داد:(آقای ما تیلنـد شخصا باماد موازل بسانو آ مد امازودبر گشت .

الك در حالیکه خیر ه‌به‌چشمهای دربان میدید پرسید : غیـر از ماتیلند کسی دگر اینجا بود؟).

ـ(نه غیر ازآقای ما تیلند کسی بدیدن ماد موازل بسا نو نیامـده است .)

ـ(یك کلید آپار تمان مادموازل راکه‌باخود دارید بمن بد هید .)

دربان متر دد ماند و سپس التماس کرد:(بااین کار شغلم را از دست مید هم. شماچرا پشـت دروازه اودق الباب نمیکنید ؟)

الك اظهار نظر کرد: (اوه بلی اگر من کسی را هنگام گر فتار ی متوجه موضوع بسا زم عیبی ندارد ویامثلا اگر جنایتکاری را بخوا هم باز داشت کنم ،نخست روی شا نه اش رابه انگشت زده، حکم بـا ز داشتش رابه او ابلاغ کنم روز شام نخواهد شد اما بهر حال کلیـد راهم میخواهم ازنزد تان بگیرم.)

الك هیچ‌تر دیدی نداشت که‌لولا دروازه منز لش را از داخل قفلـك کرده بود و این حد سش در ست ازآب درآمد. اوزنگ دروازه را بـه صدا درآورد ومدتی طول کشید تـا اینکه لولا در لباس خواب ظا هـر شد.

لولاپرسید :(آقای انسپکر آمدن شمابه چه‌منظ ور است ؟ او حتـی کوچکترین تعجبی هم از خود نشان نداد.

ـ(صرف یك ملاقات عـا دی اجازه مید هید وارد شو م؟)

لولا دروازه را باز تر کرده بـه الك‌وگاردون اجازه ورود داد . یك خفیه پولیس دگر هم به تعقیب آنها وارد اتاق شد .

لولا اظهار داشت نمن‌فردارئیس پولیس را ملاقات میکنم‌واگراو بمن قناعت کامل ندهد، من جر یـا ن امشب را درتمام جراید و روزنامه هابه‌نشرخواهم سپرد. هیچ قا بل سمع نیست که در نیمه شب وا رد منزل یك‌دختر تنها شد که بیکس بدون اتکاء باشد ...)

ـ(اگر چنان مو قعی بر سد که یك‌دختربی پناه وبی کس بـدو ن اتکا باشدبد و ن شك در یك‌شب خواهد بود لولا من می خوا هم‌یـك نگاه در منزل کو چك و مقبو ل تو بیندازم بما اطلاع رسیده کـه در منزل شما سرقت شده است‌بسیار امکان دارد در همین لحظه مردسیاه پوست پشت بستر خواب شمـا پنهان شده باشد. این مفکوره که‌به او خصلت غیر قانونی قا یل شویم باروحیه یك شوالیه مطا بقت نمـی کرد.

آقای ویلیم شما اتا ق خـو اب راجستجو کنید. من به سا لو ن‌می روم وهم به اتاق خواب سر مـی زنم.)

لولا باخشونت اعتراض کرد : (اگرشما کمترین حس مسوو لیت ووجدان‌دا شته باشید به اتـاق خواب من‌داخل نمی شو یید .

الك اعتراف کرد: (متا سفا نه من‌ازصفا تی که گفتی بی بهر ه ـ هستم .حتی کمتر ین جر قه ا ز اخلاق‌در من سراغ نمی شو د .

گذشته ازین لولا، من کدام خانواده بزرگ منسو ب نیستم من یکی ا ز جمله ۱۰ فرزند پدر م میبا شم‌واگر چیزی و جود دارد که من ا جا زه دیدن آنرا نداشته باشم. درآنصورت محض بگویید :(چشمها را ببند من به یقین همین کار را خواهم کرد و از شما اطاعت میکنم .)

هیچ چیزی که اشتباه برانگیزد درمنزل لولا بچشم نخور د ازاتاق خواب یك‌راه به تشنا ب باز میشد وکلکین تشناب باز بود . الك چراغ دستی را روشن کرده به کمك آ ن دیوار بیرو ن را روشن سا خت و دیدکه یك شی شیشه یی کو چك بدیوار نصب بود.

الك زیر لب غرش کرد : (مثل یك‌ایز ولاتور معلو م میشو د)سپس به‌اتاق خواب بر گشته در پی یافتن محل فرستنده رادیویی بر آمد او پله دروازه یـك آلمـاری راکـه از چوب‌شیشم بود باز کرده دید کـه بین‌آن پر ازلباس های رنگه بو د، الك دستش را در میان لبا س هـا داخل کرد آلماری ازنوع بسیار ـ قشنگتر ین آن بود. که‌الك‌تاآنروز دیده‌بود تخته دا خل‌آ لما ری گر م بود.

لولا بادستهای بسته آ نجـا ایستاده الك رامیدید وتبسم‌استهزا آمیزی به‌لبهاش پیدا بود. ا لـك دروازه الماری را دوباره بست و انگشتهای حسا سش بر سطح پله دروازه بدنبال یك دکمه بجستجـو پرداخت.

مدتی را دربر گر فت تا اودکمه ایراکه بدنبا لش میگشت پیدا نمود سرانجام یك توته چوب را پیداکرد که‌زیر فشار انگشتش فرو ر فـت وقسمت پیشرو ی آلماری باصدا ی مخصوص فرود آمد.

الك صدازد:(آخ ،یك تخـت خواب‌که درعین حال آ لما ری‌لباس هم‌میباشد . این‌یك اختراع بسیار عالی است !)اماآن قسمت آ لماری یك‌تخت خواب نبود و الك هـم درنظرش راه خطا رفته بود برو ی یك‌تخته چندین عدد گـرو ُپ و

ترانسفر مر هادر کنار هم نصب شده وآن تخت جز دستگاه‌فرستنده چیزی‌د گری نبود.

الك‌پرسید :(ماد مواز ل لو لا! شماحتما برای داشتن همچو یـــك دستگاه اجازه نا مه دارید ؟)امادر حقیقت‌اوعین چیز را حدس نمیز د که‌حصول لا یسنس برای دا شتن یك همچو در انگلستان بـه زحمت صادر میشو د.

امالولا به طرف میز تحریر ر فته سندی راآورده به او نشان داد.الك متن لایسنس را چندین بار خوانده سرش رابه عنوان تایید شور داده محترمانه گفت :

ـ(شمایك آدم بسیار پر کار ی هستید. وحالا میخوا هم جوا زی رابمن‌نشان دهید که بقه نمبر یـك برای شما اعطا کرده است.)

ـ(ومن میخوا هم از زبان شما بشنوم که مردم را درنیمه های شب ازخواب میکشید تاجواز نا مه ها ی شانرا تفتیش کنید ؟)

الك به اختصار گفت :(شمـــا امشب ازین دستگاه به‌نفع بقه هـا کار گرفته اید. وشاید آ نقـــد ر شایستگی داشته باشید که بـــه کلونل گاردون تو ضیح بفر مایید که‌چرا دستگاه مخابره رادر خد مت بقه‌ها قرار داده اید ؟

لو لا برای نخستین بار به دیك مراجعه کرد : «من ازین دستگاه‌چند هفته میشود که‌استفا ده نکرده ام. اما خواهر یکی از دوستان من‌امروز شام از من خوا هش کرد اجازه‌دهم او ازآن استفاده کند. ویك ساعت پیش ازینجا رفت ».

گار دون سوال‌کرد : «منظورشما ماد موازل بنت است ؟» لـو لا بـا تعجب به‌قیافه گار دون خیره شده میخواست نتیجهٔ حـر فهـایش را در صور ت‌او بخوا ند :

ـ «شما ازکجا میدانید؟»

الك خندهٔ دو ستانه بصورت لولا زد «لو لای عزیز ، حالا تو بخودت خیانت کردی ومر تکب اشتباه اول شدی درست در لحظه ایکه به‌زبان بقه‌شروع به حرف زدن نـمودی و پیام بقه را مخابره‌میکردی،مادموازل بنت پهلوی من ایستا ده بود. لو لا مشت ترا باز کردیم حـال بهترین کاری که میتوانی کرد اینست کـه بنشینی وتمام حقایق را بما بگویی ما دیروز شام نمبر ۷ را هم گرفتار کردیم واز همه جر یان واقف‌شدیم فردا صبح به دستهای بقه دسبند میزنیم ومن آمده ام تا بتو آ خرین شانس را بدهم . من همیشه در خفا نسبت بتو علاقمند بوده ام. تو یك چیزی داری که همیشه مـرا بـیاد دختری می اندازدکه یك وقتی جنون آسا دوستش میدا شتم.»

لولا اظهار داشت : «الك ، حال یك مو ضوع‌را بشما فاش میکنم . شما هیچ کس را گر فتار نکرده اید وشما هیچگاه نخوا هید توانسـت کسی را گر فتار کنیـــد. شما آن طعمه پای لچ‌خود بالدر را در سلول هاگن جا دادید تا ازین راه فـتحی نصیب تان بشود. اما شما هر گز به‌رازی دست نخواهید یافت. حق دارید حر ف‌های مرا باور نکنید . ولی جریان‌همینگونه است که‌گفتم.»

اگر هر وقتی دگر میبود گاردون بدون شك با انبساط خاطر به قیافه الك میدید تا تاثیر چنین حر فهارا در صورتش بخوا ند، زیرا خفیـــه پو لیس مجرب‌ازشنیدن کلمات‌لو لا خودرا سخت تحقیرشده و بیجا ره می پنداشت وزنخش روی سینه‌اش افتاد. او با بیجا رگی از پشـــت شیشه های عینکش خیره به طرف لولا نگریست .

لو لا به صحبتش ادامه داد:هاگن به‌هیچ چیزی اعتراف نخوا هد کرد. زیرا دست بقه بازویش را خواهد فشرد، همانگـونه که سراغ میلـز را گرفت. به‌سروقت لیتنوف‌رسید. وحتی اگر بقه اراده کند، خدمـت شما هم به آسانی می رسد. البته این مر بوط به تصمیم اوست. حال شما میتوانیدمرامحبو س کنید. اگر خواسته باشید میتوانید مـرا بـه زندان بیندازید . زیرا به کـمـك دیکتافون همه‌چیز های راکه به‌رای بنت گفته ام شنیده اید. چرا مرابه زندان نمی اندازید ونمی خوا هید علیه من اقامه دعوا کنید ؟الك کـه جرأت حرف زدن از وی سلب شده بود، خوب میدا نست که علیه لولا بسانو هیچ اثباتی نداشت وهیـچ دلیلی‌که بتواند مسئولیت ویراثابت کند در اختیار الك نبود ، ولـو لا میفهمید که او اینرا میدا ند.

گار دون اظهار کرد: لو لا تصور میکنید به همین سا دگی از چنگ من بیرون می روید ؟ لو لا نگـــاه خشم آلودی به اوافگنده گفت :

(بقیه درصفحه ٦١)

لاله کو در جلال آباد

قبل برین در صفحه هزارو یك گپ‌خودم‌مطالبی می نوشتم و همکارانی نبودکه درین صفحه سهم بگیرند . اما درین اواخرنویسندگانی کمر همکاری بسته ودرین صفحه به قلمفر سایی آغازکرده اندوحتی بعضاًمخلص‌شرمندوك را درین صفحه راه نمیدهند چنانچه در هفته گذشته مضمونی زیر عنوان مزاحمت‌نشر شد که متاسفانه در حروف چینی بعلت هوشیرکی رفقا اسم نویسنده اصلی آن‌ازچاپ باز ماند ، با طلب پوزش از نویسنده محترم آن متذکر میشوم که مضمون مذکوررا محترمه عالیه ایوب نوشته بودند . اینك بازهم قصه لاله‌کو در جلال آباد را که‌بناغلی‌احمد غوث زلمی نوشته در برابر شما قرار داده خودم رخصت میشوم . چه کنم چاره‌ندارم .

روز اول عید اضحی رفتم منزل لاله کو تاعید سعید رابرایش تبریك گفته ولحظه‌یی باهم بنشینم وگپ بزنیم اما متاسفا نه در خانه تشریف نداشتند وهمراه بافامیل شان چندی قبل به‌جلال آباد رفته بودند .

دوباره خانه آمدم ونان چاشت راخورده وبعد از ظهر همراه باچندتن ازرفقا ازخانه‌به عزم جلال آبادحرکت کردیم.

در ایستگاه موترهای جلال آباد جای‌سوزن انداختن نبود، تعداد موترها هم کم‌وهم‌کرایه موتر رامالکین بدل خودمیگرفتند.

یك نفر بافامیل خودآمده و کرایه موترها راپرسان نمود، یکی برایش گفت: «والله‌اغه بیادر قیمت ها خو بسیار بلنداس، تویوتا هفتاد افغانی ،والگاه یکصدو بیست افغانی وسرویس پنجاه افغانی .

مردباشنیدن این کلمات خواست ازرفتن به‌جلال آباد منصرف شود اما خانمش با آواز بلند بالای‌مرد دادزد : «خداکند که قیمت‌هایش ازین هم کرده دو چند باشدمه‌خو میرم، «کوکو داد »برمومه‌نرم .. ؟ هیچ نمیشه باید حتماً بریم ».

مردچون دید زنش سخت محکم است تا جلال آباد روند وشرط هم چشمی را بجا کنند به‌یکی ازموتر هاسوارشدند.

ماهم به‌یکی ازموتر هانشسته حرکت کردیم، وقتیکه به‌جلال آباد رسیدیم یکسر رفته سراغ لاله‌کو را گرفته به‌منزل شا ن رفتیم . اثناییکه به‌خانه شان رسیدیم‌ننی گلو آمده همراه ماعید مبارکی کرد. پرسیدم «لاله کو کجاست ؟» گفت «همین‌ه گلو جان رفته بازار ناسو دا بیاره ، نام خدا ایقه میهمانها آمده که‌دل ماره ازخانه سیاه‌کد ن، خورماازیکطرف مسافر وازطرف دیگر مهما نها جوقه جوقه می‌آیند ازخانه گرفتن درجلال‌آباد بکلی پشیمان شدیم » گفتم : مامیرو یم‌به شهر وباز صبح بخیر پیش لاله‌کو می آیم خانم لاله‌کو شله‌شد که‌شب بیایید اما در جوابش گفتم شما ازجفات همینقدرمیهمانها برآئید بسیاراست خداحافظ .

مابه‌شهر آمده ودریکی از سرای هااطاقی پیدا نمودیم اما اینرا باید بگویم که بعداز بسیار تپ وتلاش توانستم اتاق متروکی پیدا نماییم .لباس های خودرا گذاشته به سیرشهر برآمدیم .

درشهر بیروبار عجیبی بود، پسران ، دختران ،خورد سالان ،بزرگسالان‌وخوارکوکو هادرشهر پرون هدف معین پائین و بالا میرفتند.

یکعده پسران جوان وشیك پوش که تعدادشان به‌ده دوازده نفر میرسید بدهن خود بازیچه‌ی را گرفته بودند وبیك صدا آواز خوش تراش بازیچه را بیرون‌می‌آوردند ویك تعداد دیگر تفنگچه گك های ترق‌ترقی راگرفته و صدا آنرا می کشیدند که‌هرکس از نزدیکشان میگذشت گوش های خودرا محکم میگرفتند وبه‌حال این عده جوانان افسوس میخوردند اما آنها مغرور انه میخندیدند یکعده ازجوانان دیگر ماکه بایك پطلون و جاکت ملبس بودند خودرا بدور پتویی پیچانیده ومنظره عجیبی به شهر جلال آباد افزوده بودند وبهر طرفی که میرفتند هیاهو کرده خنده های قاه‌قاه را سر میدادند ..

چون گرسنه بودیم کمی چپلی کباب‌خریده وهمراه پرخچه های چو بیکه در بین آ ن موجود بود به‌کمال میل نوش جان نمودیم بعداز نان خور دن به‌اتاق خود آمده چو ن خیلی خسته بودیم همه بخواب رفتندبه جز من‌زیرا یکی از رفقا خر میزد ودیگری‌سر فه مینمود و آن یکی دیگری بخواب آرام رفته بود وبکان وقت در خواب چیغ‌های‌وحشتناکی میکشد که‌دل انسان میپی‌آمد . لحظه ایکه خوابم میبرد خرخر رفیقم از خواب بیدارم مینمود رفیقم را از خوا ب بیدار نمو ده میگفتم : «به‌پهلو بخواب که‌خر میز نی اماباز هم خر میزد ،دیگری پی در پی‌سرفه مینمود آن یکی گاه گاهی چیغی میکشد که دربین من سوخته بودم ، بهر صورت‌صبح شد وقتیکه به‌خانه لاله کو رسید یم لا له آمده وهمراه یك‌یك مابغل کشی نموده عید مبارکی کرد لاله کو مارا بدرون منزل شان دعوت نمود، درحالیکه میهمانهای زیادی‌موجود بود رفتیم ونشستیم وقت ظهر میخوا ستم بیرون‌شویم امالاله‌کو ممانعت نمود و گفت‌باید نان چاشت را یکجا بادیگر میهمانها صرف نمایم.

همه‌منتظرنان بودیم که یکبار ننی گلو درحالیکه به‌آواز بلند می خندید به اتا ق داخل شده و لاله کو رامخاطب نموده‌گفت : «خبرداری لاله‌کو جان که چه‌شده ؟» لا له‌کو سرخود رانکان داده‌گفت :

«نی چه‌گپ شده ؟» گفت:«هیچ،وقتیکه میخواستم نان بکتم سر پوش دیگ برنج که‌ازغال وخاکستر پربود در مابین د یگ چپه شد واز طرف دگه دیگ قورمه که در پشت سرم در سراجاغك بود آنهم چپه شده وگوشتهایش پاش‌پاش شد .»

همه‌گفتیم فرق نمی کند هرچه که‌تیارباشد بیارید خانی خودماس .

بعداز نان خوردن ننی گلو آمده گفت: خاك شوم چیزی نخوردید ،خیالم بدلتا ن نشده‌بود، نام خدا ی اشتو کام که‌میاین و چرس کده هوش دسرم نمیمانن خاك دسرم عزت تان نشد.

لاله کو ننی گلو راگفت: «حالی چه دجانشان میزنی و گپ‌میتی شان بس دگه طرفها راجمع‌کو .

همه ما بر خاسته به‌لاله کونیز گفتیم‌اگرپل بهسود میروین بفرمایند.

لاله کو گفت شما بیرون منتظر باشین مه‌میایم . در بیرون تقریبا بیست د قیقه منتظر لاله کو ماندیم اما از لاله‌کو خبری نشد فکر کردیم ننی گلو اورا اجازه‌نمید هد دیدیم سرو کله لاله‌کو پیدا شد وهمه روان شدیم .

درراه لاله کو قصه های زیادی نمود و ضمنا گفت : «خیال دارم که‌چند روز بعد دوباره بکابل برم زیرا در اینجه از دست میهمانها به‌تنگ آمدیم ماازکابل همراه‌خود چندان لباف وکمپل کافی نیاوردیم نام خدا میهمانها هم پس درپس آمده میرن .

زمانیکه به‌پل بهسود رسیدیم ، جو ش وخروش بینظیری بود ،مردم بهر طر ف‌روان بودند ونزد اکثر خوردوکلان گدی پران‌دیده میشد که ازهرطرف بهوا بلند نموده بودند لاله کو را گفتیم (لاله کو پرت گدی پرا ن بخرم قیل میکنن) گفت نی بچیم حال‌دوران ماتیرشده ریش سفید شدیم گفتم خدانکند لاله‌کو از صد گل تان نو نیم گل تان شگفته دلتانرا نیانازین لاله کو خنده‌کردو براه خود ادامه داد .

پیش رفتیم واز پل گذشتیم درآنطر ف پل عجیب منظره یی بود. یکتعداد بچه ها باچوب های دراز که‌سر چو ب را جنگل مانند ساخته بودند مسلح بودند و آماده به جنگ آورد ن کاغذ پران . اما وابحال دهقان بیچاره ییکه درآن نزدیکی گندم کشته بود زیراهمه بدون اعتنا درزمین های زراعتی‌پشت گدی پران هله‌تش زده میدویدند .

یك گدی پران آزادشد وتارآن به‌گوش لاله‌کو اصابت نمود بچه ها تار راکش‌نمودند نزدیك بود که تارشیشه گوش لاله‌کو را از بیخ ببرد اما زود متوجه شده وتاررا از گوش لاله‌کو دور نمودم .

بطرف دریا آمده خواستیم لحظه ایکه در کنار دریا بنشینیم در نزدیکی کنار در یا که‌رسیدیم لاله‌کو راگفتم: (دستتان رابد هید که‌کنار دریا مایل استمبا دا بلغزین‌درهمین اثنا دیدیم یك زیگلو ویك ویك قندو لك جوره ازکنار دریا به‌طرف پائین میدوندلاله‌کو بالایشان صدانمود : «احتیاط ! که‌خطر ناك است» اماآنها نشنیدند ودخترك در پایین آمدن‌کنترول خودرا ازدست داده راسابدریا رفت وافتاد .

بچه هاییکه درآن نزدیکی بودند یا لا ی دخترك مانند آنکه موش را ازآب بکشی تر شده‌بود چك‌چك کردند.

لا له کو به دخترك گفت «بی بی جان نه‌گفته بودم که احتیاط کنین‌دخترك‌درحالیکه گریه میکردهیچ نگفت‌ودست زیگولو راگرفته از آنجا دور شدبعدآبه نظریه لاله کودوباره بطرف شهر آمدیم باز هم درشهر باهمان صحنه های‌قبلی مواجه شدیم لودسپیکرهای رستورانها که با یکد یگر مسابقه میدادند هیاهوی شهر را دوچندان سا خته بودند

درشهر از لاله‌کو اجازه خواستیم وبرایش گفتیم که شمابروید خانه زیرا مهمانا ن‌منتظر تان هستند ماشب رادر اتاق خود گذشتانده فرداکابل بخیر حرکت می کنیم اگر کدام امروخیمتی باشید بگو ید گفت : (زنده باشید اما باید شب را همرای من‌تیر کنید گفتیم نمیشود شما بروید باز انشاء الله در کابل باهم خواهیم دیدگفت آن انشاء الله همی مهمانا که رخصت شدن کابل میایم از لاله‌کو خداحافظی نموده به اتاق خودآمدیم .

فردا آنروز دربین موتر رفقا تبصره می نمودند که‌چرا این میهمانهاهمینقدرفکر نمیکنند که‌کسانیکه در آنجا خانه دارندبرای این نرفتند که‌شب وروز از میهمانان‌ناخوانده پذیرایی نمایند بلکه برای سیر وهواخو ری رفته اند .دیگر راکبین مو تر نیز سخنا ن رفقای مارا تایید نمودند ادامه دارند خدای میهمانارا انصاف بته که‌لاله‌کو مارا از جلال آباد رفتن بیزار ساخته اند.

مترجم عبیدالله مفسر

حتی سنگها به تنفس احتیاج دارد

تمام چیزهای این جهان راه خودرا می پیمایند بدون آنکه اثریاآثاری از خود بجاگذارند . اماتنها ابداع وخلاقیت معنوی انسان است‌که میتواند اورا تانسل های متمادی زنده نگهدارد . در امتداد محیطو ماحولیکه انسان برای خودش اعمال نموده چیز های مهم وباارزشی رادرساحهٔ کلتور وفرهنگ ازخود بجا گذا شته که از صدمه وگزند زمان درامان بوده است . آرت وهنر نسل های گذشته که درموزیم های ماذخیره گردیده ازهرنوع نفوذ وقدرت های منفی که درتمام اشکال خود فساد وپوسیدگی تولید میکند محفوظ ومامون نگهداشته شده است . درآنجا تغییر وپوسیدگی آهسته ومتوقف گردیده، اماجلوگیری ودفع کامل آن میسر نمی باشد !.

اثرات مهمی‌راکه قدرت‌وتوانایی روزافزون بشردرراه متنوع ساختن زندگی وارد نموده سبب شده‌که مردم عملیه تغییر اشکل راکه همه روزه درحال حرکت وجنبش بوده و تولیدات اجناس یاانرجی را بلند وپایین می آورد فراموش کنند وباینصورت طرق جلوگیری وکنترول آنرا میسر ساخته‌نتوانند.

یك مادهٔ سوخت موتری رابحرکت می‌آورد یاتولید حرارت میکند در حقیقت یك تغییر شیمیایی راانجام میدهد . تولید خود بخود این تغییر اشکل دربین آب وهوا پراگنده میگردد، که البته اثرات‌آن دفع شده‌نمیتواند.

درشهر های بزرگ صنعتی کثافت ودود اورگانزم‌انسان‌را شدیداً متاثر ساخته‌وموجب میشود که سنگ هانکه وپارچه گردد .

کارهای آرت وهنرمثل دژها وکلیسا ها که درطی قرون متوالی محفوظ مانده چنین فکرمیشود که سنگهای آن ازچیز های‌کوچك ابدی ساخته شده اکنون بسوی تجزیه و متلاشی شدن نزدیك میشود. در احالیکه عمارات دیگر باوجودیکه ازعین مواردساخته شده‌اند اماچون درآنجا فابریکه وجود ندارد بنابرآن ازآسیب وزیان محفوظ مانده‌است .

کلیسای کولون بزرگترین ومهمترین کار معماری درجرمنی شناخته میشود . داستان این کلیسا ازسال ۱۲٤۸ شروع میگردد .

درهمین سال بودکه سنگ تهداب چنین یك عمارت وسیع وبزرگ گذاشته شد ، اماکارهای آن بدون هیچگونه شك وتردید تانیمهٔ دوم قرن ۱۹ خاتمه پیدا نکرد . کولون قبلایك شهر بزرگ درقرون وسطی شناخته میشد که یکتعداد قلب های انسانی برای پیشرفت داخلی وارتقای صنعتی آن می تپید . سلفردای اوکساید که توسط عملیه احتراق آزاد گردیده بود اثرات خودرا درهمان مرحله اول بالای سنگ های کلیسا باقی گذاشت . سنگ هاابتدا بااین پدیده عادت کردند امادر اخیر یك سنگی که توسط رومن هاتهیه ونصب شده بود کاملا فرسوده شد . ودرطی قرن گذشته معاوضه گردید .

معهذا در جا های کمتر معروض به خطر این پدیده شرایط بهتر، موجوداست که بامقایسه باسنگ های ریگی وسنگهای‌آهکی که مورد استفاده قرار گرفته ودر مقابل تغییرات جوی مقاومت نشان میدهد تا اندازهٔ رضایت بخش می باشد.

هفده تصادم مستقیمی که در تجاوزات هوایی جنگ عمومی دوم صورت گرفت قدرت خرابی و اضمحلال کلیسا هارا پیدا کرده نتوانست ، اماآلودگی روز افزون هوامکن است‌که جای آن خرابی رادر چند دههٔ محدود اشغال نماید . عناصر ضعیف وقابل پیمایش که درموجودیت کلیسادخالت دارد کارهای محافظوی خودرا در طی قرن های گذشته بدرستی انجام داد تا اینکه سلفردای اوکساید یعنی بخارلوکو موتیف میان آمد .

کلیسا هاکه روزی مدخل ونقطهٔ نمایشی شهر های المان محسوب‌میگردید نقطهٔ‌اصلی معروض به خطر وسایل نقلیه وآشپز خانه واقع گردید . قله یاقبه های بلند کلیسا درمعرض دودهایی قرار گرفت که توسط جن های بیشمار تولید می گردید.

بابران سلفردای واکساید که مؤلد انرجی ساخته میشود ازهریك دودکش هاو پایپ های سوخته شده هجوم آورد وباآب مخلوط گردید که درنتیجه اسید سلفری رابمیان آورد وهنگامیکه باکتالیست های موجود در خاك شهرهای بزرگ یکجا گردید ترکیب اسید سلفریك را بمیان آورد.

یك‌شکل و مجسمه کلیسا ی کولون‌که‌جهت ترمیم به ورکشاپ آورده شده سلفر دای او کساید گاز های سوخته با معاونت‌وهمکاری باران یك ترکیب دیگر یعنی‌اسید سلفریك را بو جود می آورد. این ترکیب‌سنگ های دیگی رابه سنگ گچ مبدل می سازد.

این چیز آهك سنگ یعنی یگانه‌مباشر واجنت سنگ های ریگی رابه سنگ گچ که یك عنصر دارای حجم بزرگتی بوده و قدرت انبساط وفشار رادر ذرات ریگ به تنهایی دارد تغییر وتبدیل نمود .

بعدازآن باران تمام آن چیزهایی راکه ضایعه نامیده میشود بمیان آورد . این عملیه بطور پیوسته تکرار شد. واین توسط عناصر دیگر که دشمن ومضر سنگ‌شناخته میشود مانندکلورین، آمونیا، فلورین وپارچه های بیشمار مواد فاضله کبوتران باوجودیکه اصلادرطبیعت بحیث دشمن ومخالف شناخته نمیشود تمام وکامل گردید . تمام این چیزهامجربه سابیدگی وتحلیل کامل سنگ گردید .

این چیزازحیطهٔ قدرت وتوانایی محافظین ونگهبانان وهمچنان معماران وساینتیست ها که مشغول اقدامات ترمیمی بوده ومیکوشند تا از ضایعات وارده جلوگیری نمایند خارج میباشد . آنهاقدرت آنرا ندارند تاکار های بدون تعویض رابااستفاده‌ازپوش‌های‌شیشه‌ای که میتواند ازبخارات فاسد ومضره جلوگیری نماید انجام بدهند .

آنهامیدانند که چه چیزضرورت است تااز عملیه فسادوپوسیدگی جلوگیری بعمل آید. آنهاتمام عملیه هاراقابل پیمایش ساخته‌اند، اماآنهاقدرت توقف‌ومانع شدن ازآن راندارند.

مفاهیم ووسایلی که دراختیار آنهاقرار دارد بسیار کم وناکافی است . آلودگی هواپیوسته زیاد وزیاد ترمیگردد . قسمت های مختلف یك کلیسا درساحاتی که تمام عمارت درمعرض خطرواقع شده ویااینکه تمام عمارت درتهدیداز بین رفتن قرار گرفته است میتواند که معاوضه وتکمیل گردد . بهترین ومهمترین این متود هادر استفاده دهقان هاقرار گرفته تاآنان رادرکارهای‌مشکل شان یاری ومساعدت کند. مصروفیت فعلی دراسیدهای مقاوم سنگ طبیعی وهمچنان موادمعدنی صورت می‌گیرد وکوشش میشود تابه ساختن وشکل دادن سنگ های مصنوعی توجه زیادمبذول گردد. بادریافت کافی مالی این امرممکن میشود تااز رقابت بین فساد ومحافظت‌ارزش های کلتوری جلوگیری‌گردد. وسایل تخنیکی‌موجوده تنهادرحفظ ونگهداشت خطوط روی دیوار هاکمك کرده میتواند . درخاتمه باید گفت که انسان میتواند هوایی رااستنشاق کند که باعث خرابی وویرانی سنگ هامیگردد .

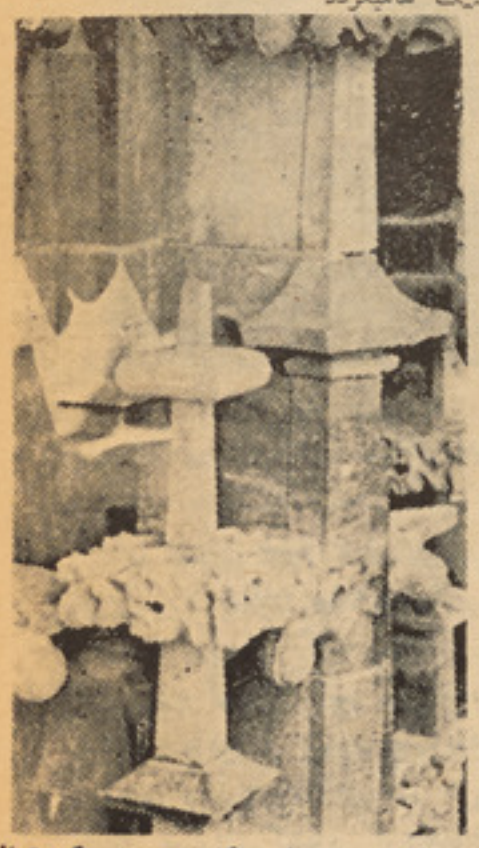

«ماینو رو» یا سنگ مصنوعی که‌میتواند به اشکال مختلف تهیه گردد . ازسنگ‌های مصنو عی بعو ض تر میما ت سنگ های کلیسای لوکوتی استفاده میگردد.

فساد وسابیدگی سنگ ها تنها متوجه شهر های بزرگ نیست بلکه این خطرعام شمول می باشد. مثال زنده این ادعا همین کلیسای هندوئی درالمان می باشدکه‌بچنین یك سر نوشت غم انگیز مبتلا گردیده‌است.

جشن وزرشکاران درپولی تخنیك

روز۲ جدی درجمناز یوم انستیتوت پولی تخنیك جشنی برپا شده بود که ازهر حیث تماشایی وقابل توصیف بود، جشنی بودکه ورز شکار ا ن راقدر دانی میکرد. جشنی بودکه برای ورز شکا ران روح تازه یی بخشیدوبه آنها می فهمانید کـــه هرگاهی بتوانند قدرت نمایی کنند بعدازین باترتیب همچو محا فل ازآنها قدر دانی خواهد شد .

درین جشن که درحوالی ساعت ده قبل ازظهر آغاز یافت وتا ساعت۲ بعداز ظهر دوام کرد ابتدا رســم وگذشت ورز شکاران وبـعد ازان توزیع انعامات و جوایز ودر قسمت سوم نمایشات ورزشکاران گنجانیده شده بود .

درین جشن که همه اش قابـــل توصیف ویاد آور یست بدبختانـه نسبت بعضی معاذیر نمی توانیم ازان یاد آور شویم تنها همینقدرمیگوئیم که جوانان ورز شکار پو لی تخنیك بابرپا نمودن این جشن تحسین همه تماشا گران رابر خود جلب داشتند. وهمه کسانیکه دران محفل حا ضر بودند به توصیف هریك از پروگراهای آنرا یاد می کردند .

چهره های و رزشی

پیغله وژ مکی .

درمیان دختران ورز شکارمخصوصا درمیان باسکتبا لیست های کشور مایکی از در خشا ترین وپـر آوازه ترین ورز شکار پیغله وژمکی است.

پیغله وژمکی که با داشتن روحیه قوی، زیرکی بی نظیر وبلاخره قدرت خارق العاده در میدان مسابقه سـر آمدهمه ورز شکا ران کنو نی درمیان طبقه نسوان کشور گردیده ازسالیان درازی به ور زش باسکتبال اشتغال داشته و هیچ کس نخواهد بودکـه باسکتبال نسوان را دیده ونام این ستاره در خشان رانشنیده باشد.

بناغلی عبدا لمنان .

فارغ التحصیل لیسه احمد شـاه باباو یکی از فعالترین وپر قـــدرت ترین عضو تیم جوانان قندهاراست.

موصوف که فعلا دارای ۲۱ سال عمر میباشد واقعا باهمین سن کم آوازه خوبی در میان ورز شکا را ن قندهار حاصل نموده از مو قعیکه در سال ۱۳٤۷ بناغلی عـبدا لمـــنا ن برای او لین بار درتیم دوم لیســه احمد شاه بابا شامل گردید ،ازخود ابراز لیاقت کرده وآینده در خشانی برایش پیشبینی می کردند همـــان بود که امروز ازجمله خو بتریـــن ورزشکاران شهر خود شهرت یافته

بازی یوگا

زمانیکه در جهان از طبا بت خبری نبود مردمان هند باستان تمریناتی رابوجود آوردندکه توسط آن معلولین ومر یضان راتداوی میکرند کلمـــه یوگا ازکلمه (یوج) اشتقاق یافته که یك کلمه سانسگرت بوده معنی اش تصفیه ورزیدن، تقویه نمودن وتمرین نمودن را میرساندیوگایکی ازتمرینات عنعنوی هندی هاست ، این حر کات ازطرف صبح وعصر در حالیکه غذا صرف نگردیده باشد اجرا میگردد.

جوگی ها حر کات راوقتی اجـرا میدارندکه علالت مز اج ندا شتـه باشند حر کات جوگ راهمه مردم چه مرد باشدو چه زن اجرا می دارند حرکات یوگا درتمام انستیتوت های تربیت بدنی ومکاتب متوسطه وثانوی هند تحت پرو گرام مرتب اجـــرا میگردد .

دریو گا حر کات به آهستگی اجرا میگردد در حالیکه جمنا ستیك بـه سر عت اجرا میشود .

تنفس در حر کات رول بس عمده رابازی می کند ازینرو تمرین زیاد برای تنظیم آن بکار است .

حرکات مهم یوگا بنام هاسی پی همه کاپه ، وغیره یاد میشود د ر عکس یکی ازحرکات عمده این بازی راتما شا مینمایید .

تیم فوتبال معارف

تیم منتخبه معارف که ازبهترین پلیرها تشکیل شده باترینر جوان وزحمت کش شان شاغلی نژ ند دیده میشوند

تیم‌فو تبال معارف که یکی از ورزیده ترین تیم های کشور ما به حساب میرود از چندی بدینطر ف سرو صدایش نیست در ابتدانسبت فرا رسیدن امتحا نات‌آنها نتوانست به‌تورنمنت اشتراك ورزند ولی حالا که‌بهترین فصل برای تمرین است زیرا از یکطرف هوا سردو از جانبی همه رخصت هستند نمی دانیم آنها چه‌می کنند امید برای مسا بقا ت آینده درخفا آمادگی بگیرند تـــا همانطور یکه علا قمندان زیادی‌دارند بازهم بر تعداد علا قمندان شـــان افزود گردیده وان تیم بتواندبیشتر ازبیش بدر خشند زیرا این تیم از بهترین چهره‌های ورزشی کشور تشکیل شـده وهریـك آن‌در صد ر ورزشکاران کشور قرار دارند .

باسکتبال

بعداز فوتبال یگـانـه ورزشیکـه ورز شکاران مارا بخود جلب کرده باسکتبال است ، گر چه این‌ورزش درمیان طبقه نسوان مقام اول رادارد ولی‌در میان پسران جوان کشور ما بعداز فوتبال مقام اول راداراسـت دراکثر لیسه های دختران وپسران تیم های باسکتبال مو جود بـو ده‌و پوهنتون کابل تیم های ور زیـده وپر قدر تی رادرین ور زش داردکه درهیچ وقت وهیچ جااز مسابقه با هر تیمی که‌باشد نمی ترسند .

این ور زش راورز شکاران‌لیسه های حبیبیه و غازی باعلا قمنـد ی خاص می‌نگرند ودر فرصت مسا عد به تمرین آن می‌پر دازند.

درعکس عده ای ازورز شکا ران لیسه حبیبیه رامـی بینید کـــه در ساعت تفریح به تمرین باسکتبـال می پرداختند .

مرگ یک بزکش

همه می میرند ،زنده جان ها می میرند ،وبالا خره مردن است درینها ویا گفتهٔ دانشمند ی« زندگی قرض است از مرگ .»

ولی مرگ به چه شکل؟

آیا مرگ غمنا مه است برای‌یك عده ؟

آری ،هر فرد یا شخص بعد از مدت زندگی پدر ود حیات میگو ید، اما مرگ ونا بودی اشخا ص‌نظر به موقف اجتماعی فرق میکند .

بعضا به نام بدی مرده وبـعد از مرگ شهرت بد پیدا میکند ،ولی عدهٔ نام نیکو را اختیار میـکـنند و همین جاست که از مرگ قسمـت دوم ، اجتماع متاسف و متا لـــم میگردد ویاد میکند مرگ یك‌ورزش کار هم مایهٔ تاسف است به حلقـــه های ورزشی وکسا نی که بـــرای فرا خی ور ز ش در کشور همواره صدا مـی زنـــند واز ورزشکار ان تمجید بعمل می آورند و ...

مرگ چاپ انداز جوانی که هنوز بیست ویك بهار زندگـی را پشت سر نگذاشته بود ،واقعا خبریست متاثر کننده واثر ناك که بر پیکر ه ورزش دوستان وعلاقمنـد ان وارد گردیده است .

واماتاثر زیادتر هنگامی ظهورمی کند که مرگ چاپ انداز را درمیان میدان ورزشی می بینیم میدانی کـه تعداد زیادی از ورز شکاران راضربه زده .افکار کرده وحالا همه جوا نی **را قربانی ساخته است .**

قربانی آری !قربانی

قر بانی که برای بدست آوردن مقام قهر مانی صورت گرفته است ودر راه کسب شهرت سپور تـی نا بود سا خت ، همان قسمیکـه عدهٔ زیادی ازمردمان دراینراه نابود شده اند ،اما نام زنده خواهد ماند. نامی که .

نامی که افتخار آیند است ... نامی که در لحظه یاد آن‌تاثر را خلـق میکند و این دیگر برای ورزشکـار جوان بیست ویك ساله کشور خوب است خوب برای اینکه ،تقدیر می شودو ... واما ما چه ؟

ما به اینو سیله ،دنیای ازتاثـرو تالم خود را به نمایندگی از ورزش دو ستان ابراز داشته وبر روح آن مر حوم سـ لامت باد می گوئیم.

برگزیده

آلفرد هیچکاک

از : ریچارد اولویس

مترجم : نیرومند

شعور زن

وقتی شنیدیم که شوهر دالی دانیل مرده است همه به حال اوتاسف کردیم ، زیرا شوهرش جزچهار اولاد ویك مقدار قرضداری چیزی برای او با قی نگذاشته بود. اماخبر بازگشت اورابه هیل کرست واقامت درمنزل پدری اش بامسرت فراوان استقبال نمودیم. البته وضع دالی بازهم ازسطح توقع پایینتر قرار داشت، معهذا دروهلهٔ نخست ودرآغاز چنان جلوه نمود کـه بااین تجویز دالـی می توانست ازمشکلات زندگی خود بکاهد . اماهمیشه که چرخ زندگی به دلخواه آدمی نمی چرخد نشیب وفراز هاراکسی نمیتواند پیشبینی کرد .

آری اتفاقات وحوادث بموقعش بروزمیکنند. هنوزیك سال ازبازگشت دالی به خانهٔپدری نگذشته بودکه پدردالی مرد ویگانه چیزی که ازخود میراث گذاشت، همان خانه ای بود که دالی دانیل درآن اقامت گزید، بایـك مقدار قرضداری ، اثاثهٔ کـه هنوز اقساط قیمت آنهاطور کامل پرداخت نشده بود ، طلبات مردم وصورت حساب مصارف تدفین پس ازپایان مراسم تدفین پدر، دالی بیچاره به مراتب نسبت بـه روزاول ورودش بـه هیل کرست زیربار دیون قابل پرداخت گور شده بود .

دالی باوصف وارد شدن ضربـت دوم سرنوشت خودشرا تسلی داده به چندیـن جای برای کارمراجعه کردوچندین فورمه کار راخانه پری نمود : دربانك کوچك شخصـی اوپرنیگا بصفت صراف دوم از ساعت ۹ تا به۲کار میکرد، ازسا عت ۲تابه ٤درپستخانه مشغول بود، درین ساعات مخصوصا رجـوع مردم زیادترمحسوس بود. وسرانجام بصفت منتظم کافهٔ وایت شپت که درجوار هوتـل هیل کرست قرار داشت ازساعت ٥ تابه ۹ شب کارمینمود . جمعا هرروز ۱۱ ساعـت دربیرون ازمنزل به‌کار اشتغال داشت وطبعا امور منزل‌ازقبیل پخت وپز، دوختن ووصله زدن لباسها، کالاشویی وغیره رانیز همه‌روزه انجام میداد .

اگرکسی تعجب میکرد کـه دالی چطـور میتواند فشاراین بارگـران زندگی را روی شانه هایش تحمل کند، من میتوانم بـرای اویك توضیح ساده درینمورد بدهم : اوباید تمام اینهمه مشقات راتحمل کند! زندگـی امروز بدون داشتن پول میسر نیست وباید برای ادامه زندگی پول اندوخت تا بتـوان چهار کودك درحال رشد راتغذیه کردوبفکر پت کردن تن شان بود، ودر صورتی‌که‌هیچ میراثی هم تصورنباشد ودرعوض یك مقدار دین قابل پرداخت هم بردوش آدم باشد ، نباید مشکل پسند بود وهرکاری راکه به آدم پیشنهاد کنند، باید پذیرفت .

خوشبختانه بچه هابسیارخوب تربیه شده، مادرشانرا درست درك میکردندومتوجه بودند که مادرشان دردست سرنوشت اسیر مانده است . درغیرآن ادامه زندگـی برای آن خانواده بسیار مشکل میشد .

هیچ یك ازمشاغلی دالی عاید چندانی برای وی نداشت .

هرآدم عاقل که استعدادمحاسبه راداشته باشد، میتواند سنجیدکه دالی دریك مبارزهٔ باخته ادامه میدهد ومانند زیفوس تـلاش میکند سنگ راروبه فرازکوه بلولاند بهـر اندازه ایکه اوسعی مینمود سنگ را بالاتر بلولاند، بهمان پیمانه سنگ سریعتر روبه نشیب می لغزید . امااواز تلاش خود دست نمیکشید وهیچگاه احساس خستگی نمی‌نمود. اوهرگزنخواست کسی بحالش ترحم کند وی مخالف هرگونه کمك موسسات خیریه بود. اوچهارپسر به دنیا آورده بود. وتصمیـم داشت برای کودکان خود امکانات تحصیـل ثابت ومناسبی رافراهم سازدواحترام همگان رانسبت به خودوخانواده اش جلب نماید .

به ایـن ترتیب دالی ازتلاش خود آرام نگرفت همیشه می خندید وهمواره کـلمات شیرین به نوك زبانش بود. علاوتااو موجود بسیار جذاب بود، باوصف آنکه ۳٥ سـال ازعمرش میگذشت ، بازهم اندام متناسب ، چهره لطیف وموهای خرمایی با چشمهـای آسمانی رنگ داشت . مگـردرعقب ایـن چشمهای آبی، جرات یك پلنگ ماده‌رامیشد خواند که برای دفاع ازفرزندانش بود ، در مقابل کدام نفرخاص یاهرکسی که بـرای فرزندان اوایجاد خطرنماید در شهر کمتـر مردان مجردسراغ میشدکه شایسته همسری دالی باشند. وقتی یکی ازین مردان مجـرد بنام ایدباورمن توجه دالی رابخود جلب‌کرد، ماهمه به این عقیده شدیم‌که این بهترین راه حل برای دالی ومشکلاتش میباشد .

امامتاسفانه تصور درستی نبود، کیفیت وزیبایی این زندگی نو. اگرهم آغاز خوبی داشت زودبه پایان رسید. به همان سرعتی که شروع شده بودپایان پذیرفت. هیچکدام ماحدس نمی زدیم که چرابعضی اشخاص با مغز های کوچك مثل گنجشك میتوانستنـد علت آنرا خود تثبیت کنند . اید باور من احتمالا هیچ درین باره نیندیشیده بود کـه مسوولیت چهار کودك ویك زن رابا دیـون بیشمار متقبل میشود .

ودالی هم دلیلی برای آن نمیدیـد کـه بیجهت وقت قیمت بهای خودراوقف اوکند وآنهم درصورتیکه درفرجامین تحلیل هیـچ مفاد ونتیجهٔ ازین قربانی متصور نباشد .

باوصف‌آنهم دالی‌هواخواهان فراوان‌داشت. اکثرمهمانها ومشتری هانان شانرا در وایت شیت صرف میکردند ودالی ازآن زنهایی‌نبود که صرف یك مرتبه بصورتش نظرانداخت. غالبا اومیتوانست زودزود دوستان خـود را تجدید کند وهرروز یك آشنای نو برگزیند. البته اگراوازین راه میخواست به زندگـی نگاه کند. اما اوکه ازآن قماش زنها نبود. اوهواخواهای خودرا بسیار به احتیاط انتخاب مینمود وهفتهٔ یك شام باآنها ازمنزل بیرون میرفت . وآنگاه اتفاقی هم روی نمی داد . آنهانخست به سینما. سپس برای رقص و ازآن بعدبرای صرف شام می رفتند . روی همین ملاحظه ورفتار محتاطانه دالی بودکـه کسی نمیتوانست به اوتهمتی بزند . اویك خصوصیت دروجودش داشت کـه زیاد در روابطش نزدیك نمیشد ، یـك چیـزی از خصوصیت «بمن دست نـزن» وما هـمه می هراسیدیم‌که درصورتی مثل یك هلزون درپوشش برود، هیچگاه موفق به پیدا کردن شوهری نخواهد شد .

بااین وضع وقتی دالی دریك شب اوایل ماه می دعوت یك مشتـری رستـوران را پذیرفت ، هیچیك ازماتصور نمی کرد کـه ممکنست این آشنایی به درازا بیانجامد . این مهمان رستوران جرالدشتاینرنام داشت ودرهوتل مجاور زندگی میکرد. آقای شتاینر درحدود آغازچهل سالگی به نظرمی آمدلباس قیمتی می پوشید . رفتارش بامحبت همراه بود وروش نرم رادر معاشرت رعایت مینمود. علاوتا آخرین مودل موتررا سوار میشـد . آقای شتاینر تایکی دوروز دگر هوتل راترك می گفت .

اماوقتی مدت توقف آقای شتاینردرهوتل هیل کرست ازیك هفته تجاوز کرد ویـك هفتهٔ دگر برآن گذشت ، ومرتب به تعداد روزهای توقفش می افزود وطی این ایـام دالی باآقای شتاینر بـه رقصیدن میرفت ، ماهمه تعجب میکردیم .

دالی اورا روزشنبه که پیشروی بود به منزل برای صرف نان دعوت کرد. پس از صرف غذاشتاینر ودالی وبچه ها بعزم کوه گردی برآمدند وماچنین احساس نمودیم که دالی سرانجام راهی برای رفع مشکلاتشـ پیدا کرده است .

من شخصا ازین آقای جرالد شتاینـر خوشم نمی آمد . من طبعا اوراهمانطوری از دورمی شناختم . اماچند مرتبه به وایت‌شپت رفته بااوبرخورده بودم. اکثراوقات درحوالی ساعات چاشت روزکـه برای صرف غذا و نوشیدن قهوه به‌وایت شپت می رفتم باآقای شتاینر برمیخوردم . البته او بسیاردوستانه باهرکسی پیش آمدمی کرد . ودرست همین حرکتش خوشم نمی آمد. اوازحد زیاد محبت میکرد . سویهٔ تملق وچاپلوسی وبسیاربا مهارت به هرکسی خوش آمد میزد. شاید هم‌کدام خصوصیت دگراوخوش نیامده بود. خصوصیتی که خودم نمیخواستم آنرا بدانم.

هرروز صبح که دالی سرساعت ۸ و٤٥ دقیقه ، ازمقابل دفترمن عبورمیکرد ، مـا متقابلابه هم دوستانه سلام میکردیم پیشـ ازآنکه داخل عمارت بانك شود اوبالبخندی صدامیزد :

ـ «صبح شماخوش ، رئیس !»

ومن درجوابش صدامیکردم : صبح شمـا خوش، دالی ! اوهمیشه بمن رئیس خطاب میکرد . شاید اوبمن تملق می گفت وچنان جلوه میدادکه برای من مفهومی قایل است. کلمهٔ رئیس مثل سائرالقاب دارای اهمیت وارزش بود .

من یگانه قدرت پولیس ناحیهٔ هیل‌کرست راتحت ادارهٔ خود داشتم .

بقیه در صفحهٔ ٦٣

از: غلام‌فاروق نیلاب

ملوك نیمروز

مورخان ،موسس دو لت ملوك نیمروز، طاهر بن‌محمد رامینویسند اما این طاهر اصلا معلوم نیست که چه‌کسی خواهدبود .آنچه‌که ازسیاق تحلیل وخلال معلو مات تا ریـــخ سیستان بر میاید ،قبل از طاهر،ما به امیر دیگری بنام (امیر ابو لفضل نصر بن احمد) مواجه میشویم که‌این امیر راسلطان محمودبروز پنجشنبه ۲۳ ربیع‌الاخر سنه ٤۲۱ هـ خلعت امارت سیستان اعطا کرد ومردمان‌به تقرروی اظهار شا دمانی کردند که « از شهـــر مـــا مـــهـــتر ی بر ما سا لار گشت » «تـــا ریخ سیستان ص ۳٦۲طبع سال۱۳۱٤» ازین جمله روشنتر معلوم میشودکه امیر ابوا لفضل اصلا از سیتان‌بوده است .این امیر ابو الفضل در عهد سلطان مسعود نیز امارت سیستا نرا داشت .وی در حین تسلط تر کمانها در برابر مردی بنام احمد طا هـــر که از ترکان سلجو قی حمایت‌کرد ه وبا امیر ابوا لفضل باب ستیزه و نبرد را میکشاید مقابـــل میشود و نسبت پیروزی‌خویش‌از سلطان‌غزنه کمك میخواهد اما نظر به تشنـــج او ضاع غزنه مایو س شده ،برای نجات وبقای خود به سلجو قیـــان اظهار اطاعت میکند .(مو سی بیفو) عم طغرل وجغری بیك را سیتا ن رسیده بود .مو صوف در سال٤۳۲ (هـ) وارد سیستان شده بدستیاری امیر ابوا لفضل بست را فتح کرد. این امیر ابو ا لفضل را در عهـــد سلطنت عبدا لرشید پسر سلطا ن محمود هم امیر سیتان میبا بیـــم‌زیرا امیر مذکور درحین حمله‌طغرل کانه نعمت بسال ٤٤۳ هدرسیتان موجود بود که‌در مقابل طغرل تاب مقاومت نیاورده با بیفو جانب هرات بـــه هزیمت رفت ،وهمین فتح بود کـــه غرور طغرل را بر انگیخته دست به کشتن عبد الرشید وسایر شهزاد- گان غزنوی زده وحکومت غزنه را مدت چهل روز غارت کرد .

تا اینکه در اثر جسار ت مقربان دولت غزنین به کیفر اعمال‌خودنایل آمد .

پس از رجعت طغرل به غز نیـــن ابوا لفضل دو باره جهت احـــراز مقام خویش به سیستان وارد شـــد و تا سال ٤٦٥ هـ بانیك وبد روزگار در امور امارت خود دست وپنجه‌نرم کرد تا اینکه در بیست هفتم جمادی الاخر همان سال چهره در نقاب‌خاك کشید .بعد از وفات امیرا بو لفضل امیرا جل بهاؤ الدو له والد یـــن طاهر بن نصر بن احمد .امـــار ت سیتان را یافت ،واین طاهر پســـر همان ابوا الفضل نصر بن احمدبود ومور خانی چون (میر خواند ومنهاج الراج)که طاهر را موسس ملـــوك نیمروز میگو یند ممکن است هما ن طاهر بن‌ابوا لفضل باشد.که دولت نیمروز را اساس گذا شته است. گرچه درتاریخ روضته الصفا نامی‌از ابوا لفضل نصربن احمدبرده نشده است (روضته‌الصفاص٦٥٦ج٤چاپ ۱۳۳۹) امانگارنده این سطـــور را عقیده بر آنست که بایست موسس دولت ملوك نیمروز همین ابوالفضل را دانست زیرا وی مدتی برسیتا ن حکومت کرده ونوامیس آنراحراست نموده استقلال داخلی سیتان را در برابر سلجوقیان میانت کرد،طوریکه اخلافش نیز از منقا دان در بـــار سلجو قی میبا شند .وبنا به‌تصریح مولـــف گمنام تاریخ سیتان ،امیر- طاهر ، از وابستگان سلطـــا ن ملکشاه بوده است (ص ۳۸٥ تاریخ سیتان).اما بر خلاف «منهاج‌الراج جوز جانی» طاهربن محمد راازامیران در بار سلطان سنجر در سیتا ن‌می نگارد .وی متعقد است که سنجـــر امارت سیتا نرا برای امیر طا هـــر تفویض کرد. ومو صو ف‌در خـــلال امارت خود حدودسیتانرانیز وسعت داد . مدتی‌حکم راند تاسر انجـــام مرگ‌گلوگیرش شده چشم ازجهان پوشید . (۲۷٥ج ! طبقات ناصری طبع کابل)وبعداپیرامون این مسئله سخنی خواهیم راند .

بنابه نقائصیکه نسبت افتاده گی در تاریخ سیتان موجود است‌مشکل است که با حوال طاهر مز بـــور معلومات وسیع بدست آورد .درین کتاب وقایع ۲۱و ۱۲ سال به‌تعقیب هم دیگر افتاده است وممکن است‌که احوال طاهر وتفویض حکومت بو ی از جانب سلطان سنجر در همیـــن وقایع مفقود شده تذکر داده شـــد باشد .بنا بران روشن کردن احوال طاهر ازخلال تاریخ مذکور که‌بتواند موید قول «منهاج الـــراج »باشد ، سخت دشوار است .زیرا را جـــع به طاهر بن محمد موسس دودما ن ملوك نیمروز مو رخان دیگر کـــم تر تماس گرفته اند واصلا مبر هن نیست که مبنی بر چه علتی ایشا ن این شیوه را پذیرفته‌اند ،در حالیکه عناصر بعدی این دودمان راتا حدی با تفصیل معرفی کرده وحتی اکثر وقایع عمده زمان ایشان را بصورت مشرح نگا شته اند ،ودر مورد طاهر نظر باسناد دست داشته معلو مات ما همین قدر بود که نگا رش یافت وتنها در تاریخ سیتان یك سلسله مطالب پرا گنده که‌مطا لبی‌از خلال آنها استنتاج کردن دشوار اســـت واگر کلیه آن مطالب را نقل کنیم و یا پیرا مون آنها تو ضیحات بدهیم از حوصله این مقام بکلی بیـــر ون است .

ملك تاج الدین ابوالفضل :

ملك تاج الدین ابوا لفضل کـــه آنرا «منهاج‌الراج»در طبقا ت‌ناصری (ص ٦۷٦ ج ۱) تاج الدین ابوالفتح ضبط کرده است پسر همان طا هر متذکر ه میباشد که بعد از فوت پدر بفرمان سلطان سنجر امور سیتا ن را عهده دار شد .بنا بقول میـــر خواوند (ص ٦٥٦ ج٤ رو ضتـــه الصفا)امیر عادل ونیك سیرت بوده وبارعایا بابکمال شرافت وبردباری رفتار میکرد، پاد شا هی بود عادل و عالم که علما و فضلا موا نست داشته ،عطو فت ورؤفت نها ئی خود را در برابر ایشان ابراز میکرد .در معموری وآبادی سیتان بذل مسا عی کرد. وعر فانرا تا حد مقدورتشویق نمود .مدارس ومکاتب زیادی راتوام با کتا بخانه های مجهز اعمار کرده ساحه را برای انکشاف فر هنگ وعرفان بسط وگستر ش داد .

از تذکر تاریخ سیتان چنیـــن استنباط میشود که ملك‌تاج الد ین ابوا لفضل در حیات پدر خود باوی سر سازش نداشته ودرحال زد و خورد ،بودند اما این‌قول را مورخان دیگر ذکر نکرده اند. باید تو ضیح دد که مطا لب مفقود شده تاریـــخ سیستان که متأسفانه‌به وقایع‌همین دوره تصادف میکند این پرابلم را ایجاد کرده است .از آنرو معلو مات ما کامل شده نمیتوا ند ،با آنـــهم مطالب پرا گنده ایکه راجع به‌فقدان روابط پسر وپدر مزبور ،در تاریخ سیتان درج‌است ،خیلی بی انسجام میباشد ،نویسنده این تاریخ یکجا مینو یسد که :امیر تاج الدیـــن ابوا لفضل وارد شار ستان شد و با میری به نشست وجای دیگر مـــی نو یسد که: «تا آخرلا مرا میـــر رجل ملك عوید تاج الدین ابوالفضل باپدر خود صلح کرد بهادالد ولـــه او را بیاو رد بر آنکه بیاید به‌سیتان وهمه مراد های او بحاصل ،الاامیری او راند هم »قسمت مفقود شـــده تاریخ سیتان که در بالاتذکر داد ه شد مربوط به همین قسمت است‌که وقایع ۲۲ سال ۱۲ سال را احتوامی کند .(ص ۳۰۹ تاریخ سیتان .)

در سال ٥۳٥ هـ بین سلطان سنجر

بقیه در صفحه ٥۹

سرگرمی مسابقات

جدول کلمات متقاطع (شماره ۱)

افقی :

۱ـ دروازه دهن ـ چوپان میزند ـ
۲ـ کشوری است در اروپا ـ زخمی ها
۳ـ راست نیست ـ ارجاع ـ متدین وپیرو مذهب ـ جمع اثر ـ ضدخوب ـ
٤ـ تیزاب ـ نوید پراگنده ـ فناه است ـ ملك و شهر ـ
٥ـ رهبران وصاحبا ن قدرت ـ درنده ـ ستاره فلم‌های هندی ـ
٦ـ شراب ـ پول‌آلمانی ـ خودش ـ ـ یك مملکت ارو پایی ـ مرد بزرگ وفقید مصر ـ
۸ـ حرف نهی عربی ـ کلمه ندائیه ـ
۹ـ لباس پرند گان ـ اول بی‌اول ـ
۱۰ـ مسئله آن در ملل متحد است ـ مملکت بزرگ آسیا یی .
۱۱ـ نفس ـ انجام بی انجام ـ از عطر خوش است .
۱۲ـ از نویسندگان فرا نسه ـ قلم بی سر ـ کانالی بین افریقا و آسیا .
۱۳ـ از خوردنی ها ـ گذشتن از دنیا ـ کتبه است ـ مو تر شکسته ـ
۱٤ـ یك پرنده ـ از مو سم های سال ـ از بر اعظم ها ـ فا شیست‌های آلمان ـ بلی پښتو
۱٥ـ خود قوه اسید ـ برگ‌ریزان بی انجام ـ
۱٦ـ دروازه پشتو ـ هستم‌پشتو ـ

عمودی :

۱ عزم بی‌آغاز ـ یك عدد ـ
۲ـ از شاعران افغانستان ـ تکمیل شده ـ
۳ حرف نهی عربی ـ نصف ساعت ـ شامی پرگنده ـ هزار کیلو ـ یك پرنده ـ
٤ـ ازفلمهای هندی ـ کسی که رشوت میگیرد .
٥ـ شکست ـ معکوس آن قلنگ میشود ـ از ارکان اسلام ـ
٦ـ از انواع درختان ـ کم‌سیب در پشتو ـ همه اش یکی است ـ
۷ـ لاری شکسته ـ مهندس مین زمین هارا چنین میکنند ـ مادهٔ که در رنکمالی چوب بکار میرود ـ
۹ـ داشت خودش ـ انگح است ـ
۹ گنجش معروف است ـ درکاغذ ها استعمال میشود ـ تولد شدن ـ
۱۰ یکی خارجی ـ جمع منار ـ ایستادن پشتو ـ
۱۱ـ این پشتو ـ در آن آب‌جریان دارد ـ
۱۲ـ دروازه ـ جام آن مشهور است ـ
۱۳ـ فن سر چپه ـ جمع کجاوه ـ کیك میان خالی ـ
۱٤ـ از کمپنی های جرمنی ـ از فلم های هندی ـ نو یسند گی و سیر زایی ـ
۱٥ـ همه اش‌یکی‌است ـ ازولسوالی های مملکت ما ـ
۱٦ـ راهی است ـ از میوه ها ی ترش ـ حیوان دریایی بزرگ ـ
۱۷ـ چتل ـ اعضای بدن ـ آسمان است ـ زمین است ـ
۱۸ـ یکنوع زاویه ـ پایان دنیا از اشکال هند سی ـ
۱۹ـ کسانیکه صبر میکند (معکوس) ـ بی هو شی در طب ـ
۲۰ـ پول چاپان ـ هر دویش‌یکی است ـ دزد ـ مو سر چپه ـ ما در عربی ـ
۲۱ـ جوان ـ در دهن است ـ
۲۲ـ هر دویش یکی است ـ توان وطاقت در پشتو

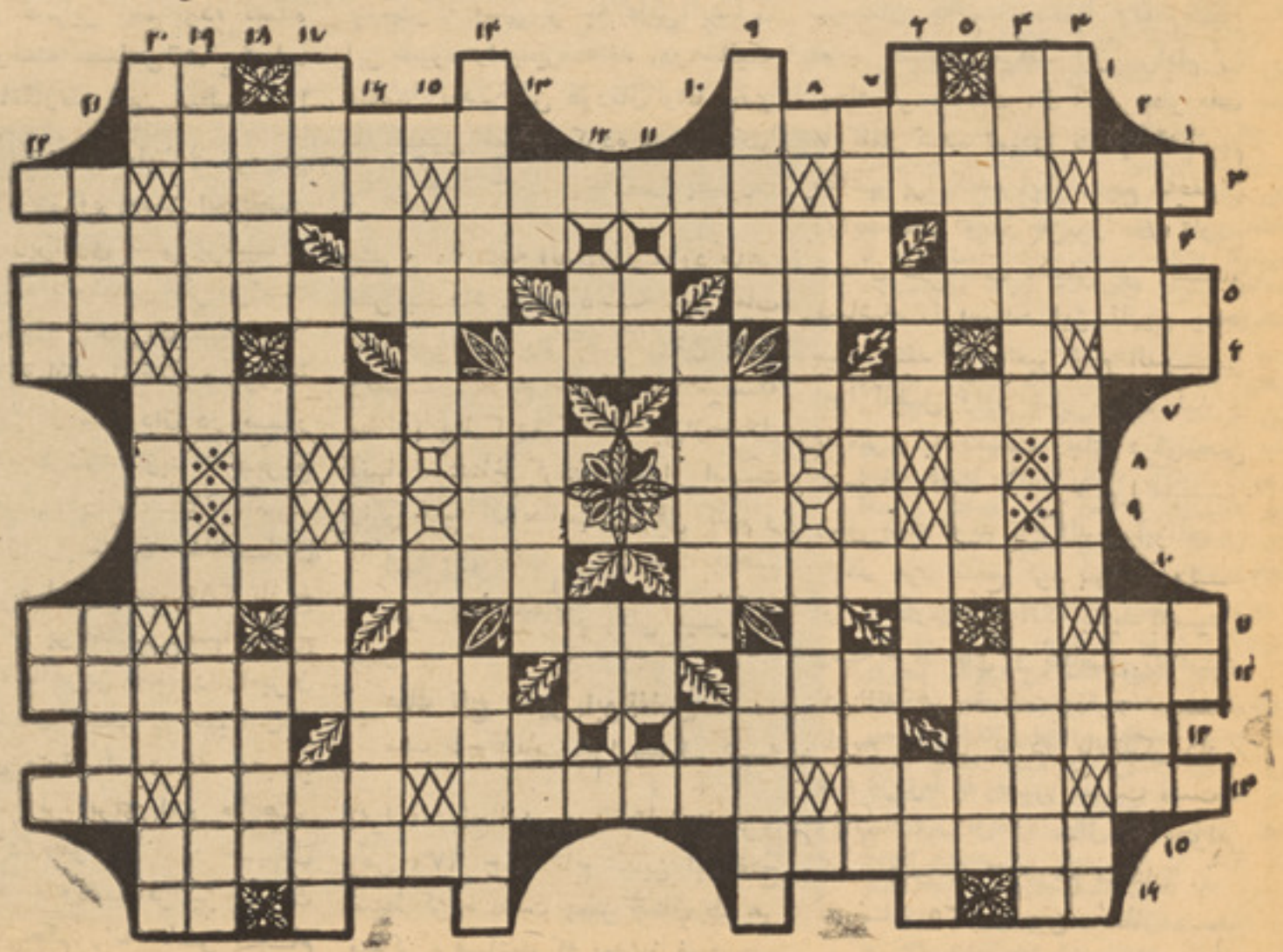

طرح جدول‌ها از: صالح‌محمد کهسار

HORSE · BRAND · SOCKS.

باپوشید ن جو رابها ی ز یبا و شیك اسپ نشان نه تنها به‌اقتصاد ملی خود کمك میکنید بلکه با عث تقویه صنایع ملی خود هم‌میشوید.

شرکت سهامی صنعتی بوت پلاستیک وطن

برای دو نفر کسا نیکه موفق به‌حل جدول میشوند بحکم قرعه یك سیت جراب اسپ نشان‌وپنج‌جوره بوت‌پلاستیکی وطن جایزه داده میشود .

بوت پلاستیکی وطن از نگاه جنسیت ، زیبایی و دوا م بربوتهای خارجی برتری کامل دارد وبا خرید آن اقتصاد خودرا تقویت مینما یید

جدول کلمات متقاطع ((شماره ۲))

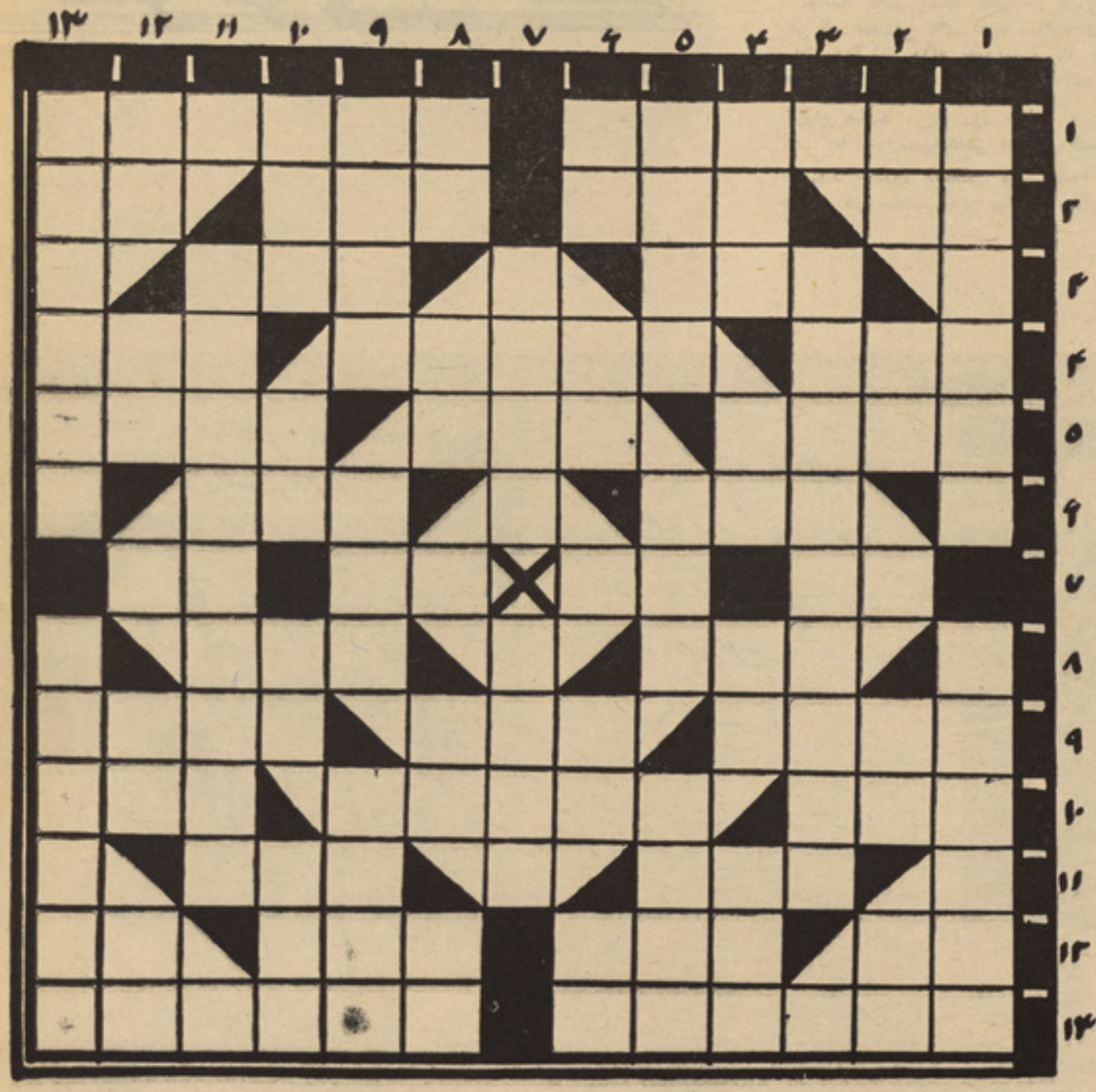

افقی

۱ـ رفیق شمع ـ مملکت اروپایی ـ
۲ـ نه خارجی ـ آهو ی بی سر پښتو ـ یك حرف ـ هردویش یکی است ـ
۳ـ ماه درپشتو ـ شیس ـ
٤ـ ماه پراگنده خارجی ـ بسته ـ میل است ـ
٥ـ ماه جون آلمانی ـ جای میوه ـ مولف بو ستان وگلستان ـ
٦ـ طبل با املای غلط ـ چیزی که می چسپد ـ
۷ـ یك عدد ـ یك خارجی ـ نصف حامی است ـ مادر عربی ـ
۸ ـ مطرب بی پا ـ از خورا که باب ـ
۹ـ لحاظ ـ سی روز ـ ضدپا ئین ـ
۱۰ـ مو اد سو خت ما شین ها ـ بیروبار بااملای غلط ـ از آرد می سازند ـ
۱۱ـ دو پاندارد آشو کا است ـ غراضه عا میا نه ـ
۱۲ـ اشاره دور ـ فرمان بی (ر) وبی «الف» ـ مهم است ـ مرد بی پا ـ
۱۳ـ شهری در شوروی ـ ازجمله عساکر است ـ

عمودی

۱ـ پر نده ایکه در افغا نستان نیست ـ غدر کردن ـ
۲ـ چهره ـ نه خا رجی ـ حیای بی پایان ـ مر طو ب ـ
۳ ـ ستاره از فلمهای هندی ـ
٤ ـ آتش پشتو ـ سیب بی سر ـ ط وط است ـ پیش ازآفتاب برآمد ـ
٥ـ شمالی است در بهار ـ دختر در پښتو ـ به مسلمان ها میگو یند ـ
٦ـ در مهیب است ـ محبت ـ نصف نماز ـ کند بی سر ـ
[illegible] ـ مطنب ـ خوش ـ
۸ ـ فوت نشده ـ طفل میکشد (وغ) ـ هر دویش یکی است ـ
۹ـ رشید ـ درمطبعه میشود ـ بالای زخم می گذارند .
۱۰ـ چهره ـ هردویش یکی است ـ بندر دهن ـ قمار بی انجام .
۱۱ـ عاشق ومعشوق هستند ـ
۱۲ـ زهر ـ بید بی سر است ـ حرف نهی ـ درآب است ـ
۱۳ـ سلسله کو هی است در شمال هند ـ حیوانی است خریطه دار.

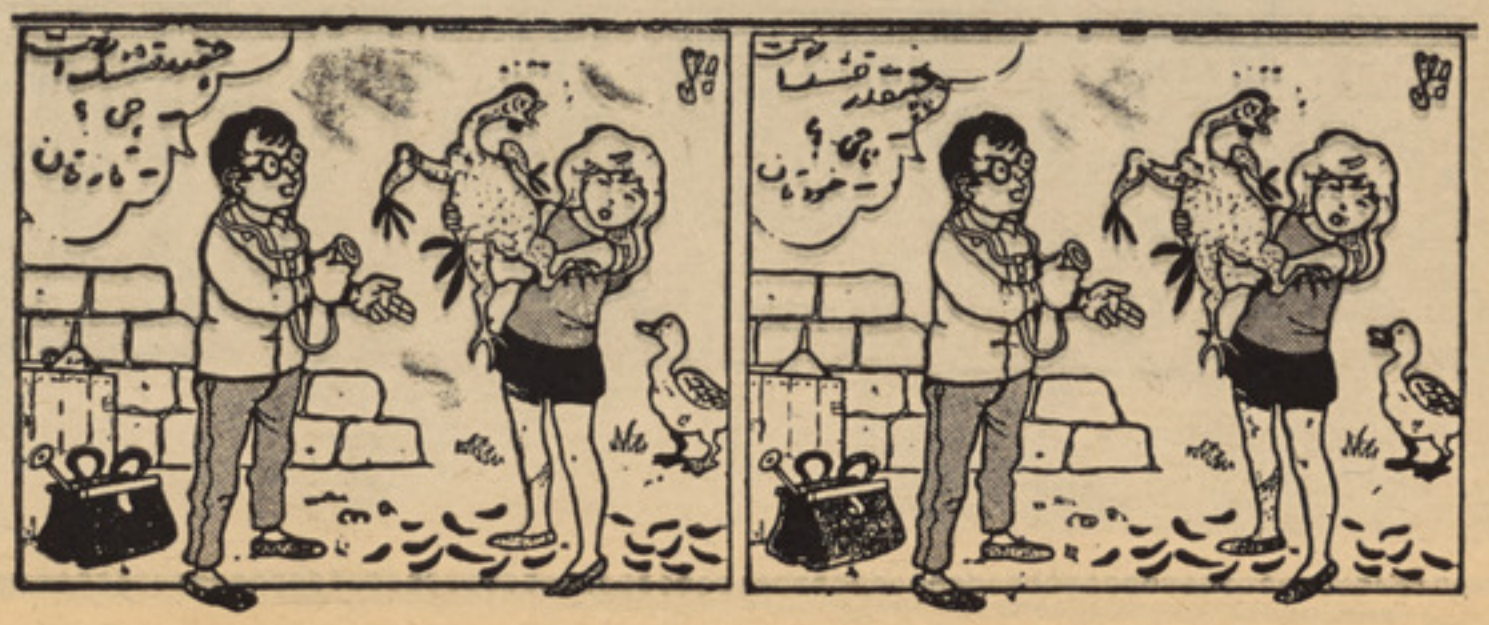

چند اختلاف

درین دوکاریکاتورکه ظاهراشبیه همدیگر معلوم میشوندچند اختلاف وجود دارد ، آیا میتوانید اختلافات هردو شکل را پیدا کنید ؟

سرنوشت

در شماره های گذشته خواندید:

«واندا» دختر یست که‌در شرکت عطرفروشی یك وکیل دعوی بنام(ژیو) کارمیکند. یکی از همصنفی های دوره شاگرد ی اش‌است میرود ،وتصادفا درآنجا یك همصنفی سابق دیگرش راکه «موریس» نام دارد وراکه‌یك‌بچه دلپسند است نیز ملاقات‌میکند. (موریس) و«واندا» متقا بلتا به یکد یگـرابراز دوستی نموده وبعد از چندی باهم ازدواج میکنند . یك روز «واندا» مـیگویـدکه انتظار طفلی‌را دارد و دیگر نمیتواندکار کند. اما «موریس»بخاطر معیشت خـو دوهمسرش در پهلوی درس، بعداز چا شت کارمیکند چندروز بعدطفل تولد میشود . اما(ایرین) همینکه میشنود «مو ریس» بعد از چاشت کار میکند، متاثر میگردد . واینـك‌بقیه داستان :

به این ترتیب «واندا» و «ژیو» به لطف دوستانش شانس در وقت شام یکدیگر را ملاقات می کنند.

برگس، من ترا دوست دارم. این من بودم که همیشه برگی را مرتکب شدم.

من هم جیغو... بدون تو زندگی برایم ارزشی ندارد...

بخاطر ثروت

فوتو رومان جالبی که ساعتها شما را سرگرم نگهمیدارد

از هفتهٔ آینده

بقیه صفحه ۳۷

بدتر از مرگ

معذلك كريج بجواب ناكسوس پرداخت .

ـ كارت دعوت ندارم .

ـ بگير الساعه . همين جاست . اينرا گفته وچند قطعه كارت دعوت بسوى كريج پيش كرد .

ـ تشكر ميكنم . آنوقت متوجه قلبياشده گفت : گردن بندت درحال بازشدن است . آنرامحكم كن .

ناكسوس گفت :

ـ من درستش ميكنم .

كريج ازميان كارتها دوقطعه آنرا گرفت وگفت :

ـ براى من همين كافيست . شب در بالماسكه باهم خواهيم ديد .

• • •

گاريرسون درگوشهٔ ميدان نزديك ساحل جائيكه باكريج قرار گذاشته بود، انتظار اورا مى كشيد . يالائى قرمزى در بر كرده ونقابى بچهره خودزده بود . باشمشيردرازى كه بكمر بسته بودبه جانيان فرارى اززندان روم قديم مشابهت داشت . هر دو جوان قدم زنان‌دركنارساحل تانزديك قصررسيدند. ازآنجا بخوبى ميديدند كه قايقهاى موتوردار باچه فعاليتى مشغول نقل وانتقال پرسونل كشتى وسايرمالز مه ضيافت بداخل قصر بودند . كريج گفت : ازنقابت خوشم آمد.

گاريرسون جواب داد : فقط براى من ساخته شده .

كريج كارت دعوت اورا برايش سپرد. يك جمعيت كوچك مشغول تماشاى آنا ن بودزيرادرست نزديك‌محل زورقهاى تفريحى ايستاده بودند .

گاريرسون باوصفى شاهانه بيكى از زورقها اشاره كرد. هردو سوار شدند و زورق بسوى سنگهاى زينهٔ مرمرين قصر كه درپرتو چراغهاى رنگارنگ، برق ميزد ، راه افتاد . وقتى زورق بپاى زينهٔ قصر رسيد، دونفراز كار مندان كشتى كه لباس شان مثل برف سپيد ميزد، بوسيلهٔ دو چنگك، زورق آنانرا متوقف ودوهمسفر رابساحل پياده كردند .

ازميان جمعيت يك آواز «آه» خفيف‌شنيده شد .

نخستين گروه مهمانان وارد شده بودند. پرده آهسته آهسته عقب ميرفت . تيسوس كه قبلاوارد شده بود، خودرابه كريج‌رساند وبهردونفرسلام‌گفت . جمعيت باردیگر نفس تازه كرد. گاريرسون پرسيد :

ـ مگر اينجا چهرهٔ نامطلوبى وجوددارد ؟

بعد منتظرجواب نمانده برهنمايى تيسوس وارد ازدحام شدند . سالون بزرگى كه در طبقهٔ مدخل قرار داشت باانواع قنديل ها چلچراغ ها غرق نور بود. در ديوارها تابلو هاى پرقيمت واصيل ازبزرگترين نقاشا ن قديمى ومعاصر جلب توجه‌ميكرد. گاريرسون مقابل يكى ازآنها توقف كرده گفت :

ـ اينكه مى بينم كاملترين كتيبه «تيتيان» است . چه كسى ممكن است آنرا كشيده باشد ؟

كريج بسادگى جواب داد :

ـ خود تيتيان .

ـ اگركسى ٤ تابلوى تيتيان بنام هاى «ورونوس» «تيپولو» «لونگى» وكارباسيو را داشته باشد ، ميتوان اورامالك ثروتى در حدود هفت ونيم مليون دالر قبول كرد . واقعا فوق العاده است . دراين تصاوير قدرت مافوق پول رامیتوان مشاهده كرد . قدرتى كه ميتوان باچشم ديد وبا دست‌لمس كرد. درگوشهٔ ديگر سالون اوركسترايى‌كه ازروم آورده شده بود آخرين آمادگى هاى خودرا براى آغاز كارش مى گرفت ودرگوشه ديگر نزديك بارى كه ازگلهاى رنگارنگ چشم رانوازش ميداد عده يى بخوردن‌كوكتيل ويسكى وشامپانى‌كه چون آب جويباربيدريغ سرويس ميشد، مشغول بودند . مثل اين بود كه درپشت ميز بار،چشمه‌يى‌وجود دارد چشمهٔ شامپانى . گاريرسون يك گيلاس‌خالى خواست وآنرا از چشمه پر كرده چشيد!

ـ ايتاليايى است .

يكى ازگارسون ها با شنيدن حرف‌اوگفت:

ـ چشمهٔ فرانسوى اش درآن غرفهٔ ديگر است ولى‌براى افتتاح‌آن منتظرآقاى ناكسوس استيم.

كريج وگاريرسون اززينه هاى وسيع مرمرين كه بوسط دورديف اتاقهاى لوكس درچپ وراست، داخل ميشد، بالا رفتند . پنجره هايى كه بسوى كانال بزرگ شهر بازميشد ، بسته بود. اين اتاقها كه ازمرمر زرد اعمارشده بود، باسيستم تنوير مودرنى كه به‌آن داده شده بود،چشم راخيره ميكرد. بعدداخل اتاقى شدند كه قفسى پراز مرغان سحر خيزدرآن ديده ميشد. اتاق متصل آن اتاق بازى بودكه درآن باورقهايى كه ازعاج ساخته شده، بازى ميكردند. هردو بفراغت اين اتاقهارا گرديدند تا خوب به وضع آن آشناشوند . بعدهم وارديك سالون‌كم عرض وطولانى شدند كه روى آن ريگ‌فرش شده بود. كريج به‌گاريرسون نگريسته پرسيد : عجب است .

آيااتاق زورآزمايى همين خواهد بود ؟

صدايى جواب داد :

ـ غيرازين چه چيزى بوده ميتواند ؟

كريج بسوى درب ورودى برگشت . مردى چاق باموهاى قهوه يى كه چهره يى چون الههٔ عشق تيپولوداشت ، ايستاده بود ولى لباس كاردنيالى دربرداشت ودر دست اونيز نقابى ازعاج ديده ميشد .

كريج، درحاليكه بسوى اوحركت ميكرد ، گفت : توبايد پوسه باشى .

مرداحترام كنان جوابداد :

ـ آرى . رسام، رژيسور، دايركتور و خالق اين محل مخلص شماپوسه .

كريج، كم‌كم به اونزديك ميشد وصداى خفيفى كه ازچكمه هاى ملايمش روى فرش ريگ برميخواست محسوس نبوداماشمشيرى كه دركمرداشت ، زود جلب توجه ميكرد . پوسه بادقت به او، نزد خود فكر ميكرد: «مثل گربه، چالاك وسريع . نمايى‌ازنمايش ظلم ودرخششى ازمرگ . اگر دست كسى بروى اوبلند شود، ديگر در زندگى روى خوشى نخواهد ديد .» كريج معرفى كرد :

ـ من، كريج رئيس محافظين امشب واينهم گاريرسون معاون من .

ـ خوشحالم . بيائيد تاقدرى راجع به امشب بشما توضيحات بدهم .

وقتى صحبت ميكرد چنان مى نمود كه اعتمادى كه بخود داشته ، درحال تزلزل است :

ـ ونيس از روزنى كه ونيس شده چنين شبى رابخاطر ندارد . درسالون بزرگ‌دانس ازشاهان قديمى گرفته تاستاره هاى سينما، اصيلزاد گان ، كشتى گيران قهرمان مسابقه كنندگان باموتر، فابريكا تود ها ، زمانى كه براى يكشب بيك دالر كرايه ميشوند، يوكسور ها، شامپونهاى مسابقات قايق دوانى وغيره راخواهيد ديد . در آنجا شمارقصهاى تويست، چاچاچاوشاك را تماشا خواهيد كرد. مناظرتابلو هائيكه از تيتيا ن دراينجاازطرف هنرمندان بزرگ تياتر و سينما بطور زنده تمثيل خواهد شد .

همچنين صحنه هايى اززندگى ٢٤ ساعت درونيس نمايش داده ميشود .

يكنفرهارپ نواز دستهٔ اوركستر پارچه هايى ازگالوپى خواهد نواخت ، قمار باز ها قمارخواهند كرد. معاشقات ودوئل هايى نيز واقع شدنى است .

گاريرسون ، خودداری نتوانست :

ـ چه‌گفتيد ؟ چه واقع شدنى است ؟

ـ دوئل . وبعلاوه شامپيونهاى المپيا نيز مسابقه يى خواهند داد . واينها همه درداخل پروگرام گنجانيده شده است . آيا شما پروگرام نداريد ؟

كريج جوابداد :

ـ خير، شايد ناكسوس فراموش كرده آنرابمابدهد .

ـ اين كمى تعجب آور است .

منهم همينطور فكر ميكنم .

گاريرسون پرسيد :

ـ آيامدعوين درهردوطبقه ميتوانندگردش كنند ؟

ـ حتى تراس هم دراختيار شان است .

ـ تراس هم ؟

پوسه باهيجان تاييد كرد :

ـ آنجابشكل يك باغچه زيبا وخيال انگيز درآورده شده است . هركس از مهمانان خواسته باشد ميتواند آنجا رفته هم غذا بخورد و هم صداى موسيقى آما توران را از ميان زورقها بشنود . واقعا خيلى قشنگ است .

وقتى كريج وگاريرسون ازاوجدا شدند، پوسه هنوزهم درفكر بود . اگر بتوانند به كشتن كريج موفق شوند، چه‌كار خوبى خواهد شد ولى درهرحال كشتن اين حريف هم نبايد كارآسانى باشد . درجائى كه ايستاده بود ازين انديشه مختصرا تكان‌خورد وبعدبابالا افگندن شانه هابراى پذيرايى از آرتيستها ، حركت كرد .

تراس واقعا چنانكه پوسه گفته بود، زيبا بود. درختهاى بزرگ براى گا ز خوردن، روشنائيهاى افسون كننده ، كوچ ها ى مستريح، ميزهاى طعام ، يك بار كوچك بابوفت وگلها مجموعهٔ شاعرانه يى راتشكيل ميداد . كريج آنهارا مثل اينكه گرفتارروياى‌افسون باشد، تماشا ميكرد . درپايين كانالى بزرگ نظير دريايى ازروغن نور ها رابخود انعكاس ميداد وبندرگاه نيز بقدر كافى روشنى ميدزديد .

گاريرسون گفت :

ـ فكر ميكنم نوشيدن ما، كار درستى نخواهد بود. اگر يك‌دوست ديگرماهم‌مى‌بود كريج با ديدن يكى از گارسون هاكه‌به سوى بارميرفت چيزى رابخاطر آورده جواب داد :

ـ بنظرم يكنفر اينجا هست . اين گارسون ، صبركن .

ازآنجا پايين رفته داخل مطبخ شدند . گارسونها، معاونين وحتى رئيس شان به شدت مصروف كار بودند وآمادگى ميگرفتند. وقتى يكنفر گار سون باشاره كريج كارخود راترك‌كرده نزديك آنان‌آمد، سايرين ناراحت نشدند چه دراصل هم كارى‌كه امشب انجام ميدادند مافوق ظرفيت شان بود. هردو به سالون دانس برگشته منتظر او شدند . وقتى باپطنوسى پرازمشروبات نزديك آنها رسيد، كريج بزبان رومى آهسته گفت : به طرف آخر سالون برو. وگرنه مجبورم ترا پوزبند بزنم تااز نوشيدن بازبمانى .

وقتى گارسون باتعجب بسوى او ديد . كريج اندكى نقاب خودرا پائين زد. در چهره اش نه اثرخشم ونه علامت ناراحتى ديده ميشد .

ولى درهرحال اين چهره فاقد ترحم جلوه ميكرد . گاريرسون دورشد . آنجااز اتاق دوئل كه درطبقهٔ بالاقرارداشت، سروصدائى بلند بود وآواز خندهٔ پوسه كه شادى درآن موج ميزد، بگوش مى آمد. اكتورها آمده بودند .

كريج ازسالون باتاق كوچك پهلويى گذشت وهمينكه وارد شدند يقهٔ گارسون راگرفته تكان داد بدان شدتى كه گارسون بديوار روبرويى خورد واز درد بناله درآمد ولى حرفى نزد. كريج گفت :

ـ فرياد بزن . مردم بيناموس اينطور ميكنند . فرياد بزن وپوليس راصدا كن .

گارسون بناله جواب داد :

ـ نزديك بود، مرابكشيد .

ـ آه، البته كه قصدم اينست .

گارسون درحاليكه بطرف گاريرسون كه دنبال شان داخل شده بود، بانگاهاى التماس آميز مينگر يست، گفت :

ـ چه شده است آقاى من . من كه‌كارى نكرده‌ام . اگرتصورميكنيد خطايى از من سرزده من قطعا خودم ازآن بى اطلاعم ...

بابگوش رسيدن يك فرياد وحشت آور ، حرف اوقطع شد. دست كريج جلو چشمان اوبود وشيشه روغن ضد آفتاب در آن ديده ميشد كريج بالحنى خشن به اوميگفت :

ـ رنگت بسيار سرخ شده ، آفتاب زدگى دارى بگيروازين روغن بصورتت چرب كن .

ـ نميتوانم استعمال كنم آقاى من .

ـ ولى حالامجبوراستى ـ بگير .

ـ يك شيشهٔ اين روغن چهل ليره قيمت دارد ولى من بتوده هزار تا ٢٠هزار ليره ميدهم كه آنرااستعمال كنى . من ازكسانيكه روغن ضد آفتاب زدگى استعما ل

ناتمام

بقیه صفحه ٤٠

رمز شوهرداری

ازچه چیز های خو شش می آید وسلیقه اش چگو نه‌است ، به‌مطالعه اطراف وجوانب کار پرداخت تاخود رابا مو فقیت هما هنگ سازد.

چون شو هر ش علاقه شد یدی به بازی شطرنج داشت ، همسر ش نیزبه سر عت رموز آن بازی رافرا گرفت تا بتواند مثل یك طرف‌مقتدر باوی بازی کند. از سوی دیگر چون شوهر وی از معا شرت زیاد بامردم وشرکت محافل نیز لذت می برد، خانمش در نظم وترتیب خانه‌وتزیین اتاقها سلیقه و کو ششز یادی‌بکار بردو جذابیتی به محیط خانه داد

تاشو هرش بجای آنکه دایم ازمنزل فرار کندو بار فتایش در خارج‌خانه بگذراند، بتواند آ نان رابا غرور وافتخار بخانه بیا ورد .

این خانواده به امید یك زند گانی تازه ،بسوی گنگ مقدس میـــرود ودر کلبهٔ متروك آنان ماری به‌آرامی میخزد .

ستیا جیت رای در سا ختن این فلم به همان اشکا لات خا نواده یی که در فلم نشان داده میشود ،بر خورد .این سخن در حال حاضـــر شگفتی انگیز به نظر میرسد ،ولی در آن روز ها بخشس بزرگی از پول که حکومت به سینما تخصیص‌داده بود. به حساب «راه سازی »مصرف میشد ،وتصاد فانام فلم را میشود «آهنگ راه» ترجمه کرد .

روز نامه «تایمز آف اندیا»نوشت که این فلم از گمرا هان زیبا روی، زیبایی های سحر انگیز وآدمها ی بی پروایی سخن میگوید که‌هرلحظه آهنگی سر میدهند .با اینهمه ،مردم از ین فلم استقبال کردند .

ستیا جیت رای میگوید که‌سینمای هندو ستان امروز سه مکتب دارد: مکتب بمبی ،مکتب تامی لندو کرالا ومکتب بنگال .بمبی به خاطر کثرت تولید فلم آوازه‌یی بیشتردارد که فلمهای بمبی به‌زبا نهای هندی و مراتی ساخته میشود که عدهٔ زیادی ز مردم این دو زبان را میدانند،فلم های تامیلی وفلمهای که در کیرالا سا خته میشود ،به زبانهای خـود ین ایالتهاست ازهمین‌رو تماشاگر زیادی ندارند.

ستیا جیت رای میگو ید که فرق بزرگ فلمهای بنگا لی‌وفلمهـــا ی محصول بمبی درآن است‌که فلمهای بنگالی نسبت به فلمهای محصو ل بمبی خصلتی به مراتب عمیقتر و جدی تر دارد .فلمسا زان بنگا ل که غالبا خود کار گردان وتو لید کننده هستند ،از محدود یت قرار داد ها رنج نمیبرندو هما نگونه که خودشان می خوا هند،کار میکننـد بدون آنکه از کسی دیگر ی‌دستور گیر ند .

بد بختا نه اکثریت تما شا گران سینمای هندو ستان را افـــر اد بیسوادی تشکیل میدهد که در باره هنر راستین تصور روشنی‌ندارند. برای مشاهده میتوان‌کرد : هـمان یك وسیلهٔ سه گرمی‌و گریـــز از اشکالات زندگا نیست .برین‌اساس آنان یك عشق تراژ یـــك را مـی خواهند . که‌باز دوخورد ها،گریزها آهنگها ،رقصها وفرجام خوشی هم راه باشد .تو لید کنند گان خیلی خوا ستار چنین فلمها هستند ،زیرا میدا نند چنین فلمها پول‌سر شاری میاورد .در چنین وضعی ،کارگردان «استخدام شده »باید یا همین را ه موجود را در نوردد یا از کارش به حیث یـك هنرمند دست بکشد ـ تولید گران استقلال کار گردان را به رسمیت نمیشنا سند .

ستیا جیت رای میگو ید «بـــر گردا نیدن سینمای هند به خطـوط ریا لستیك عملیـــه یسیت درازو پیچیده ولی درین‌زمینه نشانه های پیشر فت وجود دارد .ما در بمبی کا رگردانا نی‌چـون خواجه احمد عباس ،بسرو بتر جی ،مانی کاول‌و بته چارجی داریم که آدم همیشـه در انتظار فلمهای آنان است ،مـن بدین باور هستم که زیا لیزم سر- انجا م‌پیروز خواهد شد. همیـــن تمایل آیندهٔ سینما توگرا فـــی هندو ستان را تعیین خواهد کرد . اما این کار ،کار یك روزه نیست.»

کار آخر ستیا جیت رای «سارا آکاش »نام دارد . مکان فلم دهکده ییست در دههٔ چل در بنگال .آدم بودند .

آدم ساحل معروف«جوهو» را در دامنهٔ بمبی میتوا نست دید.یکی از هوتلها ی‌بسیار پر آوازهٔ ایـــن ساحل «خو رشید وریگ »نـــام دارد .

ما به خانهٔ دوست مان خوا جـه احمد عباس کار گردان چیره دست سینمای هند میرفتیم .وقتی به‌آنجا رسید یم وی تبسم کنان از چو کی نیی بر خاست و ما نندهمیشه‌بالحن طنز آ ودی گفت: «ثرو تمـــندان از عقدهٔ دارایی خصو صی رنج میبرند آنان باید خور شید خود شان را داشته باشند وسهم خود شان رااز ریگ هم دارا باشند .»

خواجه احمد عباس کرتی جیمی به‌تن داشت‌وعینك ضخیمی پوشیده بود .ما بااو در بارهٔ یکی از آخرین فلمها ی‌او صحبت میکردیم که فلـم نامهٔ آن را نیز خودش نوشته است این فلم «هفت هندو ستا نی» نـــام دارد .

این هفت نفر در زمانی نزدیك بـه زمان حاضر با هم ملا قات میکنند. آنان که روز گاری برای مبارزه با دشوار یهای بزرگی باهم متحد شده وجسم واحدی را تشکیل داده بودند اکنون در اثر تفر قه های ملـی و تعصبات مربوط به کاست ،از هم- دگر جدا وبیگا نه شده اند .من‌درین فلم خواسته ام به پنجابی ها ،تا ـ میلی ها وبنگا لی ها خطار بدهـم که مواظب باشند وهمواره به خاطر داشته باشند که همه هندو ستانی هستند .»

ما به خواجه احمد عباس گفتیـم که تخیل او قصهٔ‌اثر ناکی آفریـده است .

پرسید :

ـتخیل؟

سپس لبخندی زد. دری را باز کردو صدا زد :

ـ مدهو کرجی چند دقیقه اینجا میبا یید ؟

مدهو کرجی معاون اوست .وی سینما یی‌مصمم ونیرومند دارددرزنخ وکناره های چشمها یش جای زخم هایی باقیست .این زخمهاکه نشانه های چاقوی پورتگا لیـــان است ، در واقع حیثیت امضای پو لیـس پور تگال را دارد .مدهو کرجی ا ز کسا نیست که در بیست ودوم ماه جولای سال ۱۹۵۵ بیرق سه رنگ هندو ستان رادر گوا بر آفراشتند.

مدهو کرجی پیش از آزادی گوا به دست پور تگا لیان در سیاه‌چال مخوفی شکنجه شد. بعدها ،با پای شکسته یك میـــل راه را تامرز هند سینه مال طی کرد .

اکنون وی با این تجار بش درفلم «هفت هندو ستانی »خواجه احمـد عباس را معاونت میکند .

بقیه صفحه ۲۳

سینمـــا درهندوستـــان

اصلی فلم بر همن جوا نیست کـه فکر می کند حق‌دارد ٔهقانان‌عالمی را به دیده تحقیر بیند .وی‌خودش رابادار می پندارد واز احسا سات مذهبی مردم برای رسیدن به‌هدف هایش بهره برداری میکند .

بعد ،قحطی فرا میرسد وتقر یبا تمام مردم دهکده نابود میشو ند، آن وقت است که بر همن جوان در مییابد همه آدمیان برابر اند ونباید کسی را به خاطر اینکه از کا ست پائین تراست،به‌دیده تحقیرنگریست غصه مردم رابهم نزدیك میسازد و جدایی های مصنو عی‌را از میان بر میدار د.

هفت خرابکار صلحدوست .

در هند وستان این نکته خیلـی اهمیت دارد که‌قشر روشنفکراز چه راهی پیشتیبا نی میکند .آشنا یی با ساخته‌های فلمسازان‌مترقی‌بنگال وبمبی نشان میدهد که روشنفکران خـلاق به انداز های نهرو وفا دار هستند .

مامیخوا ستیم به‌خانه یی برویم دربین این خانه وکرانهٔ بحر یـــك قطار هو تلهای مجلل قد کشیـده

داستان فلم در پو نا، در سا ل ۱۹۵۵ آغاز میشود از پـو تا گـوا چندصدمیل‌فاصله‌است .گوارا پور تگا لیان درسدهٔ شانزدهم‌برا ی‌بار دوم اشغال کردند .در داستان فلم هفت نفر هندی در شهر پوناتمرین کراته وراه یابی جنگلها را می‌بینند تابه گوا بروند .این هفت نفرخراب کار نیستند ومامور یت دیگر دارند آنان باید به مرکز شهر «پان جیم» پایتخت گوابر وند وبیرق سه رنگ هندوستان را درآنجا برافرا زنـد مردم گوا نیز به مقاومت گرو هـی دعوت شوند .مردم جهان باید در یابند که این هندو ستا نی‌هاهستند که میخوا هند گوا آزاد شود ، نـه کدام نیروی بیگانه .این هفت نفر سلاحی ندارند ،تنها یك بیرق را حمل میکنند .

خواجه احمد عباس دربارهٔ فلمش گفت :«مطلب تنها این نبود صفحه یی از قهر مانیـــهای گذشته رادر برابر دید گان مردم بگذارم .منظور اصلی من به صورت مستقیم وغیر مستقیم این بود که مردم را بـــه‌و حدت ملی دعوت کنم ،در فر جام‌فلم

بقیه صفحه ۴۱

سعادت درحسن . . .

شکوه و شکایت در باره چیز های که شما نمی پسندید سعی دربهبود آنها کنیداگر این کار از عهده شما سا خته نیست آ نها را فرا مو ش کنید . در روی زمین هیچ نقطـــه ومکانی رانمی توانید یافت که‌ازهر حیث کاومل باشد .

پښتورگی دانسان

خای وی‌چه له خوورخو څخه زیات نه‌اوږ دیږی دغه نښی کله‌کله نـــه پیژندلی کیږی او ناروغ داد را ری دستگاه دمزمن‌عفونت خواته‌درومی.

پښتور گی ولی ډیری جوړوی.

په عادی حالت کښی هغه موادچه دادرارو په وسیله‌دفع کیږی، په‌هغه کښی‌محلول وی او له همدغه امله رسوب نه کوی . سره ددی کله‌کله دغه مواد دیوی مرکزی هستی پـه شاوخوا راټولیږی او ډبره جوړوی ډیری راز راز اوپه بیلو بیلواندازو لیدلی کیږی اوهغه په پښتور گو، مثانه اودادرارو په مجرا کښـــی لیدلای شو. دډیری جوړو لو علـت کله څرگند او کله‌نامعلوم وی. هغه عوامل چه دپښتور گی دډبرو پـه جوړو لو کښی اغیزه ناکدی، په څو دوله دی داوبو اوهوا اغیزه دد غی ناروغی په پیدا کیدو کښی څرگنده شویده . څکه چه توده اوو چه هوا دادرارو دغلظت له‌امله، دډ برودپیدا کیدو دپاره‌زمینه برابروی اوداخبره ثابته شویده چه پښتور گو ډبره په هغو کسانوکښی چه په توده اووچه سیمه کښی ژوند کوی نسبت هغو کسانو ته ډیره زیاته وی چه پـه مربوطو خایو کښی اوسی. دغـــه موضوع دنړی‌په دوهمه عمومی‌جگړه کښی پوره ثابته شوه. داځکه چـه هغه عسکر چه په تودو سیمو کښی اوسیدل، زیاتره دپښتور گی پـه ډبره اخته کیدل. ددغو ډبرو زیاته برخه داگزا لات له ډولو څخه وه او علت یی داوچه وی زیاتره هغه‌سابه خوړل چه اسید اگز الیك پکښـــی زیات ؤ بل‌علت یی دادراری دستگاه خرابوالی ا وعفونت دی. هغه‌کسان چه داد راری دستگاه په عفو نـــت اخته کیږی ، دنوروپه‌نسبت زیاتره دپښتور گی ډبری پیدا کوی. څکه چه‌په ادرارو کښی مو جود مـــواد زیاتره دسپین گلبول یا کثیفوذراتو ‌ه‌شاوخوا کښی رسوب کوی‌اوډبره جوړوی. داسی گمان کیږی چه په بدن کښی دویتا مین «آ» لږ والی‌هم دډبری په جوړ ولو کښی بی‌اغیزی نه‌وی .

زیاتره ډبری‌دکلسیم سره‌دترکیب په شکل‌وی اوله‌همدغه‌امله له‌ادرارو څخه دکلسیم زیات دفع په زیاتـرو مواردو کښی د ډبری جوړولو سره یوځای وی .له‌ادرارو څخه دکلسیم ددفع علت‌ډیردی.مثلازیاته بیحرکتی دهډو کو دسستی اوله هغو څـخه دکلسیم دجلا کیدو اودادرارو پـــه وسیله دهغو ددفع سبب گر ځـی. دغه پیښه زیاتره په هغو خلکو کښی لیدله کیږی چه دکوم علت په و جه شنډ شوی اوزیاته موده‌په بستر کی پاتی کیږی . دکلسیم‌زیات استعمال که دکلسیم دامپول دتز ریق له‌لاری وی اوکه دشیدو او نورو لبنیا تو دمصرف‌پوسیله ددی‌سبب‌کیږی‌چه‌د هغه غیر لازمه اندازه په بدن کښی جذبه نشی او له ادرا رو څـخه دفع شی او که زمینه مسا عـــده وی د پښتو رگی ډبره تولید وی. دغـــه کیفیت کله کله په هغو نارو غا نـو کښی وینو چه دمعدی په تـت اخته دی څکه چه ددوی په غذایی رژیـم کښی دمعدی دزیات تر یو والی‌دله منځه وړلود پاره شیدی په زیا ته اندازه تجویز کیږی .د ویتا میـــن (دی)زیات مصرف هـــم له ادرارو څخه دکلسیم دزیاتی دفـــع او د پښتو رگی ډبری دجوړ ید وسبب گرځی .څکه چه دغه ویتا مین دنورو ویتا مینو په خلاف په بدن کښـــی پاتی کیږی او مسمو میت تـولیددی اوله دی امله چه دغـه ویتـامیـن دکلسیم په متا بو لیســـم کښـــی دخالت لری له ادرارو څخه دزیا ت کلسیم ددفع سبب کیږی

ډبرو دپیدا کیدو بل علـــت‌د ادراروداندازی کموا لی دی .که‌داد- دارو ددفع اندازه‌دنارو غی‌یا داوبود لږ مصرف له امله کمه شی ډبرو د پیدا کیدود پاره به محیط مسا عـــد وگرځی .دوا گانی هم دپښتو رگـی ډبری په جوړید وکښی بی اغیز زی نه دی‌چه‌په لومړی سرکښی‌یی‌سلفا میدونه شته او له همد غه امله‌ددغو دواگانو دتجویز په وخت کښی باید ناروغ ته سپار ښت وشی چه دهر یوه سره یوگیلاس اوبه وچښی تر خوچه پوره محمول شی اوپه پښتو- وگو کښی پاتی نشی .

باید وویل شی چه نا رینـــه د ښځو په نسبت دری څله داد رارو دمجاری‌ډبرو سره مخامخ‌کیږی اود عمرله نظره‌انسان د۳۰- او۵۰کلوتر منځ په دغه نارو غی اخته کیږی .

دنښو له نظره کله‌کله ډبره مو- جوده وی خو سړی تر زیاتی مودی پوری ور څخه خبر نه وی .څکه‌چه دپښتورگـو د ډبری درلودونـکـی کسان زیاتره دملا او دهغی دشاو- خوا له دردنه پرته نوری نښی نـه احسا سوی ،مگر کله چه ډبره پـه حرکت راشی هغه درد تو لیدوی چه ډاکتران ور باندی پوهیږی .دغه‌درد ډیرسخت‌اووژونکی دی په دی‌ډول‌چه دناروغ دخوب مانع کیږی .کله‌کله ددردسره‌یو ځای‌دشوك حالت‌هم‌منځ ته راځی ناروغ پریشانه اووارخطا کیږی ،په وچولی کښی یی سړ ی خولی پیداکیږی اوددردتناسلی‌آلی‌خوا ته ځغلی .ددرد ځای دډبری ځای دی او له دی امله په ملا یا نسی کښی احسا سیږی .

کله کله دډبری په حرکت سر ه ددرد ځای هم بد لیږی اوښا یـــی ور سره په ادرارو کښی وینه هـم ولید له شی .که ډبره په مثا نـــه کښی ولو یږی .درد له منځه ځی .

ددغی ناروغی تشخیص دادرارو له دستگاه څخه په عکس اخستلو سره څر گند یږی .دتداوی له‌نظر ه باید درد دمسکو دوا گانو په وسیله له منځه یوړل شی او که ډبره پـه مثانه کښی ونه لوږی اویا دعفونت اوددرارو دبندید واحتمال وی،بایدد جراحی عملیات وشی د ډبـری تـر لیری کیدو ورو سته‌باید هغه تجزیه شی او دهغی دنو عیت له مخی‌دغه دغذایی رژیم تجویز وشی تـرخـو دبیا پیدا کیدو مخنیوی شوی وی.

دپښتور گی دنارو غیو څخـه د خلا صون په تیره بیا دنارو غـــو پښتور گو دله منځه وړلواو دهغـو په عوض درو غو پښتور گو پیوند دوسنی طب له خوا را بر یا لیو- عملیاتو څخه شمیرل کیـږی او نن ورځ په هغو هیواو کښی چه طـب چټکه اوموثره پرمختارك کړه ده. د پښتور گود پیوند ولو جرا حی په برپا ئی توگه سر ته رسیږی او یو زیات شمیر نارو غان خپل عـــادی ژوند په خوښی له سره شروع‌کوی.

(پایان)

بقیه صفحهٔ ۷

طبیب وفیلسوف بزرگ

اثربیست جلدی «کتاب الانصاف» بما نه رسیده است.

«کتاب النجاة» ازچهار بخش بزرگ:منطق ازیك ، ریاضی ومتافزیك مرکب است . غیراز ینها مهمترین آثار وی عبارتند از:

- «لسان العرب» درده جلد .

- «دانشنامه» بزبان دری مشمل بر چهار بخش بزرگ .

- «کتاب القانون فی الطب» مشتمل برپنج کتاب بزرگ .

«کتاب القانون فی الطب» بحیث عصاره تاریخ هزارساله طب‌که درعین زمان این علم راباوج ترقیات نوین رسانید وتاقرن ۱۷ به حیث یگانه منبع طب مورد پژوهش واستفاده اروپائیان بود، درمرکز تمام آثارعلمی ابـن سینا قرار میگیرد .

بسیاری ازآثار ابن سینا بزبان لاتیـــن که درقرون وسطی زبان علمی اروپا بـــود واز روی آن به زبانهای دیگر اروپایی‌ترجمه شده‌اند .

ابن سیناعلاوه برآثار علمی معروف خود یك‌سلسله قصه های فلسفی مانند «سلامان وابسال» (۲) «حی بن یقظان» وغیره که طی آنهامفاهیم عمیق فلسفی باتمثالهای بدیـع ووقایع معینی افاده میگردند ، نیز تالیـف نموده است . علاوه برین اویکی ازشاعران توانای عصرخود ویکی ازاساسگذاران ژانـر رباعی درادبیات شرق مخصوصا ادبیات دری بشمار میرود . ازآنجاکه او به ایجادیـات شفاهی توده هاسخت علاقمند بود، درانتقال دادن ژانر رباعی ازادبیات شفاهی به‌ادبیات کتبی نقش مهمی ایفانمود (۳) رباعیاتی که ازوی بجامانده متضمن اندیشه های عمیـق فلسفی اومیباشد. مثلا :

از قعر گل سیاه تا اوج زحل
کردم همه مشکلات گیتی راحـل
بیرون جستم زقید هرمکر وحیل
هر بند گشاده شد، مگربند اجـل

یك بخش اندیشه های فلسفی ابن سینا توسط «موسی بن میمون وفیلسوف مسیحی «توماس اکوینی» وسیعا ترویج‌گردید. نشر افکار ابن سینا درعالم اسلام منجمله ایـن امکان رابوجود آورد تامردم باحفظ معتقدات خود به اندیشه های فلسفی یونان آشنـا گردند .

ابن سیناابرخلاف فارابی وابن رشدتوانسته است یك «مجموعه فلسفی» رابراساس نقد آثار ارسطو وبااستفاده از آثار افلاطونیان جدید ورواقیون، تدوین نماید . (٤)

(باقیدارد)

(۲) ابن طفیل (درقرن ۱۲) وعبدالرحمن جامی (درقرن۱۵)نیزآثاربنام «سلامان‌وابسال» آفریده‌اند . این‌آثرهاباوجود اشتراك تـام ازحیث مضمون ومحتوای خودهریك اثـری مستقل وجداگانه ودرعین زمان مهم‌میباشد .

(۳) ن.م. مللهٔ یف، تاریخ ادبیات ... جلد اول ص ۱۰۱، تاشکند ، ۱۹٦۵ .

(٤) دائرة المعارف مختصر فلسفی (بزبان عربی) بخش اعلام اسلامی ، افزوده شـده توسط دکتور ذکی نجیب‌محمود ص۱۳،قاهره سال ۱۹٦۳ .

بقیه صفحه ۵

اساسات حقوقی زن و...

این فرمایش نیز از پیامبر اسلام است که : (کاملترین انسان ها از حیث ایما ن آنهائی اند که صاحب اخلاق بهتر و نیکوتر باشند و بهترین شما کسی است که درمورد اهل و خانواده اش بهتر باشد ، من بهتر ازشما نسبت با هل و خانواده ام نیکو بهترم) و نیز : (زنان را برای انجام کار های خیر و نیکو توصیه فرموده از مخالفت آن هشدار کنید) •

داشتن خوی و روش مسرت آمیز و لطافت طبع دربرابر زنان، از جمله مکارم اخلاق شوهران بحساب میرود ، زیرا این روش یگانه عاملی است که طیب خاطر و صفای قلب وی را جلب مینماید •

خلیفه دوم اسلام میفرماید : (برای مرد شایسته است که با اهل و فامیلش مانند اطفال پیش آمد نماید و البته حد اعتدال راازیاد نبرده چنان نشود که این عمل‌عنان اداره و تربیت را از دست وی رها سازد) •

هشت ـ شوهر باید در برابر گفتار زن تحمل و حوصله را از دست ندهد و کمال گذشت را مراعات نماید حضرت پیا مبر اسلام نیز گاهگاهی در مقابل فرمایشات خویش بحر فهایی از طرف همسران شان مواجه میشدند ، ولی با حوصله و تحمل از آن میگذشتند و حتی کلمات رد آنها را با تبسم مقابله میفر مودند •

هکذا زمانیکه خلیفه دوم اسلام با حرف ردی از طرف همسرش مقابل شد باعتاب رو بجانب او نمود وگفت : (تو حرفهای مرا رد میکنی ؟) پاسخ داد : (همسران پیامبر اسلام حرفهای او را بعضا رد میکنند در حالیکه او از تو بهتر است) • خلیفه اسلام از شنیدن این حرفها بسکوت فرو رفت و صدایی از خود نکشید •

نه‌ـ برشوهراست تا علوم مفید وسودمندرا برای زنش بیاموزد و د ر فرا گرفتن این نوع علوم و دانش ، باوی مساعدت و هم کاری نماید ، عقاید دینی را در وی تقویت کند ، راه عبادات ، معاملات ، حقوق زنا شویی ، عفت ، امانت و نگهبانی را باتمام رموز و اسرار آن بوی واضح سازد و همچنان آداب شوهر داری و همسری ، تدبیر منزل ، روش تربیه اطفال ، اقتصاد در زندگی و امثال اینها را باا و بفهماند و کلیه ضروریات یك زندگی آبرو مند را برای وی روشن سازد •

پیامبر اسلام که‌ارشادات و پیامها یش جز بخاطر سعادت بشریت نیست ، در باره میفرماید : (زنان نیمی از وجود مردانند)•

دهـ شو هران با یدراز داری‌را درمورد همسران شان درنظر داشته اسرار ایشان را افشا نسازند و حضرت پیامبر اسلام (ص) میفرماید : (از جمله کسانیکه بروز رستاخیز وباز پرس دارای مقام ناگواری میباشد، یکی از آنهای اندکه دراثر رویداد های ذات البینی‌زنا شوهری بافشاءاسراریك دیگر میپردازندوزن‌باشو هر ،سر یکدیگرش برملا میسازد •

یازده ـ شوهران باید در برابر همسر خویش دارای غیرت کامل باشند تا این غیرت ، ایشان را بران دارد که از همسران شان حمایت نموده کرامت آنهارامحفوظدارند ونیزغیرت از علایم‌ونشانه های ایمان بوده آنکه ضمیر و کانون وجودش از گرمی‌غیرت داغ نیست ، نور ایمان نیز در نهاد وی خاموش و بی فروغ خواهد بود •

از آثار ایمان است که شوهر حاضر نشود همسرش بدون آنکه ضرورتی معقول در میان باشد ، با این و آن بیامیزد ، در خلوت بنشیند و یا با اینطرف و آنطر ف بگشت و گذار بیجا بپر دازد •

حضر ت خلیفه چهارم فر موده:(انکار ازحیا وغیرت بدور است اگر شما راضی شوید زنان تان با آنکه دلیلی و ضرورتی محسوس نیست وکاری ندارند ، جلو چشمان این وآن باجلو نمایی های گوناگون وزینت ها ی خیره کننده ظا هر شوندو منحرفین را منحرف تر سازند) •

ب ـ حقوق شوهر :

تا اینجا نکات عمده و اساسی حقوق‌زن را بر شوهرش مرورکردیم حال می‌پردازیم به توضیح حقوق که شوهر ان بر زنا ن خویش دارند •

اولا ـ سر پرستی و اداره ، طوریکه‌شوهر باید زنش رابه نتا یج واسا سات آداب آشنا سازد ودست او رابگیرد و در زندگی چنان رهبری اش کند که اشتباها تی را در شاهراه زندگی مرتکب نشود و بر زنان است تا در رهبری های نیکو و شرافتمندانه از نظریات خیر خواهانه شوهران اطاعت نمایند •

آیات مبارکهٔ قرآنی از آنجا که تما م نواحی زندگی بشریت را مدنظر داشته و راه های سعادت را همواره برخ انسا نها باز مینماید درین مورد نیز بی علاقه‌نمانده از همان آغاز قانون گذاری خود ، برای مرد بخاطر اینکه تکالیف تهیه و فراهم آوری وسایل زندگی زن را بصورت حقوقی مسلم وثابت ، بر عهده وی میگذارد،سمت زعامت را در زندگی خانوادگی قایل‌میگردد.

ثانیا ـ عمل نمودن بگفته های شوهر مشروط برینکه این گفتار و یا تقاضای او منافی کرامت بشری وضد حیثیت واقعی‌یك زن مسلمان نباشد زیرا اگر هدف ازاوامر شوهر جزاین باشد درآن‌صورت زن مکلفیت برای قبول واطاعت حرفهای شوهر ندارد.

زن نباید در صورتیکه شوهرش‌رضایت نداشته و اجازه ندهد ، از خانه بجا یی برود و اگر باز هم زنی بدون در نظرداشت این موضوع ، برضائیت شوهرش وقعی نگذاشته وبمیل خود منزل راترك گوید تا آنکه دو باره بخانه بر گردد و یا ابراز ندامت کند ، مورد لعن و نفرین فرشته‌های آسمانی قرار میگیرد) •

پیامبر راستین اسلام در جای دیگر ی اینگونه میفرماید : (وقتی یك زن نمازهای پنجگانه را ادا سازد، ماه رمضان را روزه بگیرد ، عفت و حیثیت خویش را حفظ‌نماید و از اراده های معقول و شرافتمندا نه شوهرش اطاعت‌کند ، دروازه های سعادت و بهشت جاویدان پرورد گارش بروی او گشوده خواهد بود) •

سوم ـ زن باید پاکی و کرامت خود را مصئون داشته و خویشتن را در شکل و صورت منحر فین جا هلیت کهن ونخستین درنیاورد وسنگینی را در تمام آموزندگی برخود لازم داند.

چارم ـ زن نباید از شوهرش چیزی مطالبه کند که ضرورت و حاجتی بران محسوس نیست و هم نباید با آنچه بالاتر ازحد توان اوست مجبورش سازد•

پنجم ـ زن بایست بدون اجازه قلبی شوهر ، از آوردن کسی که شوهرش او راخوش ندارد بداخل منزل ، جدا خود داری نماید و در صورت دریافت اجازه و رضای شوهرش مانعی در اجرای این عمل دیده نمیشود •

ششم ـ روی خوش نشان دادن به‌شوهر طوریکه همواره موقع مقابل شدن ، در کمال سرور و بشاشت با او مواجه گردد ، چنان چه حضرت پیامبر اسلام فرمود : (بهترین ونیکوترین ز نان آنهائی اند که وقتی بروی شان نظر اندازی مسرور شوی وچون سفارشی و امری نمایی اطاعت بینی واگر درخانه نبا شی، هم ازنفس خودش‌و هم از مسایل خانه و اموال خانه باموافقت کامل صیانت نمایند) •

اکنون پس از آنکه حقوق ثابت زن و شوهوش را مورد مطا لعه قرار دادیم،با این واقعیت میرسم که اگر در خانواده‌ایکه زندگی زنا شوئی بدون در نظر داشت این حقوق و بدون مراعات شرایط سالم از دواج پیش میرود و نیز د راجتماعی که شمار این نوع فامیل ها رو به افزایش بگذارد ، دیگر واضح ومبرهن‌است که چه‌بدبختی ها ها و چه ناگواری ها طاقت فرسایی گریبان گیر این افراد و اجتماع خواهد گردید و هم روشن است که چسان روز بروز سا حه این بدبختی ها بدروازه محاکم و مرا جع قانونی و حقوقی کشانیده شده و چگونه‌یکی بروی دیگری بر می خیزند •

ما نمونه های این نوع نا بسا مانی ها را در اجتماعاتی‌که حدود زناشویی درمیان افراد ایشان مراعات نمیگردد بکثرت مشاهده مینمائیم و در شرایط و ایجابات حیات امروزی مخصوصا شمار کسانیکه در نتیجه این بی مبالاتی ها دچار بدبختی های‌فامیلی شده و کانون گرم خانوا ده آنها سرد و خاموش و بالا خره زن و شوهر برای ابد ازهم دور گر دیده اند، یکی ، دو ویا ده نیست •

فامیل ها و یا بعباره دیگر زن وشوهری که آرزو دارند محیط خانه و خانواده‌خویش را بدست خود مرکز سعادت وآبرو مندی ساخته و فضای زندگی با همی و همسری شان راپر ازصفا و محبت بنمایند ،بایستن ازین اساسات و حدود ثابت حقوقی‌تخطی ننموده آن را در زندگی خود عمل کنند و هدایات آنرا در زمینه بکار بندند •

انجام

بقیه صفحه ۵۱

ملوك نیمروز

وقره ختائی ها جنگی در عحل‌قطوان واقع سمر قند بوقع پیوست که‌بنام جنگ قطوان معروف است .درین جنگ تاج الدین ابوا لفضل ملك نیمروز نیزهمرای سنجر بود. درین جنگ سپاظفر نمون سلطان‌سلجوقی منهزم شده وخودش از معرکه فرار فرار کرد .اما تاج الدین ابو الفضل در قلب سپاه بجای سنجر استا ده شده تبات قدم ورزید ،بنا بقول ظهرا لدین نیشا پوری (ص ٤٦ سلجو قنامه) آنقدر مناعت وشهامت از خود تبارز داد که جانب مقا بل را بشگفت آورد وسر انجام باهجوم لشکریان زیاد اثیر ترکان ختائی شدکه باترکان خاتون زوجه سنجر که از اسیران این جنگ بود مدت یکسال را درقید قره‌ختائی‌هاسپری کرد. منهاج الراج مینگا رد که : یکی از زنان حرم خان ختائی برملك تاج الدین محبت ورزیده از آن‌خوب خبر داری میکرد طوریکه از خوراك های لذید وپو شاك های نفیس وی را بی نیاز سا خته بود تا اینکه همان مستوره ،زمینه را برای رهای ملك مزبورمساعد گردانید.وموصوف با همان زنجیر وتخته بندیکه ممثل اسا رتش بود جانب سیتان فرار کرده آن زنجیر را در پیش مقصورهٔ جامع بیاو یخت تا مظهر جسا رتش باشد .مورخ مذکور ادعا میکند که در سال ٦١٣ ﻫ آن تخته وزنجیر را برای العین دیده است .اما مور خان دیگر را عقیده برین است که خا ن ختائی بعد از یکسال تاج الدین ابوا لفضل ونزکان خاتون را ،به مرونزد سنجر فرستا دندکه‌این قول بحقیقت نزدیك تر است واحتمال دارد که ملك نیمروز آن زنجیر ر ا برضائی خان آورده باشد .

راجع بسال وفات تاج الدین مور خان چیزی نه نگا شته اند . بنابرآن روشن نیست که‌مو صوف پس از رهای از قید قره ختا ئی ها تا چند سال دیگر امارت سیتان راداشته است(تاریخ سیستان)حادثه بیماری اورا در سال ٥٥٩ ﻫ مینگارد زیرا در سال ٥٥٢ ﻫ حادثه ایکه بعدا بان تماس خوا هیم گرفت ظهور میکند .اگرنظر (منهاج الراج) را معتبر دانسته آنرا اضح تلقی نما ئیم باید مرگ تاج الدین ابوا لفضل را پیش از سال ٥٥٢ ﻫ وانمود سا زیم واین همان سا لیست که سلطان سنجر نیز داعی اجل را بیك میگو یدو چون مورخ شهیر جوز جان مرگ تاج الدین حرب را که بعد از قتل شمس الدین ،سریر آرائی امارت سیتان شده بود. در سال ٦١٢ ﻫ بعد از شصت سا ل فرما نروا ئی مینو یسد ،که چنین نتیجه‌ی بدست میایدکه چون ملك تاج‌الدین حرب‌باستعانت عمه‌خوددر سال ٥٥٢ برار یکه سلطنت سیتان

بقیه در صفحه ٦٠

بقیه صفحه۳۳

یك نقش ویك تصویر

دراین زیرزمینی آدم مرگ می بیند مادر. فکرنکن مرگ باوفا. نه‌مادر. مرگ مسخره! یکی دهنش باز مانده. یکی شکمش پندیده. آدم اینقدر خون گندیده ، گوشت چروکیده وشکم پندیده می بیندکـــه تهوع مـی آورد بعضا آدم فکرمیکند اگر درآینده انسان هایی ساختیم ازفلزمی سازیمشان .

رگ هاوپی های شانراهم از پلاستیـك می سازیم . که دیگرنه روحی داشته باشند ونه جایی برای ذخیرهٔ تنفرشان . درلابلای این گوشت گندیده تنفرمی تواند جا بگیرد. ولی وقتی ازفلز ساختیم شان . دیگر جایی برای تنفر نمیگذاریم . درست مثل ایـــن موترها. درسینهٔ شان هم یك هارن نصـب می کنیم که هروقت دل شان خواست هارن بزنند، آنوقت دنیا پراز هارن خواهد شد مادر وآدم هامانند موترهابی تفاوت با وقار وبانشاط . این دالان خاطرشانراهم از فلزی سازیم ودرآن یك چراغ نصب می‌کنیم کـه مانند دالان خاطرمن تاریك نباشد . وقتـی این فلزها ساییده شد مادر این آدم ها را می بریم به‌کوره های ذوب آهن ذوب شان می‌کنیم وآدم های دیگری ازنو می سازیم.

مادرم نگاه هایش راازمن دور نکـرده . ولی الان حالت قیافه‌اش تغییر کرده حالت تعجب منتهی عمیق تر! دحشت منتهی دردناك تر .

مادرم باصدای لرزیده اش می گوید .

ـ پسرم ! این حرف هارانزن ! بـــوی می دهد . بوی تنفرازدنیا ومردمش را تـو نباید مثل پدرت حرف بزنی .

«مثل پدرت» مادرم بازهم گفت : «مثـل پدرت » .

من دیگر چیز رانمی گویم . فقط به‌سکوت گوش می دهم . سکوتی‌که باززوزه‌میکشید. من مادرم رافراموش می‌کنم . نگاه هـــای مادرم درست مثل‌نگاه هایی‌ازآن دنیای دیگر مرانظاره میکند . ازپنجره چشمانم میگذرد ودرون مرانظاره میکند .

ومن چشمانم رااین پنجره درهم می‌بندم. وحالادردرون من تاریکی است وسکوت ! من دردالان بی انتهای خاطرم قرار دارم .

نمیدانم شبح پدرم درکدام نقطهٔ ایـــن دالان قراردارد. ولی مطمئنم یك جایی‌هست.

وسکوت زوزه می‌کشید ومن انعکاس درد آلود صدای مادرم رادرآن دوردست هـــای شنیدم .

ـ «مثل پدرت !» «مثل پدرت » .

انعکاس این صدادر این دالان نزدیك و نزدیك ترمی آمد . تابالاخره به نزدیکـــی گوش هایم رسید. من گویی ازخواب عمیقی می پرم . چشمانم رابازمی‌کنم .

مادرم هنوز مقابلم نشسته . ایندفعه مرا باوحشت می نگرد . مادرم بااین قیافهٔ‌پرچین وچروك‌هادریك اعجوبه‌شده‌بود. که‌درآن مرگ دوردستی ازمهربانی مادرانه می دیدم . ولی درمیان این همه‌چین وچروك اصلاناپیداست. این چین چرو ك فقط قـادر بود وحشت‌را تجلی بدهد .

مادرم نمیداند چه قیافهٔ وحشت بـــاری دارد . الان سکوت یك لحظه می شکند این زوزه هابرای یك لحظه توقف میکند . مادرم چیزی میگوید .

مادرم بانگرانی متوجه من است . وبعدآن لب هاتاب میخورد .

ـ پسرم ! برای چند لحظه قیافهٔ ات پر ازنفرت شده بودومن ترسیدم توهم مثـــل پدرت ...

بازهم مثل پدرم. «لعنت به‌این شیطان!.» «لعنت به این شیطان !.»

ومن بازدراین دالان بی انتهای خاطرم‌بودم وزوزهٔ سکوت بود ونعره«لعنت‌به‌این‌شیطان!» «لعنت به این شیطان !.»

من چشمانم رابازمی کنم . مادرم هنـوز بمن نگاه میکند. باهمان قیافهٔ وحشت بار. مادرم میخواست مهربان باشد . ولی ایـن قیافه دیگر قادرنبود مهربانی را انعکاس بدهد . این نگاه هادیگر قادرنبود مرا گرم کند آرام کند . این نگاه هاییکه الان از پنجرهٔ چشمانم به درون من می تابید ومرا چون موریانه میخورد. مادرم بااین همه چین وچروك یك اعجوبه شده بود. مادرم یکی ازهمین روزها میمیردوبااین قیافهٔ پرچیـــن وچروك می آمدودردالان خاطرم باپدرم یکجا میشد وهردویشان مراتسخیر میکردند. پدرم نفیرمیکشید . ومادرم بااین چشمان وحشت بارش مرانگاه میـکرد ونگاه میـکرد ومثـل موریانه میخورد.

مادرم به‌گریه می افتد .

ـ بمن اینطورنگاه نکن پسرم .

وهك هك گریه میکند . صدای مادرم‌هم پیربود . یك صدای پیر .

صداوقتی پیر شود نفیر میشود .

وقتی من بیرون می آمدم مادرم هنوزگریه میکرد .

حالامن دراتاقم بودم . این کتاب هابمن آرامش میداد . این‌کتاب های مهربان وبـا درك . این‌کتاب هاییکه‌فقط یك حالت‌داشت. آن جمجمه ایکه دهنش بازمانده بود . وآن تابلوی‌کوه هاوابرهاوآن تصویر ...!

نه ! من به این تصویر نگـاه نمیکـنم . لااقل امشب نه .

من به تابلوی آن‌کوه هاوبرف ها نگـــاه میکنم ودردنیای آن تابلو پامیگذارم . بـه دنیای آن برف هاوکوه ها! آن برف هاییکه سفید بود وآن کوه هاییکه سیاه بود. این سفیدی هاآب میشد واین سیاهی ها باقی میماند . وحالاخوش آیند بودکه من بـــه سفیدی های این تابلونگاه کنم چون برفهای کوه مقابل خانهٔ ماآب شده بود. این کـوه مقابل خانهٔ ماکه سیاه بودواسرار آمیزیك دست غیبی می آید واین چراغ را روشـن میکند وبعدهمان دست غیبی می آید وایـن چراغ راخاموش میکند. مابايد این کوه هارا ازفلزبسازیم آنوقت دیگرمیدانیم در سکوت دل شان چه قرار داد . این درخت ها راهم بایدما ازفلز بسازیم. آنوقت دیگر میتوانیم بااین فلسفه بافی میتواند حذف شود یك سویچ کنترول شان کنیم .

نمیدانم چه مدتی من دراین افکارم غرق بودم . که خوابم برد .

درخوابم دیدم یك جایی هستم . تاریکی بودوسکوت بود ودیگر هیچ .

ومن متوجه شدم . مـــن در این دالان بی انتهای خاطرم بودم، وبعدپدرم درگوشهٔ این دالان ظاهرمیشود . مرانگاه میکند ونگاه میکند . آن خط منحنی محد ب چانـــه اش می لرزدوبعدناگهان شروع به خنده میکند.

ـ هه هه هه هه ..

ـ ها ها ها ها ..

ـ هی هی هی هی ..

ـ هو هو هو هو ...

ـ اوه اوه اوه اوه ...

من بیدارمیشوم . دریك لحظه صدا هـا همه ساکت میشود . گویی این صداهاهمه منتظربودند وچون دیدند من چشمانم بازشد همه به‌اشاره پدرم ساکت شدند . وحـــالا باچشم های شان مرامی پائیاند من نگاه را برگرداندم . نگاه پدرم ازورای چشمان آن تصویر بمن خیره شده بود. گویی پـــدرم همین الان خنده اش رابس کرده بود وحالا خنده اش رادرسینه حبس کرده بود . وآن پائین ازآن جمجمه ! آن جمجمه ایکه استاد اناتومی بمن هدیه کرده بود.. دندان هایش ازهم باز بود. مگرنه اینکه این‌هم‌میخندید. آن جمجمه ایکه الان باچشمان خالی اش مرا می پائید . این جمجمه‌مجسمهٔ‌روح‌پدرم بود.

الان یافتم ! این جمجمه تجسم روح‌پدرم بود. یافتم یافتم !..

من ازبسترم برمی خیزم . لگدم را پـس میبرم وبعدبایك حرکت آنی به پیش . دریك لحظه جمجمه به‌کنج اتاق پرتاب میشود .

ولی نه ! حالاجمجمه ازآن کنج اتـــا ق چشمانش رابمن دوخته . ودندان هایشـــ بیشتر باز شده . جمجمه خنده اش بزرگتر شده . گویی درآن حال بمن میگوید :

ـ توچوچه سگ ! توچوچه سگ ....! توچوچه سگ !..

نه من این جمجمه رانمی توانستم شکست بدهم . من فرزند این کابوس بودم . باید این جمجمه تسلیم میشدم !

من‌جمجمه‌راازکنج اتاق‌برمیدارم‌وبااحترام تمام روی میزمیگذارم . وحالالبخنداین جمجمه آیا لبخند پیروزی نبود. من درمقابل این تصویر پدرم میروم . آیااین لبخند پدرم لبخنـــد پیروزی نبود وآن خط منحنی محدب‌کشیده! مصمم ! پدرم این یك داغ شمشیرراکه من دریکطرف چهره‌اش‌کشیده بودم‌بمن‌میبخشیده پدرم می خندید .

وبعد من درآن دالان بی انتهابودم وشبح پدرم . پدرم به‌من نزدیك میشود. لحظه‌ای آن نگاه هایش‌رابمن می‌دوزد. وبعدآن زوزه:

ـ هه هه هه هه ..

ـ ها ها ها ها ..

ـ هی هی هی هی ..

ـ هو هو هو هو ...

مادرم سرزده، خواب آلود وبامو هـــای ژولیده وارد میشود .

بقیه درصفحه ٦٣

بقیه صفحه ٥٩

سلوك نیمروز

جلوس کرد لذا مرگ ملك تاج‌الدین ابوا لفضل باید قبل از سال ٥٥٢هـ صورت گرفتـه باشـــد اما مسلـم اینجاست که از خلال اوراق تواریخ دست داشته تعیین سال وفات ملك مزبور بصورت یقین پرا بلمیست‌که حل آن سخت دشوار است .

٢ـ شمس‌الدین محمدبن‌تاج‌الدین ابوا لفضل :ـ

از جمله پسران زیاد ملك تا ج الدین ابوا لفضل ،ملك شمس الدین که نسبت به دیگران بزر گتر بود براریکه امارت نیمروز جلوس کرد. او در بدو امارت خود مر تکب عمل اها نت انگیزی شد که آن عبارت‌از کشتن برادرانش بود که دریکروز هژده تن از برادران خود را بقتـل رسانید ویك برادر را که عزا لملك نا مداشت میل کشید ونظر بگفتهٔ میر خواوند (روضته الصفاح ج٤ص ٦٥٧)سرای او رادار السیا ســت میگفتند واستبداد این ملك باندازه اوج گرفت که همه عناصر از طبقات وفشار نیمروز غوطه ور بوده وبـر حیات خود اطمینان نداشتند .ایـن کشتار زمانی در نیمروز قـــو سس صعودی خود می پیمود که خرا سان باثر تاخت وتاز عشایر بر با دگـر غنویران گردیده وسلطنت سنـجر قلع وقمع شده بود .قبایل غز در سال ٥٤٨ سلطان‌سنجر را اسیـــر وخرا سان معمور رایك قلم ویـران کـــرد ند که تاریخ باز بـــان‌گویا بیانگر این ویرانگری های جبـران ناپذیر میباشد .

وزما نیکه‌غزها خراسان رابه‌مسلخی از کشتگان این مرزو بوم تبدیـــل کرده بـو دند، در نیـمروز د شنهٔ استبداد آمیز ودژ خیما نه مـلـك شمس الدین محمد حلقوم هزارا ن بی گناه می برید وسر ها را از بدن جدا میکرد .

افراط ملك شمس الدین محمد در قتل‌اهالی نیمروز منجربان شدکـه مردم نیمروز به نز دخوا هر او که ازعقل‌وتدبیر بهرهٔ‌کافی‌داشت‌مراجعه کرده از بیداد گری های برادرشـ شکایت نمایند. آن عورت‌با عصمت که از جریان بخوبی مطلع بود .بـه شکا یات مردم گوش فرا داده ،از ایشان پرسید که بعد از خلع ملك شمس الدین مزبور ،چه کسی رابه امارت نیمروز می پذیرند ؟ اهـالی به امارت ملك تاج الدین حرب‌اظهار رضا ییت کردند حینکه از شنیـدن این پاسخ قنا عتش حاصل گردیدبه مردم دستور داد که خواست خودرا ازقوه بفعل بیاورند . مردم نیمروز از شنید ن ایـن دستـور جسارت یافته‌بر ملك شمس الدین شوریدند اورا نخست خلـع و انـدکی بـعد بافرزند انش به منجلاب نیستی پر تاب نموده بکیفر اعمالش رسانیدند با قتل ملك شمس الدین نظارت آن سلجو ق‌نیز در امور نیمروز انجا م می پذیرد وسلا طین غور در ین‌سر زمین سلطهٔ خود راگسترش میدهند که در مبحث بعدی‌آنرا دنبال‌خواهیم کرد .

«درمقابل نام‌من کلمه «ماد موازل» هم وجود دارد ».

دیلك‌در جوابش اظهار داشت :

« دیر یازود شماهم‌به اساس یك نمره مورد تعقیب قرار خواهید گرفت. شما وامثال شمابدون قبول هیچگونه مسئوو لیت وبی خیال زندگی میکنید شاید من بقدر کافی خوش چانس نیستم و هم شاید بخت با من‌ساز گار نباشد. اما یك روزی به خدمت شما خوا هم رسید یا من با یکی از رفقای که بعد از من به‌این وظیفه مأمور میشود. شما نمیتوانید به یاری دماغ خود از قانون سوء استفا ده کنید: زیرا قانون محدود ولی دایمی واستوار میبا شد .»

لو لا در جوابش بابی اعتنا یی گفت :

«تفتیش منز لم را نمیتوا نم‌بشما اجاره دهم . اما یك مو ضوع را میخواهم خاطر نشان بسا زم که خوشم نمی آید ازکسی وعظ بشنوم. واگر آقایان کار شانرا تمام کرده باشند، در آنصور تمیخوا هم از شما خواهش‌کنم که بمن اجازه‌دهید تاکمی خواب شوم تا فردا صبح بد خلق بیدار نشوم ».

الك در پاسخ لولاگفت :

ـ« این یگانه چیزیست که‌هیچگاه نباید ازان هراسی داشته با شید . لو لا به این حر فهای الك خنده اش گرفت واظهار کرد :

ـ«الك ، شما آدم بدی نیستید اما یك خفیه پو لیس بد هستید . ولی باوصف‌آن‌قلب طلایی ومهربانی دارید.»

جوابی که‌الك به او داد اینگو نه بود: اگر این‌حرف‌شما راست باشد پس جرات نخوا هم کرد که تنهادر مصا حبت شما بمانم .»

۱۹

وقتی آنها به دفتر پو لیس بر گشتند ،الك هنوز در افکارخود عمیقاً غرق‌بود دیك‌گفت:« غیر قابل تصور است که بقه ها هیچ ار تباط غیر قانونی بین هم ندارند وخلاف قانون حر کت‌نمیکنند. خلاصه فکر میکنم ناچارخواهم شد از صدراعظم بخواهم این سازمان را اعلام کند .»

الك با نا امیدی جواب داد :«هیچ بعید نیست که او خودش هم‌یك بقه باشد . کلو نل گار دون ! بمن و عقایدم نخندید. اینرا بخاطری بشما

(بقیه‌صفحه ٤٨)

مردی بانقاب بقه

گوشزد کردم که درین ساز مان حیوانات بزرگتر هم شامل هستند. من بتد ریج نسبت به همه مشکوك میشوم .»

گاردون بالحن آرام وبی خیال اظهار داشت : «پس بهتر است از من شروع کنید .»

الك بدون تأمل آزا دانه جواب داد: «در مورد شما قبلا این کار را کرده ام.»

«من حتی بخودم فکر میکنم .یادم می‌آید که درخردی عادت شب‌خیزی راداشتم شاید هم‌یك‌زند گی دو گانه دارم که خود متو جه آن نیستم، احتمالا از طرف‌روزیك خفیه پو لیس هستم ودر شب‌یك بقه. فهمیدن‌آن مشکل است .زیرا برای من کا ملا واضح است ومطمئنم که یك نابقه در سازمان بقه ها وجود دارد .»

الك با ناباوری مجهولی این حرف ها را میزد .

دیك اظهار عقیده کرد :« لو لا بسانو نخواهد بود ؟»

ـ«او نمی تواند تمام این‌تشکیلات وسیعی را اداره کند. زمانی که‌هنوز ۱۹ سال داشت یك گروه دختران‌را اداره میکردواین‌گروه به علت‌خرابی تشکیلات ازمیان رفت تصور می کنم اگر کسی بخواهد »بقه هارا رهبری کند باید لیاقت واستعداد کسی را داشت که مثلا یك بانك را اداره میکند. بطور مثال مایتلند پیر یك چنین اداره‌چی‌ورزیده میتواند باشد! من حلقه تنگ اطراف اورا پس از صحبت با جانسن تنگتر سا خته‌ام. جانسن بمن گفت که او هیچگاه‌دفتر معاملات بانکی ار باب خودرا ندیده است وباوصف سکر تر خصو صی است نمیتواند در بارهٔ معا ملات و داد وستد او حر فی بز ند ونمیداند چه چیز های‌رامی خرد ومیفروشد؟ عایدا ت شخصی پیر مرد به حساب بانك وارد نمیشود ودر کتابها ی بانك اثری ازان وجود ندارد. و جانسن درست وقتی وار خطا شد که برایش گفتم ، ما یتلند تمام فعالیتهایشرا در خارج از حدود معا ملات شر کت انجام میدهد. من میخواهم حال یك مطلب دگر را هم از شما بپر سم ، آقا ی کلو نل شما نمیخوا هید ولو یك مر تبه‌هم شده ، اطمینان خودرا حاصل کنید که‌ماد موازل بنت با این دارو دسته بهیچوجه ار تباطی ندارد ؟»

دیك سوال‌کرد : «شمادر حقیقت بازهم مطمئن نیستید که مو ضوع طوری باشد که بیشتر تذکر دادید». تر س دوباره‌در وجود دیك رخنه کرد.

الك اظهار داشت ، «من حاضرم همه چیز راازهمه کس بشنوم وباور کنم. خیابان در همین لحظه خالی از ترافیك است وما میتوانیم در ظرف یك سا عت به هور سهام باشیم . من شخصاً مطمئنم که آن صدا از ماد موازل بنت نبود ،اما

(بقیه درصفحه ٦٢)

(بقیه صفحه ٦)

یك آزمایش دیگر ...

داد وبومیدین گفت که نمیخواهد در کشتی قرار گیرد که در حال حرکت باشد . مراکش ازآن به خوشی استقبال نکرده گفت اتحاد یکه از مذاکرات عجولانه باین سویه بمیان آید قابل اعتبار نیست . اما لبنا ن اخیرا ازین فکر به نیکی استقبال کرده و گفت که این اتحاد نه تنهابه منافع تونس ولیبیا است بلکه به منفعت جهان عرب میباشد . بهمین ترتیب درسایر حلقه های سیاسی نظرات مخالف وموافقی روی آن‌ابراز شده است اما برگردیم به این که به تعقیب نخستین روز اعلام مذکور درخود لیبیا وتونس چه گذشت .

طوریکه دراعلامیه امضای الحاق گفته شده بودراجع به این اتحادیه باید بروز جمعه ۲۸ جدی‌ریفراندمی درهردو کشور صورت میگرفت . امابعدا مخصوصا از جانب تونس اعلان گردید که نه تنها این‌ریفراندم بروز جمعه صورت نمی گیرد بلکه مو ضوع ریفراندم حد اقل‌تا مدتی به تعویق خواهد ماند که‌تونس قانون اساسی خودرا که موادی برای ریفراندم در ود ندا رد مجدداً تنظیم نماید .

وطوریکه گفته شده است این موضوع حداقل چهار ماه را در بر خواهد گرفت .

گفته میشود رادیو لیبیا به‌تعقیب امضای موافقتنامه الحاق واعلام آن به نام رادیوجمهوریت اسلامی عربی نشرات میکرد امابالاخره مجدداً به همان نام سابقه خودنشرات خودرا ادامه میدهد .

مسمودی وزیر خارجه تونس که طراح ومعمار پلان الحاق تونس و لیبیا بوده است ازبین رفت و جاه نشین وی‌گفت یك علت از بین‌رفتن مسمودی این بوده است که در امر الحاق واتحاد بطرفداری از قذافی راه عجله را می پیمود. از جانبی هم درتونس گفته شدکه الحاق باید به شکل تدریجی ومرحله یی صورت گیرد .

اتحاد به کجا خواهد انجا مید؟

گرچه زعیم ۷۱ ساله تونس با امضاء واعلام گفت که این الحاق‌یك «نقطه چرخش درتاریخ» است و موافقه کردکه یابروز جمعه ۲۸جدی واگر شود در اواسطمارچ‌راجع به آن ریفراندم صورت میگیرد اما دیده شدکه بزودی سرد شد واز وزارت خارجه اش اعلام گردید که ریفراندم حداقل بعد از چهارماه صورت خواهد گرفت . یك گفته معروف است که «اگرکارنیك رابه تاخیر افگنی شرمیشود» حالاهم تاخیرکار ریفراندم در امرالحاق تونس ولیبیا ممکن‌است آنرابه سرنوشت اتحادیه های قبلی بکشاند . ازطرف دیگر درماه دسامبر ۱۹۷۱ بورقیبه گفته بود که بوجود آمدن وتحقق چنین اتحادیه هااگر مساعی را برای قرنها ضرورت نداشته باشدمساعی دهاسال را که بدون شك ضرورت دارد .

این‌گفته بورقیبه هم موید آنست که الحاق دوکشور باین سرعت و عجله که حلقه های لیبیایی فکر میکنند صورت نخواهد گرفت .

(بقیه صفحه ٦١)

مردی بانقاب بقه

شما صر ف‌به این مو ضوع تو جه کنید که ما باید برای آنها ییکه در بالا در راس نشسته اند را پور ی تهیه کنیم . (کلمه مردمی که‌در بالا نشسته اند نزد الك مفهوم رئیس عمومی وشخص اول ادارهٔاسکا تلند یارد را داشت) وبسیار بد خواهد شد اگر بکوییم ما آوازمـاد مو ازل بنت را از طریق مخابره را دیو یی شنیدیم وبخود زحمت نـدادیـم تا معلوم کنیم که او در همان لحـظه جریان مخا برهٔ را دیو یی در کـجا بوده وبه چه کاری اشتغال داشته است. دیك متفکرانه اظهار کـرد : «شما صحیح میگو یید.» الك بـه گو شه موتر خزیده به دریورسمت حرکت را هدایت داد. هوا به‌تدریج روشن میشد ووقتی مو تـر جا ده خیلی هور سهام را به سر عـت می پیمود ، صبح فرا رسید. مو تر به آرامی مقابل‌عمارت‌ما یتری تو قف کرد دراین‌عمارت‌ییلاقی هیچ علامتی اززندگی مشا هده نمیشد . پر ده بسته بود ودر هیچیك از اتاق هـا چراغ نمیسو خت .

وقتی الك دستش را روی دکمهٔ زنگ در وازه‌گذاشت ، تردیدی در قلب دیك راه یافت گفت : «من مایل نیستم که ساکنان‌عمارت راازخواب بر خیزانم. نه‌بنت‌پیر تصور خواهد کرد که اطلاعات ناگواری در بـارهٔ پسرش داریم .»

اما آنها ضرورنبود حتما گان‌بنت راازخواب بکشند . یکنفر ا لك را صدا زد وقتی الك بطرف بالا دید ، متوجه شد که آن مرد اسرار آمیز به کلکین اتاق تکیه داده بود .

جان بنت باصدای‌مبهمی پر سید: «آقای انسپکتر ، چه چیزی شما را تابه اینجا کشا نیده است ؟»

الك زیر لب زمز مه کرد : چیـز فوق العا ده نیست. ما امر وز شام یك مخابرهٔ رادیو یی را شنیدم ویك صدا بگوش ما آشنا آمد. مثل آنکه آواز ماد موازل ایلا دختر شما بوده باشد .

پیشانی جان بنت پراز چین شد ودیك دید که جان بنت در قبول‌این گفته تردد نشان داد. دیك هم بـه تائید حرف الك اظهار داشت:«آقای بنت، منهم این آواز را شنیدم.مایك خبر بسیارجدی را با یك آوازآشنا شنیدیم و شرایط وحالات‌مار مجبور میسازد تا بپر سیم که آیا واقعاً با صدای ماد موازل بنت این مخا بره پخش شده است ؟» جان بـنت در حالیکه سرش را تکان میداد اظهار داشت: «این یك ماجـرای عجیـب است» او از اتاق بیرون رفت. اما دروازه رابه روی شما باز میکنم.»

اودر حالیکه کوت خواب کهنه به تن داشت دروازه رابه روی آنها باز کرد و آنها رابه اتاق تاریك نشیمن رهنمایی نموده‌گفت ، «شما همینجا منتظر بمانید،من ایلا را بیدار میکنم شاید او بتواندبشما ثابت کند که‌در ساعت ۱۰ شب‌در بستر خواب‌بوده است» آواز اتـاق بیرون رفت. اما پیش از بیرون رفتن از اتاق پرده هارا از جلو کلکین ها پـس زد تا روشنی صبح به‌داخل‌اتاق بتابد.

ودیك بایك احساس گنـگ و مسرتبار به انتظار ورودایلا شست البته برای حضور خوددر آنوقـت صبح ونسبت‌آمدن خود به‌هورسهام آمادگی برای دادن کدام بیا نیـه نداشت . فوا صلی کـه بین هـر ملاقات در هور سهام پدید می‌آمد، برای دیك بسیار طو لانی می بود آنها صدای پای جان‌بنت‌را شنیدند که‌از زینه ها بالا رفت. اما فو رآبه اتاق پذیرایی‌نزد دیك والك‌بر گشت در چهره اش آثار تر س ووحشت خوانده میشد. او زیر لب غـم غـم کرد : «من اصـ لانمی فهمم چه واقع شده است.-ایلا دراتاق خود نیست اودر بسترش خواب شده بود. اما ظاهر، دوباره لباس پو شیده‌وبیرون رفته است». الك زنخ‌خودرا خاریده وبخود اجازه نداد به صورت دیـك نظر اندازد . واز بنت پـر سید : «معمولا ماد موازل بنت سحر خیز میبا شند واز طرف صبح گـردش میکنند ؟»

جان بنت سر ش را تکان داد: «او در سابق‌هیچگاه‌اینکار را نکرده است. بسیار عجیب است کـه من متوجه بیرون رفتن او نشده ام.زیرا امشب اصلا خوابم نبرد. خواهش میکنم یك لحظه مرا ببخشید».

ودیك بایك احساس کنك وسر او بیرون رفته چند دقیقه بـعـد لباس پوشید وبر گشت .در یـن لحظه هوا کاملا روشن شده بود اگر چه آفتاب تا کنون بالا نزده بـود جان‌بنت‌کمتر ازدیك ناراحت‌نمینمود.

در ذهن او هزاران اند یشه ناراحت کنند ه‌میچر خید وافکار تردید آمیز فراوان حوا سش رابخود مشغو ل داشته بود از دیك پرسید :

ـ« شما با موتر تا اینجا آمد ید ودر سر راه خود کسی را ندیدید؟»

دیك سر شرا به عنوان نفی‌تکان داد .

ـ« به نظر شما مناسب نیست‌که جادهٔ هور سهام را با موتر گردش کنیم ؟»

(بقیه صفحه ٢٤)

نجوم واحکام نجوم

واز برابر عقده نزو لی در ۱۷ثور اتفاق می افتد اگر در اینوقـت عطارد در مقارنه پایین باشد درخط بین زمین وآفتاب قرار خوا هـد گرفت و بعبارت دیگر از مقا بـل قرص آفتاب خواهد گذشت .

در ماه عقرب سالهای ۱۳۱۹ و ۱۳۳۲ و ۱۳۳۹و امسال (۱۳۵۲)و ماه ثور ۱۳۱٦ و ۱۳٤۹ این وضع اتفاق افتاده و در ماه عقرب ۱۳٦٥ و ۱۳۷۲ و ۱۳۷۸ و ماه ثورسال ۱۳۸۲ مجددا اتفاق خواهد افتاد .

زهره یا راشگرچرخ :

زهره نزدیکترین سیا رات بـه زمین است و از حیث بزرگی‌تقریبا به اندازه زمین است یعنی قطر آن درحدود ۱۲۱۰۰ کیلو مترمیبا شد واز حیث در خشندگـی در میـان ستارگان کم نظیر است ، مد ارش از بیضوی بدایره نزذیکتر است و فاصله متوسطش از آفـتاب ۱۰۸ ملیون کیلومتر میباشد .

فاصله زهره از زمین در مو قع نزذیك بودنش بزمین ٤۲ ملیو ن کیلو متر تخمین شده است ولی در نزذیکترین فاصله دیده نمی شود زیرا در این وقت سمت تا ریك‌آن رو بزمین است حر کت انتقالی‌آن بدور آفتاب ۲۲٥روزما یابه حساب دقـیقـتـر ۷۰۱ ر۲۲٤ رو ز است زهره دو برابر زمین از آفتاب نور میگیرد و شصت در صد آنـــرا منعکس می نماید .

این سیاره نیز مثل عطارد فقط شبها بعد از غروب و صبح هـا پیش از طلوع آفتاب دیده میشود وبهمین سبب عوام آنرا ستـــاره شام یا ستاره صبح می نا مند حجم آن نه دهم حجم زمین و جر م آن ۸۲۷هزارم جرم زمین وثقل آن در سطح برابر ۸۸ صدم ثقل زمیـ ن می باشد .

(لطفاًبقیه این بحث‌را در شماره آینده بخوانید)

بقیه صفحه ۲۸

روزنه ای بسوی تاریکیها

بودی . حالاهرچه فکر میکنم قیافه پدرت بیادم نمی آید ، هیچ چیز او بیادم نمی آید. نمیتوانم بگـویم ، کوتاه بود، یابلند، چاق بود یالاغر من یکروز همسایه شما بو دم و در یکی اتاقهای همین خانه زندگـی میکردم، وقتی پدرت این خـانه را خرید، من هم ازاینجا رفتم، آنوقت وضعم خوب شده بودوتوانایی آنرا داشتم که خانه مجلل وبزرگی برای خودم بخرم، زنم هنوز زنده بـودو دخترم بیش از۱۲ سال نداشت .

نگاهش حویلی واتاقها رادور زد :

ـ آنوقت ها، این خانه باین‌شکل نبود، شکسته ودرهم ریخته بود . حالاهمه چیز تغییرکرده است، بهتر وبسیار بهتر شده است .

سگرتش راروی زمین انداخـت و باپایش آنرا خاموش کرد .

دشمنانه پرسیدم :

ـ پس آنچه را که درباره پـدرم گفتید ازکجا میدانستید ؟

ـ همه آنهارا، آن زن، عمه ات بمن گفت :

(ناتمام)

بقیه صفحه ۵۰

برگزیده الفرد هیچکاک

وقتی مدت توقف شتاینر وارد سومین هفتهٔ خودشد احساس نمودم که یك تغییر قاطع درروحیه ورفتار دالی نمایان شده است • آه بلی تبسم همیشگی راحفظ کرده بود وهرباری بامن روبرومیشد لبخندی‌میزد، معهذااوآرام تروراحت ترجلوه مینمود • وقتی دالی می خندید، تمام ستاره های آسمان درچشمهایش میدرخشید • ومن تاآنروزهامتوجه این حالت دراونشده نبودم•

من برای اوخوشحال بودم • امادرعین‌حال بخاطر دالی پریشانی داشتم • دالی او را پسندیده بود• اوراسخت پسندیده وزیر تاثیرش قرار گرفته بود• امااگر اوبه دالی وعده های دروغ میکرد ؟ چه واقع میشد ، اگر اویك‌روزصبح‌از اتاقی که‌درهوتل‌به‌کرایه گرفته بود، غایب میشد وبرای دالی یك مشت شیشه های خوردشده ازامیدهای‌دروغی وقصرهای خیالی خراب شده رااز خود بجا میگذاشت ؟ من ابتداء به‌هیچوجه نمیخواستم دربارهٔ آن فکرکنم‌که تلخکامی‌وناامیدی زندگی دالی رافراخواهد گرفت • اوبه قدر کافی رنج کشیده بود من سعی مینمودم بخودم نیز تلقین کنم‌که اصلا این جریان کوچکترین ارتباطی بمن ندارد • تااینکه صبح روز ۲۲ ماه می فرارسید • تاریخی‌که هرگزفراموشش نمی توانم کرد •

من درست در لحظه ایکه چوکی بوریابافرا ازدفترم بیرون آورده درگوشه پیاده رو گذاشتم وبه مطالعه روزنامه شروع کرده بودم که دالی ازآنطرف خیابان پیدا شده گفت :

ـ «صبح شماخوش ، رئیس !»

من باتبسم جوابش رادادم : «صبح شما خوش ، دالی !» وفراموش کردم که دوباره روزنامه راازروی زانوهایم بلند کنم •

من به دنبالش دیدم که چگونه خیابان را قطع کرده وارد رهرو بانك شد• در همین لحظه متوجه شدم که دالی امروز برخلاف روز های دگروقتی‌سلام داد، نه‌بروبم‌خندید ونه بالادید • خوب البته هرانسان گاهی در افکار خودغرق میشود . درچنین‌حالی‌بعید نیست‌که بدون توجه وبالادیدن بطرف کسی بااو حرف بزند •

شایدهم بیدار خواب بوده، زیرا دیشب راتمام شب تاناوقتها بارفیقش در بیرون منزل گذشتانده‌اند •

من دوباره به آرامی سرجایم باقی مانده، پشتی چوکی رابه دیوار عمارت تکیه داده بهرحال مرابه زندگی خصوصی هیچ‌ارتباطی نبود • من خموشانه‌بخود نهیب زدم‌ودوباره بمطالعه روز نامه مشغول شدم .

درین ساعت روزعده زیادی ازمردم درحال تردد به روی خیابان هابودند • چند تنی ازرهگذران مقابل دفترمن توقف کرده، باین چرندوپرند گفتند • درست سرساعت ۹و۳۰ دقیقه‌اوپرینگای پیرازمقابلم گذشت‌تاوقفه‌بین کارراباخوردن یك ساندویچ ویك پیاله قهوه درکافه ایکه چندعمارت دورتر واقع بود بگذراند • من ازعقبش آنقدر دیدم تااو وارد کافه شد • سپس به روی روزنامه خم‌شده به مطالعهٔ سر مقاله‌آن‌مشغول شدم.

صفحه اول آنرا تمام کرده‌میخواستم‌ورق بزنم که صدای فیرهای تفنگچه بلند شد • سه فیرپیهم هنوز روزنامه در دستم بودکه صدای زنگ خطر بانك را شنیدم • شتابان ازخیابان گذشتم وتفنگچه ام رااز‌پوش آن بیرون آوردم • دریك چشم بهمزدن درآنجا بودم • «خانم پشت دروازهٔ ورودی بانك ایستاده بینی های شانرابه شیشه دروازه دوخته بودند وداخل سالون بانك را تماشا می‌کردند . ولی ازپشت شیشه های که‌درآن چیز یرا نمی دیدند آنها را گوشه کرده، با سلاح آماده برای فیروارد سالون غرفه های دادوستد بانك شدم •

درداخل بانك هیچ مشتری وجود نداشت• دالی پشت پنجره فولادی کسه ایستاده بود• صورتش چنان سفید مینمودکه لبهایش بیرنگ وچشمهای آبی اش مانند دوتوته‌یخ میدرخشید ودستهایش بشدت میلرزید یك تفنگچه نسبتا بزرگ نکلی دردست راستش بودوهنوز دودباروت ازمیلهٔ آن خارج میشد• درفاصلهٔ دومتری اش شخصی به‌شکم روی زمین غلتیده بود لباس آبی کارگری به تن داشت وصورتش معلوم نمیشد • دستهایش دراز مانده وپاهاراتاپیش شکمش جمع کرده بود •

چند سانتیمتر دور تراز دست راستش یك تفنگچه افتیده بود وزیر بغل چپش‌یك خریطهٔ کاغذی بزرگ قرار داشت •

بااحتیاط تمام به جسد نزدیك شدم و متوجه باکوچکترین حرکت بودم • وقتی به یك متری جسد رسیدم سوراخهایی را در حصهٔ کله اش دیدم. آنگاه فهمیدم‌که کارش تمام است ودگر نخواهد جنبید • یالااقل خودش طاقت جنبیدن رانخواهد داشت • با احتیاط جسد را دور دادم‌ودستمال‌سیاهی راکه توسط آن روی بینی ودهان خودرابسته بود، دورکردم •

به چهرهٔ جرالد شتاینر خیره شدم •

درهمین لحظه اوپرنیگای پیر به بانك برگشت صورتش مثل لبلبو سرخ شده عینك نکلی رابه نوك پرگوشت بینی اش گذاشته بود• مثل برق آن فاصلهٔ دور بین کافه وبانك راپیموده خودشرا به بانك رسانیده بود• به شتاب خودشرا روی‌خریطهٔ پول انداخته آنرازیر بغلش محکم گرفت • سپس صدای زنگ خطر راخاموش کرد • نگاهی به اطراف سالون انداخت وکسانی‌را که برای تماشا وارد سالون شده بودند بیرون راندو بادستمالی عرق صورتش را پاك کرد •

ازمدیر بانك خواستم:

ـ «زودتریك داکتر بخواهید • تقاضاکنید که یك امبولانس راهم باخود بیاورد •»

سپس نگاهی ازروی کنجکاوی به صورت دالی انداختم • اوهنوز خیره به شتاینرنظر میکرد• چهرهٔ رنگ پریده‌اش نشان میدادکه ازشدت وحشت هرلحظه ممکن بود نقش‌زمین بشود•

من زیرلب گفتم : «من‌می گویم‌که شمارا به منزل تان برسانند • بعدها باهم حرف میزنیم •»

خبر رابرای‌معاینه طب‌عدلی هدایت‌دادم‌وضمنا انتقال به داکتر سپردم تابه حال ووضع دالی هم برسد • زیرا بخاطر اوناراحت‌بودم ومیبائیست غمش رامیخوردم •

جیب های شتاینر راخالی کردم وموترش راکه بصورت چالان درگوشه خیابان وجلو بانك پارك کرده بود، مقابل دفتر خود آورده کلیدش رادر جیب گذاشتم وهمچنان هدایت دادم تاتمام سامان اوراز هوتل جمع کرده نزدم بیاورند • کلیه سامان اورا در یك آلماری دردفترم قفل نمودم •

تمام سعی خودم رابه کاربردم تاپیداکنم که شتاینرکی بود؟ ازکجاآمده وآیاازخود خویش وقومی داشت ؟

متاسفانه نتوانستم معلوم کنم که از کجا می آمد ؟ علاوتاتلاش من برای پیدا کردن وابستگانش به‌کدام نتیجه نرسید • او کدام محل بودوباش ثابت نداشت • ورقهٔ هویت هم همرایش نبود و صرف یك لایسنس موترش راازلای سامان شخصی او پیداکردم که به احتمال قوی آنهم جعلی بود• غالبا شتاینر محل اصلی بودوباش وزادگاه خودرا میخواسته ، پنهان نگاه دارد • پس به‌این حساب این احتمال تقویت یافت که جرالد شتاینر هم نام اصلی اونباید باشد •

واماگرنفرکشته شده جرالد شتاینر نیست، پس کی خواهد بود ؟»

من‌کارتن سوابق مجرمین وکتابی راکه در آن اسمای تمام جنا یتکاران ،اشخاص کلاه بازوفریبکاران درج بود بیرون آوردم • اماهیچکدام ازنشانی اشخاص مجهول و مشکوك به صفات اومطابقت نمی کرد •

به این حساب صرف یك راه باقی ماند• تمام سامان و ادوات مخصوص برداشتن نشان انگشت رادربکس دستی ام انداخته به طرف سردخانه که جسد شتاینر درآنجا بود روان شدم •

درآنجانشان انگشتهای مرده را برداشته، آنراجهت تثبیت به واشنگتن فرستادم •

(ناتمام)

بقیه صفحه ۶۰

یك نقش و یک تصویر

ـ داودچی شده! مرا ترساندی پسرم.

آن خنده شدم • دراین نصف شب • مثل پدرت •

من به تصویر پدرم وحشت زده خیره میشوم •

ـ من خندیدم مادر ؟

ـ اینطور فریاد نزن! تو مثل پدرت‌نفیر می کشی !•••

ـ من خندیدم مادر ؟

مادرم التماس میکند •

ـ اینطور فریاد نکشی عزیز •••• م !

ـ من فریاد کشیدم ؟

ـ مادر بگو من نخندیدم •••

ـ ولی توخندیدی !

وبعدبازآن دالان لایتناهی وآن خنده •

ـ هه هه هه هه ••

ـ ها ها ها ها ••

ـ هی هی هی هی هی ••

ـ اوه اوه اوه اوه •••

ـ هو هو هو هو هو..•

مادرم اشك هایش جاری میشود •

ـ بگومن نخندیدم •

ـ اینطور نعره نزن •

مادرم حالاروی چوکی افتاده وهای‌های‌گریه میکند •

من به این تصویرمی بینم وبه آن خنده گوش میدهم •

ـ هه هه هه هه ••

ـ ها ها ها ها ••

ـ هی هی هی هی هی ••

ـ اوه اوه اوه اوه •••

ـ هو هو هو هو هو •••

وبعدفکرمی کنم دیگرهیچ دلیلی ندارم نخندم •

پایان

بقیه صفحه ۱۵

عرصه‌فعالیت

۲ ـ احجار قیمتی .

از قبیل لاجورد ـسنگ سپو د ومین ـتور مالین (۱۶۲۳) کیلوگرام

۳ـ تریاك (۶۰۲۸) کیلو گرام .

٤ـ چرس (۲۶٤۹) کیلو گرام .

٥ـ لنگی باب «۱۹۱۸» طاقه .

٦ ـ سگرت .

از قبیل لارك‌ـالم ـ(٥٥٦٤)گرز.

۷ـ مواشی .

از قبیل گاو ـ شترـ گوسفند و بز (۲۱٦٥) راس .

۸ـ ادویه جات «٦٤۰»قلم.

۹ـ مواد ارتزا قی .

از قبیل چای سیاه سبز ـ(۸٤۰) سیر .

کجالو «٦۹٦۰» بوجی .

پیاز (۷٤٥۹) بوجی .

۱۰ـ فرش باب .

از قبیل قالین ـستر نجی‌و جای نماز (۱۲۳٦) تخته .

۱۱ ـ سامان بنجاره وپلاستیکی (۸۲۱٦)قلم .

۱۲ ـ اشیا متفرقه «٦۸۹» قلم .

انیس

ژوندون

مسؤول مدیر :

نجیب‌الله رحیق

معاون روستا باختری

ددفتر تیلفون : ۲٦۸٤۹

کور تیلفون ۳۲۷۹۸

مهتمم علی‌محمد عثمان زاده

پته: انصاری واټ

داشتراك بیه

په‌باندنیو هیوادو کښی ۲٤دالر

دیوی گڼی بیه ۱۲ افغانی

په کابل کښی ٤٥۰ افغانی

دولتی مطبعه

مود وفیشن

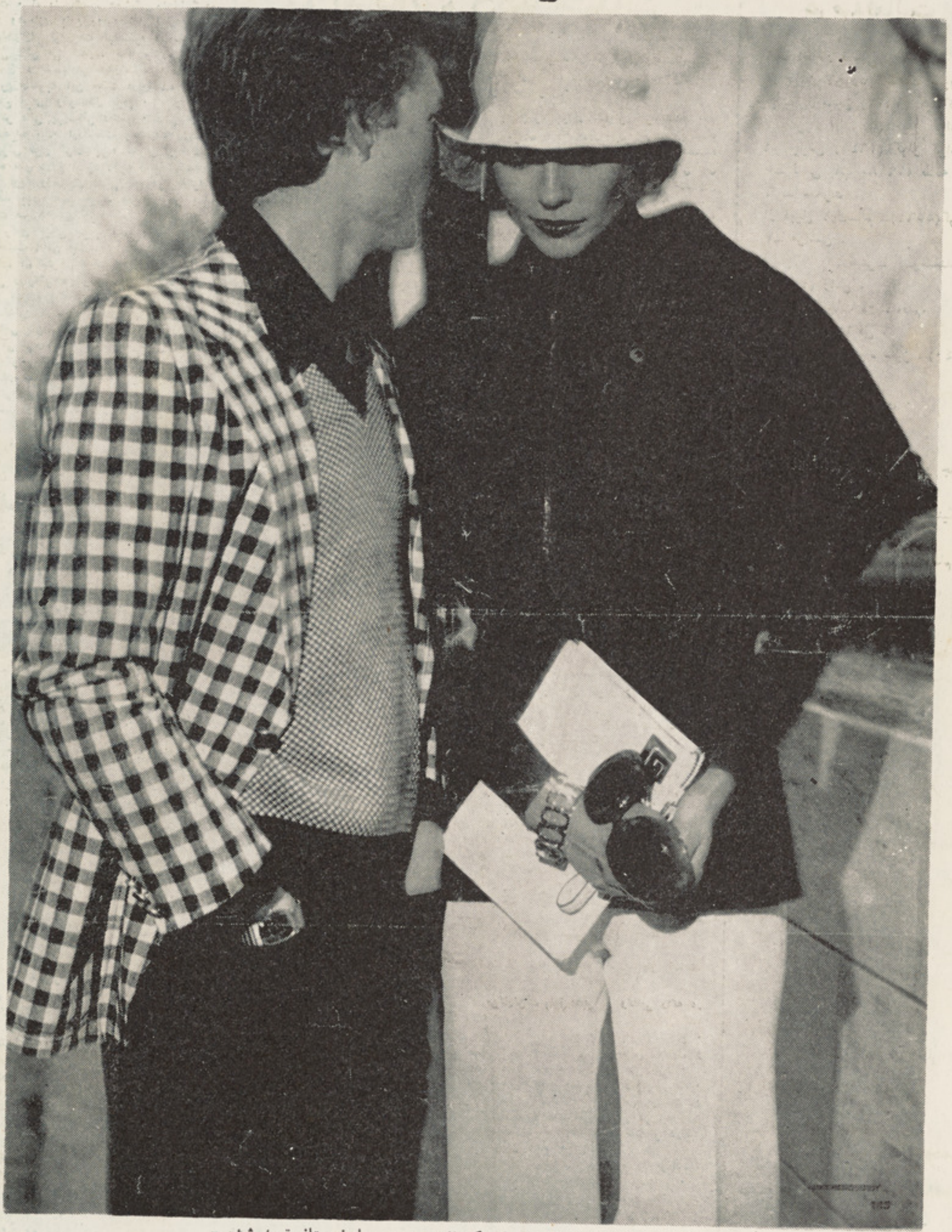

دونمونه لباس زمستانی مردانه وزنانه که ازبهترین مود های زمستانی تهیه شده *